کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب: زبدة الرصل

مؤلف: خاقانی

موضوع:

شمارهٔ اختصاصی (۴۷۸) از کتب اهدائی: کریم زاده

شمارهٔ ثبت کتاب: ۲۱۰۸۶۲

۴۷۸
۲۱۰۸۶۲

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب: زبدة الرمل
مؤلف: حقائقی
موضوع:
شماره ثبت کتاب: ۲۱۰۸۶۲
شمارهٔ اختصاصی (۴۷۸) از کتب اهدائی: کریم آرام

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
اهدائی
مرحوم علی کریم زاده
۱۳۷۷
۴۷۸
۲۱۰۸۶۲

این [illegible]
این [illegible] تنجیب از علوم اول
رمل را مشهور بود [illegible]
خانه اولین تن و حیات
نزدیک و حالت اخوان
چارمین خانه ضیاع و عقار
خانه پنجم آن فرزندانست
بیت ساتم غلام و رنجوری
غایب و دزد و قصد زنان هفتم
بیت هشتم علوم و خواب بود
عمل حال و امور سلطان
یازده خانه جیب و امید
ده و دو بیت بند و زندانست
سیزده هست طالب و مطلوب
هست میزان رمل با نزدیم
نقطه فرد در میزان اگر از خانه نزدیم
واگر نه نزدود یا باول مرود یا بدو و اگر بده مرود یا بسه مرود یا بچهار و اگر از

واگر بود این و آن هر دو بهم بر بسته
بسم الله الرحمن الرحیم
نیست کز غیب ایزدی آفاق نه
هم احوال رزق ایمانست
از سیم خانه روز و شب میزان
وآن اباتوم کنج شمار
خبر عشق و یار دلبند است
سحر و دزدیده وان مستوری
مرگ و میراث خان تو در هشتم
سفر و حرازان صواب بود
از دهم خانه دائما میزان
باشد این بدی تو خوابم سفیه
مکنس دشمنان و جوانست
چهارده نیز خانه محبوب
عاقبت جمله وان نرشد نزدیم
نقطه در مرتب
[illegible] نزدود یا بدو و اگر بده مرود یا بسه مرود یا بچهار و اگر از

دائره مزدوج

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

دائره مزدوج

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب: زبدة الرمل
مؤلف: خاقانی
موضوع:
شمارهٔ ثبت کتاب: ۲۱۰۸۶۲
شمارهٔ اختصاصی (۴۷۸) از کتب اهدائی: کریم اردلان

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
اهدائی
محمد علی کریم اردلان
۱۳۲۷
۴۷۸
۲۱۰۸۶۲

بسم الله الرحمن الرحیم

نیست کز بنا بدین اقف نه
خانه اولین تن و جانست
جرم احوال رزق ایمانست
نی بزرگ و خانه احوال
از سیم خانه روز و شب میزان
چارمین خانه ضیاع و عقار
وآن ابا تو هم کنج شمار
خانه پنجم آن فرزندانست
خبر عشق و یار دلبندانست
بیت ساد کس غلام و رنجوری
سحر و دزدیده دان مستوری
غایب و دزد و قصد زندان هفتم
مرگ و میراث دان تو در اشتم
بیت تاسع علوم و خواب بود
سفر و حج از آن صواب بود
عمل حال و عاد و سلطان
از دهم خانه دانما میزان
یازده خانه جیب و امید
باشد ای بدی تو چو نام سفید
ده و چو بیت بند و زندانست
مکن دشمنان و جولانست
سیزده هست طالب و مطلوب
چهارده نیز خانه محبوب
هست میزان رل پانزدهم
عاقبت جمله دان ز شش نزدهم

نقطه در میزان اگر از خانه نیز دهم سر خواسته است یا به نه مرود و یا به بده
و اگر نه نه رود یا اول مرود یا بده و اگر بده مرود یا به مرود یا بچهارده اگر از

دایره مربع

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶

دایره مزوج

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶

خانه چهارم و یازدهم [illegible]

پنج بر دو یا بیفتد اگر مرد از دو بر دو یا با [illegible]

نقطه فرد [illegible] است و نقطه اول [illegible] خانه [illegible]

سائل است و نقطه ثانی حکم از بیرون [illegible] بر [illegible]

و اگر بر آنها در حکم [illegible] هزار [illegible]

نیکنند و در چهار بخور بیاید **خاطر بیاب رضا [illegible]** [illegible] مجهول و مساوات

طریق جلب و تسلیم است و این نوع که از شکل اول [illegible] و از جوهر

آب و از نسیم باد و از چهار خاک [illegible] و شکل سائله [illegible]

بشر و اگر موافق نباید [illegible] شکل [illegible] حرف [illegible] اگر از موافق نباید

از خانه نجم خاک و از [illegible] آب و از هفتم [illegible] و شکل

سائله متعلقات شکل [illegible] است و اگر در بر [illegible] سائل [illegible] شکل را با خانه اول

حرف [illegible] **تذکره احکام** آنچه مجهول و مساوات است که از دو

اول [illegible] و از [illegible] و این [illegible]

آورده حکم کنند از دخول و خروج و ثبات و انتقال و سعود و نحس [illegible] مجهول و

نوعی دیگر آنکه از حرف [illegible] مقصود [illegible] خانه [illegible]

[illegible] و [illegible] حکم [illegible] و آن آنست که از

حرف خانه مقصود و شکل [illegible] خانه [illegible] و [illegible] اول [illegible]

و [illegible]

خانه چهارم و [illegible] حاصل [illegible] و [illegible]

[illegible] شکل [illegible] مقصود [illegible]

[illegible] و [illegible] **شواهد و نوادر** [illegible]

که شاهد [illegible] خانه [illegible] و [illegible] خانه [illegible]

خانه [illegible] خانه [illegible] و [illegible] خانه [illegible] پس در هر خانه اولا باید

دانست که [illegible] اگر [illegible] خانه است و [illegible] شواهد و نوادر را ملاحظه کرد

پس اگر [illegible] القاء [illegible] و [illegible] شواهد و نوادر شکل [illegible] باشند

مراد باید برآید [illegible] و [illegible] و اگر [illegible] باشند خانه

مقصود و شواهد و نوادر در دخول و خروج باید شکل خانه نجم سائل را در

هفتم حرف کرد آنچه حاصل آید نگاه داشت و [illegible] شکل [illegible] مقصود را

در [illegible] حرف [illegible] حاصل [illegible] و [illegible] حاصل شکل [illegible]

و [illegible] شکل اما خانه مقصود حرف [illegible] آنچه [illegible] حکم مطلق [illegible]

کنند و [illegible] تقاربه اعتبار [illegible] خانه چهارم و یازدهم [illegible]

[illegible] القاء کنند و خانه مقصود و خانه چهارم و یازدهم [illegible] شکل [illegible]

حکم کنند که مراد برآید و اگر شکل [illegible] باشند مراد [illegible] باید و اگر مراد برآید

و [illegible] شکل [illegible] حکم کنند که [illegible] شکل [illegible] بر [illegible]

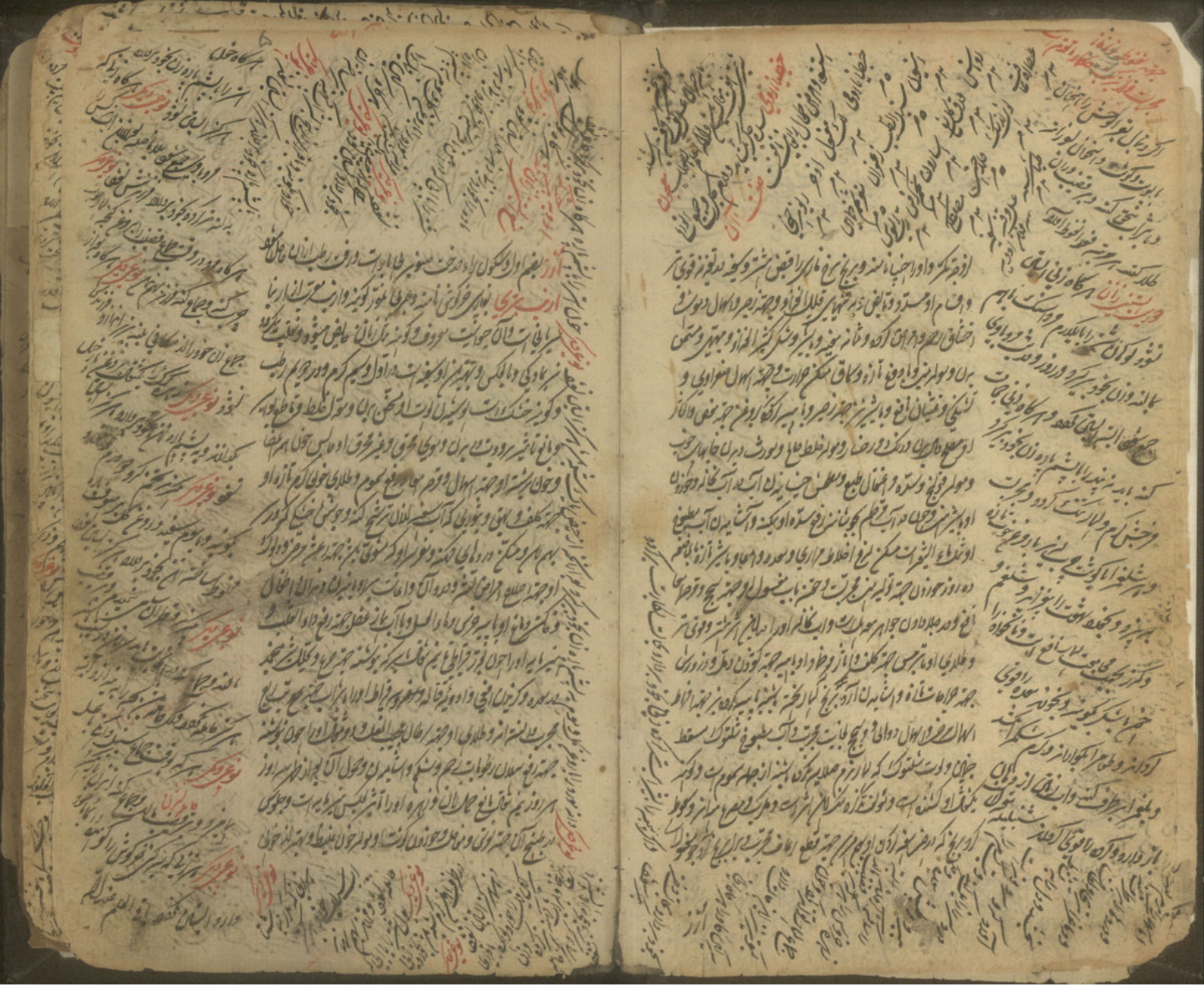

یونانی یعنی موتی البحر و جابر الوهن است و مخرج او بقراط و گویند فیثاغورس است
جهت ضعف بصر و غشاوه و دیده و سلاق حاره و اسهال آب و سبل و جرب و حکه
و خفقان مجرب است و نافع است آنچه که بر سفیدی و مقاتیس محرق که هر
یک را نزده مثقال آب گرم شسته اکنند لذت هر یک بمثقال نوشادر صبر از دوا فلفل زعفران
مروارید هر یک یکمثقال زبد البحر هلیله کابلی زنگار هر یک بمثقال اقلیمیای فضی
نوزده مرقشیثای فضی هر یک بمثقال کوفته لذت نافع بر طلا کرده استعمال نمایند
و اگر امراض مذکوره استرخا هم بود و مثقال سرمه هم اضافه کنند و اگر با پانی باشد
طلا از آبی و مثقال باید کرد و اگر ضعیف اجفال باشد سنبل الطیب یکمثقال و نیم
اضافه کنند و یکجهت بروده مرطوب بمثقال فلفل و قل کنند **بسلیقون** که از تالیف
بقراط و یونانی یعنی جالب الشقاوة است و گویند که اسم پادشاه آن عصر است و
یکجهت او بیست داده جالی و حافظ صحت بین و جهت حکه و غشاوه و سطیر هر یک و چشم
و سبل و جرب و دیده و پانی عرض نافع است اقلیمیای فضی زبد البحر هر یک
مثقال آنچه نزده مثقال سفیداب هر یک مرتی فلفل سیاه چهده نوشادر دار فلفل
و مثقال و نیم قرنفل اشنه هر یک مثقال کافور یکمثقال مسافج اشیر یکدرم و نیم خرمه
سنبل الطیب سه درم هر یک و مثقال **بسلیقون صغیر** نافع او مثل نافع است
اقلیمیای ذهبی ده مثقال کاسنی محرق مغسول نزده مثقال سفیداب هر یک مرتی هر یک
و مثقال نوشادر چهده فلفل سیاه اشنه هر یک یکدرم **کحل عزیزی** از تالیف بولس است

جهت خطوط و قطع دیده و امراض که از رمد بهم رسد نافع و در سایر علل نافع او مثل
باسلیقون است اقلیمیای ذهبی نوشادر هر یک یکمثقال کاسنی و نیم مثقال کافور یکمثقال
هر یک یکمثقال زبد البحر نوشادر هر یک یکمثقال و نیم مثقال **کحل**
لکابا موت از تحلیلات که بر پانی عجائب است از ملاکه باشد و در قرابادین
یونانی مسطور است که بقراط در خواب دید و الهام شد و حلال و ملطف و جالی و جهت او و
امراض صعبه و رمد قدیم نافع است از روت بر بیش الاغ تا سه تنگ بخشد هر یک
مثقال مقدار تخم بمثقال **کحل جهة احولی** مولف شفاء الاسقام و حاجت زاده
گویند جوزت خان سند روس که در عراق بارو عن کل نوزده باشند با قیری
مشک دو عنبر انجیر در چشم احول کشند **کحل جهة بیاض** که البته تا سه روز
زایل کند هر چند که حاجت علت او کی لذ علاج باشد منقول از نصاب زبد البحر بوره
سرکه سوکا شکر سفید محتوی بالتوبیا بکر طلا آبی که ماران و وج هر یک ده
مثقال را جوشانیده باشند تا ربع آن گردد و آفتاب سایده پس خشک کرده از نافه بیرون
کنند و استعمال نمایند **کحل وردی** از تالیف جالینوس و جهت قرحه و ظلمت بصر و حکه و غشاوه
نافع و حافظ صحت بدن است سفیداب تلخ است مثقال اقلیمیای فضی صمغ عربی شادنه
و اگر نباشد نفاتیس محرق مغسول هر یک چهار مثقال افیون لیسا سرکه محرق مغسول
زعفران هر یک یکمثقال کافور یک دقیقه **کحل سادج** از تالیف قرما و عجب الفلاسفه
در رفع پانی و غشاوه و دیده و حکه و هر نوع خفقان و اگر امراض چشم و جالی و حافظ

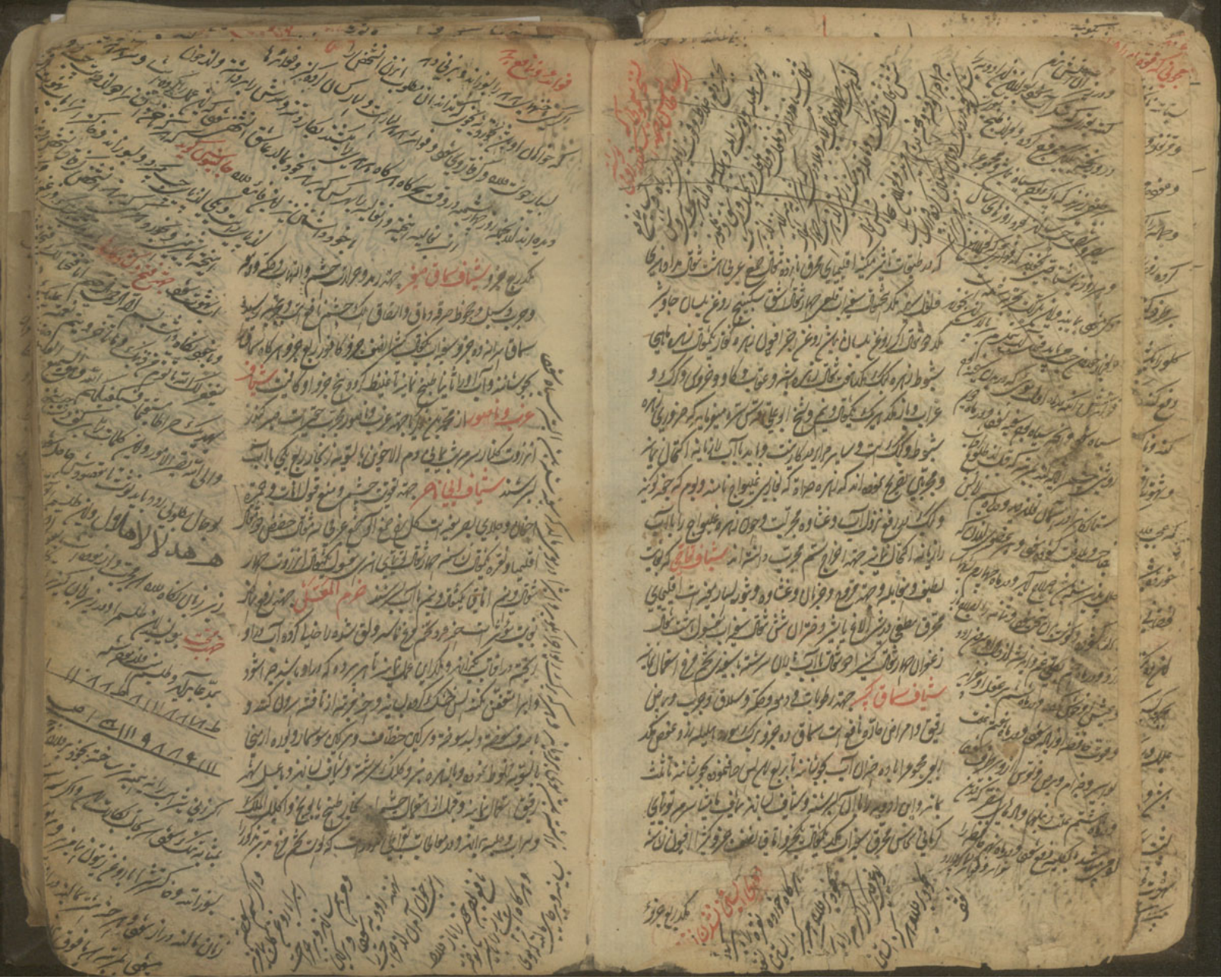

الرشاد و دو قرحا بگرد طلا آب کرده بجوشانند تا روغن بماند پس صافی کنند

دهن العلقم دهن الحنظل است و دهن قثاء الحمار نیز نامند و اکثر اطبا

بهتر میزان دانند انه خصوصا جهة تقویت باه و اشتها و برودة معده و درد

مفاصل و نقرس و عرق النسا و یرقان و عجیب المفعل تر از روغن ازدیس دانسته اند

عصاره قثاء الحمار رطل بهوسا سائله با نیم رطل روغن تلخ مقطوعین تخم الحنظل زراوند

مدحرج روغنهای خشک لوبیه کوهی و بری و زهر و سکنجبین برگ و قاقله و بیخ سوسن

اسمانجونی مکدوه تلخ عاقرقرحا جاوشیر تلخ آب سداب روغن زیتون بالسویه

نیم رطل بجوشانند چنانچه ادویه بجوشانند تا آب سوخته روغن بماند پس صاف

نموده استعمال کنند **دهن الطلاق** از حکیمان مشهور است و جهة امراض باارده

مثل فالج و درد مفاصل و اعضا و ازاله آثار و تقویت موی و رشد او جهة تقویت

جگر و معده و کبد نافع و مقدار ادویه حض است انواع هلیلجات و بلیله و آمله و

فلفل و دارچینی و بلخ و زنجبیل مکی نسترن تلخ جاوشیر اشق سکبینج مقل غیار

تربد سنبله جاوشیر تلخ حسک کرنب تازه سرایت تازه مکدوه تلخ بابونه و حوت

تلخ آب جوشانند تا به نصف ادویه پس صاف نموده با جاوشیر تلخ و روغن غرده بجوشانند

تا روغن بماند **دهن الزعفران** که دهن الخلوق نامند جهة علامات و اوجاع

رحم و معده و تشنج و فساد رنگ و رخسار و رفع تخالی و تقویت قوت و غرض رحم

نافع است زعفران تازه تلخ و دانه تلخ مقشر انزروت عنبر و قرنفل

و مازریون و ورد سرخ و جوز بوا و اورا و مرزنجوش و جهان بروی و خشخاش سیاه و کهربا و مازریون

و اوازه کمال مدکوره او و اوازه طلا ابن طلا

در آورده طلا جوشانند بهر سه کهربا و مازریون و خشخاش سیاه و اوازه طلا ابن طلا

و اوازه طلا ابن طلا ابن طلا تجفیف

نوع دیگر در عشق شوق

طلاق عطوفون شیش شیش سهل تا نیم اقاد هفتاد

اسقاط وقت اسقاط وقت اسقاط وقت اسقاط وقت

سلام علیکم یا دیوان ماده

سلام علیکم یا دیوان

سلام علیکم یا دیوان سیاه

سلام علیکم یا دیوان سفید

سلام علیکم یا

هر آن جو دیو که گوش ندارد سلام

علیکم یا هر آن جو دیو که چشم ندارد

سلام علیکم یا هر آن جو دیو که گاو و خر ندارد

سلام علیکم یا هر آن جو دیو که بر زمین جو دید

سلام علیکم یا هر آن جو دیو که در زمین شد

سلام علیکم یا هر آن جو دیو که در زمین شد

سلام علیکم یا هر آن جو دیو که در زمین شد

سلام علیکم یا هر آن جو دیو که در زمین شد

سلام علیکم یا هر آن جو دیو که در زمین شد

عشق بر سر سلام علیکم یا هر آن جو دیو که

سلام علیکم که بر وی بر کجا که طلا ابن طلا

اوازه کمال مدکوره او و اوازه طلا ابن طلا

در آورده طلا جوشانند بهر سه کهربا و مازریون و خشخاش سیاه و اوازه طلا ابن طلا

و اوازه طلا ابن طلا ابن طلا تجفیف

نوع دیگر در روز شنبه بنویسند و بر او

کتابت کرده در روز شنبه بنویسند و بر او

کتابت کرده در روز شنبه بنویسند و بر او

کتابت کرده

وجهت جمیع مواد غلیظ تحت جلد و خراز و حرب و حکه نافع است شمال روغن کل را
با نور شمال سرکه بجوشانند تا روغن بماند و در فنون و شطح و سر کهربا و اتاج
هر یک را دانگی و کاغذ سوخته مر او حیلی دانه تخم سوخته را تحت هر یک شمال ده
حل نموده استعمال کنند **وهن مخصص کرماه** از اسرار مکتوم شمرده اند و در قوت
باه بسیار دانسته اند و جوان جهل معاجان با هیر طبخ و هر منافع او را بحد تمام توان نمود
و جوان اشوبیز بخام وهن او نمایند در جمیع اوجاع بارده قوت عظیم است
و بخام روغن بخود بجوان مختلف است و بهترین مختلف اوست که بخود را نیم کوفته
در قرع سلیمانی کنند بطریق که کلوی قرع غالبا بیخ و از نیف تا اثر آن در
کلوی قرع که تا در وقت محکوس کردن آرد بخود از شیشه بیرون نیامد و
کوره را تا بیست و سه طبقه و کلوی قرع از هوا از طبقه اول بطرف اسفل
کوره بیرون کنند که شکم قرع در طبقه اول ظاهر شود و تا بدر را بر هن قرع و مل
نمایند و بر اطراف شکم قرع آتش سرکی با زغال بسیار افروزند تا روغن از لینهای
کلوی قرع بیاید کلکه **وهن المحام** از نافع جهت جهت رباح و در خلقه و تشنج
و باه و امراض بارده عصبانیه و قوت اعصاب و تشنج مجاری ضیعه و اوجاع باره
و تحلیل بواسیر و ملیظم بحرارت حسن بالان تعلق بسیار مکلکه شمال اشق فرفیون
و حب بلسان جزاق سفید از بیاه شطح ماهی زرد مکلکه شمال بخور توا
رنجبل اخر شمال و ارجنی بلادر مکلکه تحلیل کنند ترتیب پوس تخم کنند تا شوند تخم

ترک نکاح قطاع تخم شبت مکلکه جهار شمال سعد و زرنجوش جلبه اسفند نمو
دانه کرمک و سوزن اشنه و حب الغار مکلکه شمال بالهنه در اهل شمال عرق
بهار و اهل ان بجنب نه و بجوشانند آب نصف هم و صاف نموده با سه و نجاه شمال
روغن زیتون و نجاه شمال روغن بیه بخیر بجوشانند از روغن نماند و سکنجبین و
جاوشیر سوبیایی سوخته قشر ملک الطعم مکلکه را سه شمال دان آن حل کنند
و سنبل الطیب و خاف زعفران قصب الذریره قرنفل مکلکه شمال ارجنی اشق
اجمال خشخاش قلقل فرفیون اذخر مکلکه شمال از هر کدام ده اخاف بیه
وهن المحلل از نافع و الرجیر و محرکات شهوانی جهت قوت باه نظیر
و در تحلیل ریاح معده و بکلی عدیل است شمال ازرق سه شمال سنبل الطیب
مصطکی ملک الطعم مکلکه شمال اشق است روغن قصب الذریره اذخر مکلکه
شمال بارد روغن بابونه روغن سعد بالتوبه از هر یک نیم رطل مخلوط نموده
در اقاب کنند از هر روز دو بار تا ده روز و الا در کمتر کم نمایند
وهن دار الشفاء جهت اسهال و ضعف معده و تحلیل ریاح نافع است
دار الشفاء جهت اسهال عود بلسان سنبل و مخلوط قرنفل و سه شمال
قصب الذریره انزروت شمال بلوط که با نفت بجوشانند روغن تخم انیسون نرم
بجوشانند تا ثلث بسوزد **وهن البلادر** جهت استرخای عصب و باه و
لقوه و امراض باره نافع و بابت حمالک ریاح است سنبل الطیب قلقل و

وقیه مقشر قلوطا را خافه نموده بر روی آتش نرم بریان رشته تا منعقد گردد

مرهم الحل که مرهم سودا نامند جهت شقاق و حکه رطوبی و قرحه رطوبی و
داء الثعلب و سعفه نافع است که کهنه روغن زیتون با لیتوبه مرداسنگ مسحوق
ریع روغن آتش نرم بجوشانند و پیوسته بر هم زنند که مرداسنگ رسوب نماید
تا منعقد گردد مرهم زنجار جهت سقاط بواسیر و تجفیف قروح و ورم بازین کوشت
جراحت و بردن کوشت زاید و رفع عفونات و هوا فاسده بالکلیه مفید است
سوم رافت ده شقاق شق محلول آب سه آب و سه کرات شقاق روغن زیتون چهار
هشت شقاق با آتش نرم مجموعا حل کنند و زنجار چهار شقاق و از زاوت سه شقاق و
تابع خوشقاق و نیم خافه نامند مرهم داخلیون بلغه یونانی بمعنی لطافی و از تالیف
بقراط است جهت اورام حاره و اوجاع شدیده و تعقد عصب و فواق و صداع
بغایت مفید است چهار وقیه مرداسنگ مسحوق را با یک رطل روغن زیتون آتش
نرم حل کنند و تخم خطمی و بزر قطونا و تخم مرو و حبه و تخم کتان هر یک سه مثقال
جرم کاغذ چیانیده لعاب یک رطل آنکه و از بعض بقول چهار وقیه البوبه از کرد
انزک و البوبه کنند و بجوشانند تا منعقد گردد و هر گاه رافت و غاسل جوب ارد و مر
خاف مسحوق مرا الحیه یکشقال اطافه نامند بغایت قوی الاثر مفید مرهم زنجفر
جهت تکلیل اورام حمرا بود و حنا شیر و مرجان و ورم مزمن انفیض نافع است
کذر شق ده شقاق علک الطم شش شقاق مرداسنگ قشر شقاق مسحوق و زنج

کذر اوزن شقاق عمارت از سیم آب روان
اوقیه جزیت که چهار دانگ شش شقاق
سوقیه فوزن آتش جزیت و شقاق ان
درهم جزیت بزر سبع الشقاق شش شقاق
در طلی مرا ولد نو و شقاق شقاق
از زیت شد و وقیه مرا ولد نو شقاق
نیم آب شقاق صبر فی کرد ورم
تام جزیت و درهم فضی کرد ورم
جزیت و اوقیه عمارت از چهار دانگ
و نیم شقاق صبر فی و مرا و از استار چهار
شقاق و نیم آب و سکر صبر مرا ولد نو
اوقیه آب و سکر صبر صبر و سه اوقیه آب

مرهم الحل بنون و خاء
بجهت دفع لذ مالک است خاصه که از بر بزن مشاهده کرده و ثانی بمعنی اخر
عطا طیر کرده است استقصا او از تالیف جالینوس و عظیم النفع است و بجهت
جرب کرد و اصلاح عصب و تفکیک اتحان و الام جراحات و تلیل اورام در رفع
جرب تقرح و حکه رطوبی و غلبه و جبره و الحکه تغیرات بوقیه مرداسنگ را
با قدری سرکه انوار که سایده شود بسایند و در آفتاب نهند تا چهار وقیه را
جزب کنند و نیم وقیه روغن زیتون تنجه کنند و دو وقیه سه کاو خاف و ربع

مرهم زنجفر
جهت تکلیل اورام حمرا بود و حنا شیر و مرجان و ورم مزمن انفیض نافع است
کذر شق ده شقاق علک الطم شش شقاق مرداسنگ قشر شقاق مسحوق و زنج

[illegible]

مرهم جوارش [illegible]

مرهم جهت زخم اشک چشم [illegible]

مرهم جهت زخم [illegible]

مرهم جهت خنازیر و شقاق اعضا و آبی [illegible]

مرهم جهت خنازیر و شقاق [illegible]

مرهم جهت [illegible]

مرهم جهت [illegible]

**مرهم جهت

دزور دیگر مجرب اکله و قروح ساعیه و نواصیر الانف و نواصیر مجرب است
استخوان رسیم یا سوخته صبر ازو با بلوط دزور کنند و بخوردن برگ غاب
خشک را دزور نمایند مجرب اکله سوء الات **دزور** جهت قطع نزف
الدم جراحات چهل سر ثمال ابکه سوخته چو ثمال راج سفید یکثمال ساق
یکثمال دم الاخوین نیم ثمال کندر نیم ثمال صبر ازو نیم ثمال مثل غبار سوده
استعمال نمایند و نمود هر یک الفاظ جراحات اثر دارد **دزور** برگ و تخم
انجره جهت قروح متاکله و سرطان متوقع الی عدیل و بلغ است **دزور دیگر**
در رفع اکله و تجفیف قروح از مجربات بوی سوخته جو جزو لوت نار
سوخته بجزو تخم زکال بو داده نصف جزو کافور قیصوری ربع جزو
دزور مصعد از مجربات حکمای قدیم است در انزال جراحات عمر
البتر و تجفیف آن و رفع اکله و قروح ساعیه و بردن گوشت زیاده
و در اسقاط بواسیر باب عجایب حیدر است از تخم نی دزده هر یک
جو جزو ابهل ساب مزبوره زاج سفید هر یک یکجزو زاج ازرق و زاج کانی
هر یک ربع جزو ابر که سرشته است و چهار روز در میان جو گرانشته
پس تصعید کنند هر چه مصعد است جهت انزال جراحات و اکله
و هر هر رسوب است جهت اسقاط بواسیر و بردن گوشت زیاده استعمال نمایند
که بهتر لذ بردن و فا عالم است و اهل فرنگ مشرب ادا نیز در تفحص امور

دزور منقول از ذکره جهت
تجفیف رطوبات و بردن گوشت زیاده بسیار مجربات پوست انار عفص بن یمانی
سوز کاغذ بکود سوخته انزروت ده ثمال کاس محرق مجفاف مرصاف
کندر دم الاخوین جو ثمال **دزور دیگر** که از اسرار و در اندمال جراحات
بغایت سریع الاثر و عظیم الفعل است صبر رزد کلنار قشر کندر با بلوط
دزور دیگر جهت قروح حار المزاج و متهیه و متورم بغایت مؤثر است
و از عجایب امیر صنعت است صندل ابیض نیلوفر صبر رزد با بلوط دزور نمایند

باب سیزدهم در خمادات و ضمادات و نطولات و قطورات

مخفی نماند خمادات بفتح است و اطلیه اعم از ادهان است **خماد سطاباس** بفتح مرس
چون بر کنج زلان خماد نمایند اسهال منع کند و بر معده اسهال بلغم نماید و
بر ورکیس اسهال کود و بر پستان اسهال خون و از اسرار اعظم ده اند مرس
نرم بسایند و حنظل بقدر نصف او و طلق تلوث فی حمص و زهره گاو بقدر
ربع و بانیر تازه در دیگ چینی گرفته بجوشانند تا امتزاج یابد **خماد مسهل**
بر معده و تهیگاه خماد نمایند زهره گاو عسل روغن زیتون تخم الحظل
و تربد بیخ بابونه و شکر از هر یک مساوی **خماد سلوبه** سمتی باسم ثولی است چون بر فم معده خماد
کنند قی آرد و بر اف اطلق نماید و بر پشت زنان او را حیض کند بکند
کابلی مقشر عصاره قثاء الحمار سه ثمال عنزبی سفید مرو پنج چهار ثمال مسهر

منقول از شفاء الاسقام در قطع اسهال مجربست جاوشیر سرشاخ کندر گل سرخ
برگ و مورد کوکب و ده مثقال آرد جو مخلوط با آب اطریفل او بکشند خاد
مجلب اصلاب خصوصا اختیاری و لقمه عصب کل حطی ارشد خطی کجیر
تخم کتان تخم مرو صلیه هویج بهدانه مخلوط مغز دانه از کدو و فانیذ
رطب بیرک ده مثقال موم زرد و تیل اندرق را بهم کرده بعد مثقال در حمام
مثقال روغن دنبه یا روغن گنجد آمیخته ادویه را مخلوط کنند و نیم گرم خاد نمایند
خاد جالینوس جهت قوبا و آثار نیوند و مجربست قردمانا بیوزج ده مثقال
آرد نخود سرکین بز شش مثقال اصل السوس کوکرد مخلوط با سرکه و مثال
آن بجای عضوی بمیاه حامیه بشویند خاد قوبا از مجربات والد جهت
قوبا و سعفه یابسه و جرب از سوده است کوکرد ده مثقال صمغ عربی مثقال
دنبه تازه نارده مثقال حمام و بولد حمام بروسعت خاد نمایند خاد دیگر
الفا از مجربات والد مغفور جهت شقاق از سوده است زاج جبر سیاه با سرکه
با نفط سیاه بمالند و دست را نزدیک آتش بدارند خاد جهت سعوفه و جرب
بلیت نافع است سفال تنور جو جو و نمک زخم دیس سرکه طلا کنند خاد جهت
شقاق مرهم جمع حیوان سوخته مخلوط مرداسنگ سایده را با
مثقال روغن زیتون بجوشانند تا مثل قطران شود و سر شقاق قدری را طاقه بنهند
و طبخ و هر آغلظ کفه و بتوام رفت بعد از پس موضع شقاق را با آب گرم ترم کرده

مرهم کوفته و بیخته با مثل مرهم و روغن زیتون چهار ده مثقال خاد جهت ورم و صلابت طارد بلیت
نافع است بلیت از سحق مطبوخ در سرکه سماق بجای الوطم با بلیت کل از بیز آب
کشیده نصف یک کافور بلیت را احتیاج بار روغن گل خاد نمایند خاد مفاصل طارد
و نوشیدن بلیت از سوده است ضمنه این اجلیل الملک مکیفات شاه و امیتا اوقیا
حوشقاق زعفران افیون لخ بکیفیت و نیم خاد فیثاغورس جهت استسقا و ماء
اصفر و ضعف جگر و معده و مدحم و غیر آن زرنباد رطب بیرک مثقال موم تر دو مثقال
زعفران بیارود و روغن بادام و مرهم خولنجان مثل سیب سوسا مثل از ورق اشق
مصطکی اشق مثقال خاد جهت بهمان طارد و ذرور و بلیت سوده و جگر کوکرده
نان نیمسات با منه مثقال گل سرخ شکوفه انگور اگر باشد شاخ زرنباد کنند
برگ مورد تخم مورد چهار مثقال اقاقیا عفص حضض سماق جاوشیر ابوطاقه زعفران
مصطکی حوشقاق کافور مثقال با آب مورد بسرشند خاد جهت اسهال مازو و
بلیت سوده و جگر کوکرده عفص قشر انار خرنوب سرو چهار مثقال شب یمانی دم الاخوین
ناگاه بلیت تخم جاوشیر مرقاف کنند زرجوب مثقال بیک رطل آب مورد بسرشند
و هر گاه جهت بلیت سوده و جگر استعمال کنند و بیان اسهال بشند مثقال صبر و اخل کنند
و گاهی آب مورد با روغن گل خاد نمایند طحال و اورام صلبه اکلیل الملک
مغز گردکان آرد نخود آرد باقلی مرهم کتان با بلیت اشق مثل حلبه بسرشند
نضوج سبل الطیب اکلیل الملک بابونه زیبق با سرکه خاد نمایند خاد حابس
مرهم کوفته و بیخته با مثل مرهم و فتیله باب

در تسکین درد مفاصل حاره و بارده بجهت تحریک جلبه را با آب و سرکه با البوته
طبخ نمایند تا مهرا شود و عسل بوزن جلبه اضافه کرده بجوشانند تا غلیظ گردد و
نیم گرم طلا کنند **خاد دیگر** جهت مفاصل بارده بهولیت عرطنیثا سوخته را
با عسل و سرکه بتوتیا کات البوته سرشته خاد کنند **خاد محلل** جهت مفاصل بارده
و اورام مزمنه بوره و بیخ اشق ابهل ابریده با البوته بسرکه و عسل
با ماضغه طلا کنند **خاد دیگر** در اخراج مفاصل حاره و نوتس بجهت دفع
بقایای مواد بنماید صبر را در زعفران مرخاف با البوته با آب گلم طلا کنند
و اگر حرارت زایدتر باشد با آب کاهو **خاد اورام حاره** دوم مرو
و کنجد را و قضیب و سایر اعضا از جهت لوث خشکش سحوق را
در آب بجوشانند تا مهرا شود بقطوتا سحوق بوزن او در روغن گل سفید
بوزن هر دو اضافه کرده استعمال نمایند **خاد قروح ساق** خالی گاه کندم تذر
طوم با البوته بسرکه طلا نمایند **خاد جهت** اقسام استسقا بولیت بوزیت
سنبل الطیب صبر زراوند دو مثال خاکستر بیدکان کاو و انزروت مثال سرگین بز
و آهو سعد و زوفا ایرسا قسط تلخ نوشادر اشنه حلتیت اسفیدج عود بلسان
حب بلسان بوره صعتر نمک ترکی حنطیانا هر یک مثال اول سرشته خاد
نمایند و طلای آب سرد بر شکم کرده بسته در قسم تهیج بجهت حصر
و بهول **خاد بهول** و شقاق ثعوه و قرحه آن و اسهال بهول در نرف

در تسکین درد مفاصل حاره و بارده بجهت تحریک جلبه را با آب و سرکه با البوته
طبخ نمایند تا مهرا شود و عسل بوزن جلبه اضافه کرده بجوشانند تا غلیظ گردد و
نیم گرم طلا کنند **خاد دیگر** جهت مفاصل بارده بهولیت عرطنیثا سوخته را
با عسل و سرکه بتوتیا کات البوته سرشته خاد کنند **خاد محلل** جهت مفاصل بارده
و اورام مزمنه بوره و بیخ اشق ابهل ابریده با البوته بسرکه و عسل
با ماضغه طلا کنند **خاد دیگر** در اخراج مفاصل حاره و نوتس بجهت دفع
بقایای مواد بنماید صبر را در زعفران مرخاف با البوته با آب گلم طلا کنند
و اگر حرارت زایدتر باشد با آب کاهو **خاد اورام حاره** دوم مرو
و کنجد را و قضیب و سایر اعضا از جهت لوث خشکش سحوق را
در آب بجوشانند تا مهرا شود بقطوتا سحوق بوزن او در روغن گل سفید
بوزن هر دو اضافه کرده استعمال نمایند **خاد قروح ساق** خالی گاه کندم تذر
طوم با البوته بسرکه طلا نمایند **خاد جهت** اقسام استسقا بولیت بوزیت
سنبل الطیب صبر زراوند دو مثال خاکستر بیدکان کاو و انزروت مثال سرگین بز
و آهو سعد و زوفا ایرسا قسط تلخ نوشادر اشنه حلتیت اسفیدج عود بلسان
حب بلسان بوره صعتر نمک ترکی حنطیانا هر یک مثال اول سرشته خاد
نمایند و طلای آب سرد بر شکم کرده بسته در قسم تهیج بجهت حصر
و بهول **خاد بهول** و شقاق ثعوه و قرحه آن و اسهال بهول در نرف

سعوط جهت درد سر و سرسام و صرع و فالج و لقوه و سکته و غشی و سکته و عرق النساء و کرانی گوش را و مالیخولیا و خفقان و سوء الظن و وسواس و خمار و سکر و بیخوابی و سوء الهضم و اسهال و قولنج و کرم شکم و درد شکم و درد مثانه و درد گرده و درد مفاصل و درد پا و درد دست و درد چشم و درد گوش و درد دندان و درد بینی و درد سر و درد گلو و درد سینه و درد پهلو و درد پشت و درد ران و درد ساق و درد پا و درد انگشت و درد ناخن و درد مو و درد پوست و درد گوشت و درد استخوان و درد رگ و درد عصب و درد مغز و درد دل و درد جگر و درد طحال و درد کلیه و درد مثانه و درد رحم و درد آلت و درد بیضه و درد مقعد

کاو سرشته بیتور بخور کنند **بخور جهت** درد دندان و هوا و تر بوست خشخاش
عنب الثعلب کل و بزر البنج بجوشانند و سر را به کار او بدارند تا عرق بر جبین
ظاهر شود **وخمره** جهت ساقط اورکل نانه بواسیر آزموده است بلوط و کوکر
اصل الوسمه تخم بزر برک سوده با البنج با روغن زیتی سرشته چهار ساخته
و خمره نهاده و در آب گرم سوده و جلوس کنند و عمل اگر اندر باید بود **باب**
پانزدهم در حقنها و قایل و مرخات و محولات حقنه عبارتست از اسهال
مایعات بعاد مستقیم و در هم و قبل اسهال جابه است بوده خمیر او در فرج
شاف نهند و فرج بکار زنان از ادویه در قبل و در هم بجانب و حول
اعم از خمیر در حمال در قبل و بر سر و واضع حقنه نوا است از حقنه باید
از قبل جلوس باشد بهیئه که سر نه زو حقنه که طرف دیگر بهیئت کرسی کرده باشد
و از فی لوله بر طرف باریک او و حلقه نهاده که از آن چوب سوده کرده در حقنه کرده
و آب حقنه با دران کسه کرده و دهن کیسه را بهم آورده بفشارند تا آب بوط
رود و باید حقنه کننده بر او بخواند تا آب حقنه با جا علیا نتواند رسید و حرارت
فرز بر آنکه که هر دفعه بر زند زیاده از نخاه تمام باشد و بعضی را اعتقاد است
که کمتر از آن هم جایز نیست و اکثر اطبا ملحق اوضاع ریشه را شرط دانسته اند
و هم اعانت اعتدال آب ادویه للنفع است هم غلیظ باعث زحیر و قرحه میگردد و
بسیار رقیق باعث تشاروف و میشود و بارده مولد ریاح و حاره موجب

در احتقانات

کاو سرشته

عشی و کرب و نافع حقنه بلادست از انجمله اما مواد مرقحه بنافع و اعضای مالیه
و دفع سرد و اسحاق و فراق مرقوح و در قابل مهلک شرطست که طلا و بورز
آکشت بیان آن شخص بمرد و در قدر خیر زیاده از قدر مذکور آکشت نباشد و چون
آب حقنه بگرد و بدیسر است که نصف قدر اول باز بریزند آب اقل از دو
و قبل از حقنه آب ادویه باز دان نباشد و اگر کم حقنه کنند **حقنه** جهت برودة
احشا و کرده و رحم و ثانه و سوء قنت بحقنه الادمان اروغ بادام اروغ
آرد کان اروغ حب الغار از هر یک ده مثقال اروغ زیتون هفت مثقال آب
بوزن مجموع بجوشانند تا آب نصف شود و در قبل و دبر بحسب احتیاج حقنه کنند
و هرگاه برودت غالب شد اروغ خرفوش و اروغ زیق اضافه نمایند **حقنه**
جهت قرحه امعا و سحج کاینت سوزن سنوبر تمو کاغذ سوخته صمغ عربی هر یک
یک مثقال زده تخم بحر سه عدد آب برگ را با آنک مطبوخ چو قشر سیر آرد بر دو اروغ
گل سفید هر یک دست و یک مثقال و هرگاه قابض محتاج باشند اروغ و سیر بایر کرد
و گل سفید اضافه و کثار و فلس مطبوخ کنند **حقنه** جهت قولنج سنول از گل الصباغ
عناب سستان سویق مشی حلبه تخم کتان بسوس کنند گل خطمی قطورا
و دقیق تخم رازیانه هر یک چند در چهار صد مثقال آب بجوش آنقدر آب بماند
پس صاف نموده چهار مثقال اروغ بنفشه و اروغ بوره و اروغ گل حقنه نمایند
حقنه لیسه که در امراض حاده استعمال نمایند عناب سستان تخم خرفه

قرطم عناب سپستان بنفشه عناب الثعلب خیاری جو مغز برگ خرفه زیره کوکنار
جو شانیده با فلوس خیار شنبر روغن بادام بوره ازیر خیار بطریق معلوم تخم
نمایند **قبله لینه** خطمی بوره بالتوبه نرم سائیده از جهر گرفته بنیش بنیم که بقوام
آورده باشند بر سنگ و شاهنامه بطریق معلوم بسازند و از کاکا سنگ تخم
کنند در فعل اقوی است **قبله دیگر** که قوی تر است بنفشه خطمی انگشت بدستور
قبله بسازند و اگر قوی تر خواهند تخم الخطمی و زیره کاو و بوره بقوت حاجت اضافه
کنند در تبهای حاده ادخال ادویه مقرر بوره جایز است و حول فلوس خیار شنبر را
با تخم بخیار یا شکر کوبند آورند و محمود مشوی و بوره و خطمی و تخم خطمی و ثمال
آن اضافه کنند بسیار وجی القول مشهود و بیرکس بوش بسیار قوت نماید **شیاف**
جهت زحیر که سده با او نباشد از مجربات افیون مرقاف مغز زغران بالتوبه
با آب کشنیز سرشته شیافها باریک بسازند و در جان او ریان بگذارند که سریان
بیرون متولد شیاف که در قطع خون متولد مجربات سخاوه بوسیله ابهال باشد
با خون حرف قاف اقاقیا بزر انیسون صمغ عربی بزر بوداده بالتوبه با آب بوره
سرشته شیاف بسازند **شیاف جهت** قوی ریحی بنیت نافع است برگ سرابرده
نا نخواه بوره از بیش التوبه عسل سرشته شیاف بسازند بلیته آورده حول نمایند
شیاف جهت اخراج کرم متعود که هلک مانند مجربات تخم الخطمی قسطی یونانی
سنی نرم کوبیده از روغن زیتون و قطران شیاف بسازند **شیاف** جهت عرق النساء

آب مزبره افیون اقاقیا بلوط صمغ عربی دم الاخوین نرم سائیده با آب بوره
سرشته قرص بسازند و بمثل اوریا آب بیخ مطبوخ و روغن گل مرهم تخم نمایند
حقنه طلاوه جهت لیزغش قام امی دماغی تخم الخطمی قرطم تخم الجزر فوفوی تخم
البنج بر جو شانیده با روغن زیتون حقنه کنند **حقنه** جهت فالج و لقوه و لیزغش
و ثمال آن بنت ماویج مغز بخوش عرطل قرطم حلبه تخم ثمال برگ جزر سبوس تخم
تخم خطمی دانه سرخ قطوریون دقیق از هر یک یک کف اکبر زرده مرغ و جوش نیمه
با عسل و روغن زیتون والکام حقنه نمایند مرغی الکام مشهور است که با سرکه ترتیب
مسهل **حقنه** جهت عرق النساء روا شمال او که بوزن حقنه مهیا باید حقنه نخود و مرغ
اسماک آن نخود بهتر است حقنه سرسر تعلب بیعه جاوشیر مرغ افیون بازرد ثمال اورا
در روغن قسط و ثمال آن حل کرده حقنه نمایند **حقنه** جهت نفخ ورم کرده و اورام
صلبه نهایت نافع است ساب خطمی لعاب تخم کتان ماء الشعیر لعاب حلبه روغن
کنجد استعمال نمایند **حقنه** جهت اسهال صفراوی و کرتاق که بزیر و سده و بنشد مجربات
مجربات خیاری بنفشه نیلوفر جو بنفشه سپستان عنب الثعلب لوت بلیله زرد تخم
کدو بیکنند جوشانیده با لعاب بزرقطونا روغن تخم کدو بیرخت حقنه نمایند و اگر
از بعض اطبا مذکور است که مهلک است در حقنه جایز است جلی خواره صمغ در خواره
مجاری و عروق منفوخ جایز است در اقصیه و در شرح اسباب و علل سرسام صفراوی
ادخال اطلیات در حقنه آن مذکور است **حقنه** تمر که در اکثر امراض نافع است

قرطم

قرطم عناب سپستان بنفشه عناب الثعلب خیاری جو مغز برگ خرفه زیره کوکنار
جو شانیده با فلوس خیار شنبر روغن بادام بوره ازیر خیار بطریق معلوم تخم
نمایند **قبله لینه** خطمی بوره بالتوبه نرم سائیده از جهر گرفته بنیش بنیم که بقوام
آورده باشند بر سنگ و شاهنامه بطریق معلوم بسازند و از کاکا سنگ تخم
کنند در فعل اقوی است **قبله دیگر** که قوی تر است بنفشه خطمی انگشت بدستور
قبله بسازند و اگر قوی تر خواهند تخم الخطمی و زیره کاو و بوره بقوت حاجت اضافه
کنند در تبهای حاده ادخال ادویه مقرر بوره جایز است و حول فلوس خیار شنبر را
با تخم بخیار یا شکر کوبند آورند و محمود مشوی و بوره و خطمی و تخم خطمی و ثمال
آن اضافه کنند بسیار وجی القول مشهود و بیرکس بوش بسیار قوت نماید **شیاف**
جهت زحیر که سده با او نباشد از مجربات افیون مرقاف مغز زغران بالتوبه
با آب کشنیز سرشته شیافها باریک بسازند و در جان او ریان بگذارند که سریان
بیرون متولد شیاف که در قطع خون متولد مجربات سخاوه بوسیله ابهال باشد
با خون حرف قاف اقاقیا بزر انیسون صمغ عربی بزر بوداده بالتوبه با آب بوره
سرشته شیاف بسازند **شیاف جهت** قوی ریحی بنیت نافع است برگ سرابرده
نا نخواه بوره از بیش التوبه عسل سرشته شیاف بسازند بلیته آورده حول نمایند
شیاف جهت اخراج کرم متعود که هلک مانند مجربات تخم الخطمی قسطی یونانی
سنی نرم کوبیده از روغن زیتون و قطران شیاف بسازند **شیاف** جهت عرق النساء

هو الله الشافی الکافی

کنزا فیون نرم سائیده از جوهر کزا زهره و با آب کشنیز سرشته فتیله‌ها بسازد و بر
ساخته که در سوراخ قضیب بکذارند **فرزجه** جهت حمل محرقات و باید بعد از حیض
سه شبانروز متصل بر ملازمت زهره خوکوش و سرکین و عسل و سرکه بکار برند **فرزجه**
استحال نمایند **فرزجه** جهت حمل حول این سرافیون که والد حجر محرقات است و غرض
حمانا سبل الطیب اکلیل الملک مکدیه تمثال و نیم ساذج قرنفل مکدا و قیر پیه از هر یک
لازده تخم جو او قیر روغن ناردین نیم اوقیه با بیضه یکو سه روز حول نمایند و هر روز
و هر شب تازه کنند و هر روز یکمثقال آب حاجر یا تمثال و نبات نماید **فرزجه**
جهت کشودن حیض محرقات سیاب مقرحاف ابهل را بایند تخم مرو و بازهر کاو
بجوشانند سرشتی مجرب باشد **فرزجه** جهت کشودن حیض مقول الذبوحا که حیض بشر
بهوش آید را در آنوده مقرحاف او زنه کوچی بوشتق سرا بر خشک ابهل زهره
کاو و نور سرشتی **فرزجه** جهت اخلاع جنین زرده و مرده و مشیمه و عسر ولادت و تعلق
رجا بنوبت شرات و قاتل جنین جاوشیر خرق سیاه مقرا بیوه بازهره کاو سرشته
فرزجه جهت اطلاق و نمودن حیض محرقات مقرفیون را نرم سائیده بر شیر آورده
استحال نمایند **فرزجه** جهت کشودن حیض و اخلاع جنین زنده و مرده بنوبت شرات
و محرقات دانسته از عصاره قثاء الحمار خوف فراط را با زهره کاو حل کرده با تیه بکوه
بر طلاء **فرزجه** که در غایت جذب و تنقیه است جهت اخلاع جنین و مشیمه حول نمول
لذ تذکره عصاره قثاء الحمار سداب سحق حنظل از یون اشق بجوز بریم سوخته با عسل

کنند و در اروغ بدان آنوده است بوده تخم انظل سورنجان محمود نرم سائیده بوزن
مجموع شکر نیم سرشته شافی باشد **فتیله** که جذب از عمق بدن نماید و قتل رطوبات
و سکتی درد و درک رو عرق النسا است سنای مکی تخم چنار بی غار یون بنج بیزد
تخم انظل سرکه موشی بوده نمک اندرانی عسل اکثر تخم فتیله لب اند **فتیله**
جهت قطع خون بواسیر محرقات قرات پشم کوکنار را فتیله ساخته سه روز در سرکه
بکذارند پس بر آن فتیله که نمک و ورق انجال کونه نرم سائیده و بران فتیله
باشد و حول نمایند **فتیله** دیگر که بر قطع بواسیر اکثر اطبا مجرب دانسته اند اقاقیا
بارنجان که بجای کلاره بادنجان نامند با مثل آن بادام تلخ نرم کوبیده حول و طلا
نمایند **حول** جهت کشودن خون بواسیر هرگاه مسدد شده مضر و باعث زحمت
کردد اول مقعد را بروغن تخم ازد آو و تنور ساق کاو و روغن دهان شتر با
قدری مقل طلا کنند و لته را با آن آلوده بردارند پس عرعلیشا قشر تخم انظل را
با زهره کاو سرشته حول کنند و هر کاه بیت بنیز ادویه فروج معتمد و وجع بهم رسد
بروغن گل و سوزن و سرکین کبوتر و زهره کاو طلا کنند **فتیله** جهت رفع محرقات البول
و قطع چوک آن بنیت نافع و از محرقات حیرت است و بنیت مجرب و بسیار جهت
نواصیر بواسیر است حول فتیله را در سورا خهای نواصیر کزاز و در باب ذرورات
آنکه نیز اشاره باین تخم شده است و از اسرار عرق آنرا و دو جیر زرد و تیاسی نمول
حرد اسنگ و خول سوزاب بلق سنول حنظل کل ارمنی بوی کوشه کوهی سوخته

هو الله الشافی الکافی

اطریفل شیرین که از جهت صداع که از بخار
فرزجه معده عارض شده و قوت بمعده
تمام بدهد و نیت نافع است بلهه بی چشم
اجزا همان بکیرند پوست هلیله کابلی پوست هلیله
آمله مقشر هلیله سیاه هلیله زرد
اجزا را متساوی بکیرند و بعضی
هلیله سیاه و زرد کم کنند مجموع را کوفته بیخته
بروغن بادام چرب نموده با شکر چندان
عسل کف کرفته سرشند و بعد از دو ماه
استعمال نمایند شربتی از یک مثقال تا
دو مثقال نافع باذن الله تعالی باشد

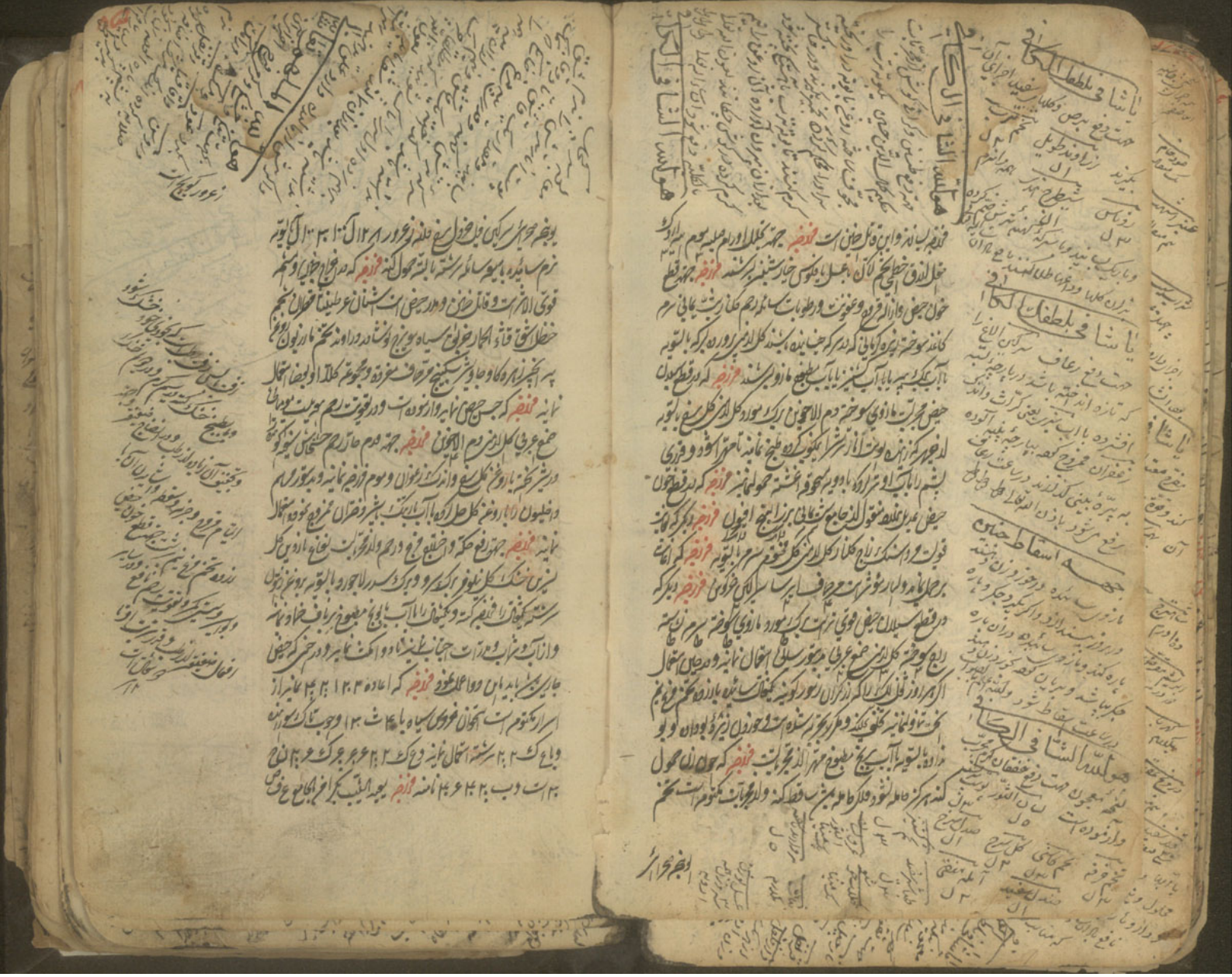

فزغیر بساند و این قابل خاص است فزغیر جهت تکمیل اورام صلبه بوم سرکه
خمال اندق خطمی تخم لاکان با عسل یا نفوس خیار شنبر بر سند فزغیر جهت قطع
خون حیض و ازالهٔ قرحه و عفونت و رطوبات سائله رحم کافی ریت یمانی نرم
کاغذ سوخته پنبه که آبانی که در سر که جنب زده باشند کل لدنی مرورد که بالتوبه
با آب بکر یا بیمه یا با آب کشنیز یا با آب مطبوخ مازوی بسند فزغیر که در قطع سیلان
حیض مجربست مازوی سوخته دم الاخوین بر یک مورد کل لدنی کل سرخ با التوبه
لدغیر که زنان بهوت آثار شرار یکنوع کرده طبخ نمایند تا حمرا گشود و قبری
پشم را با آب او تر کرده با دوبه سحوق آغشته حمول نمایند فزغیر که در قطع خون
حیض عدیل عظیم مقول لدنی جامع شب مانی بر زاتیج افیون فزغیر دیگر که کافی
قوت مرد باشد کر زاج کلنار کل لدنی کل مقوم سرخ با التوبه فزغیر که اماتت
بر حمل باید و از اثر شرات مرحاف ساسر کلی خوش فزغیر دیگر که
در قطع سیلان حیض قوی تر است بر یک مورد مازوی سوخته سرمن آسته
راج سوخته کل لدنی صمغ عربی مبتور سلی استعمال نمایند و در حال استعمال
اگر مرارت قلیل لدنی را که از گران زهور کوبند بکنجاب سائیده با لازده تخم فزغیر
آنچه تو نمایند کلی کند و مکرر تجربه شده است و جوزدن زیره بودان و بو
داده با التوبه با آب بیخ مطبوخ مهر الذ تجربه است فزغیر که حوان زن حمول
کند هرگز حامله نشود و فلک حامله بیش سقط کند و لدغیر است مکتوم است تخم

بوضع محرابی سرکی فیل خردل صمغ قلفه زعفران ۱۲ ال ۱۰ ال ۳۰ ال آب تو
نرم سائیده با سیوه سائله سرشته با التوبه حمول کنند فزغیر که در فرج جلاء و تنگ
قوی الاثرست و قابل خاص و مدر حیض است اشنان عرطنیثا خطمی انجم
حنظل اسقاقیا قاقیا اخیار خولنجان سیاه بوزیدان نشادر دراوند تخم مازریون
پر انجیر زهره گاو جاوشیر سکبینج مرحاف مغرزه و مجموعه کلا او بیضا استعمال
نمایند فزغیر که جهت حیض نمایند و از نموده است و در تقویت رحم بهیت موجاطا
صمغ عربی کل لدنی دم الاخوین فزغیر جهت دم حار رحم حشیش سیوکو
در شیر تخم بادروج کل سرخ و اندک زعفران و موم فزغیر نمایند و بدیوتر مرهم
داخلیون را با روغن کل حل کرده با آب آب بشیر فرقان تمزوج نموده استعمال
نمایند جهت رفع حکه و خلقه فرج و رحم و اندر تجربات نفاع مازوی کل
نیس خشک کل نیلوفر برگ سرو و برگ دسر لاجورد با التوبه روغن زیتون
سرشته کیتان را فزغیر کرده و کیتان را با آب بابونج مطبوخ در زاف خواه نمایند
و از آب و شراب و ادرات جنابت نیز نماید و اکثر تجربه و در حق که حیض
جاری نباید این دوا عمل نمود فزغیر که اعاده ۱۲ ۳ ۱۲ ۳ نمایند از
اسرار مکتوم است استعمال فرموده سیاه با ۱۴ ث ۱۳ و حب تاک رسوده
و ۱۴ ک ۲ ۲ سرشته استعمال نمایند و ۱۴ ک ۲ ۲ عر عر عر ک عر ۲ ۲ ۲ ۲ ۲
۲ ۲ است و ب ۲ ۲ عر ۲ ۲ نامند فزغیر یعنی الیتیب کرا غرا ای صمغ عرفص

هو الشافی

یاشافی یامعافی

جهت جمیع امراض و درد سر و کفایة الله المتصور شیخ
زلو در کون بکند و کذلک بارد خشن شود
و فارس مسلمان کوه بارد خشن
کرده در کوه الله علی

یاشافی بلطفک الکافی

جهت دفع کرم دندان خاصه قرحها
شیخ البیع بیست پنج بکیر
ال
نفض
ال
ال
مصطکی
بیست مالیده

یاشافی بلطفک الکافی

جهت دفع کرم دندان بکیر
ال
ال
ال

در بیان ادویه مطلقات

دوای ... که در طب الاسرار ... از
حضرت امام ... علیه السلام ... مسبب الطب ... عاد ... طبع ... اجزاء ... اجزاء ... وزن ... عاصره ... وما ... جیدان ... اجزاء ...

روغن پیت ... بالتوبه ... که ملک ... بالله ... تقطیع نموده اند که بحرارت
دوائی دیگر ... که ... قابل رفع باشد ... بکنند و ... علاج
پذیر نباشد ... یک ... داخل جلد میدارد ولذ ... جلسه ... زهره گاو
... گیاه سوخته گاوی ... زغوان ... پوست ... فولاد ... پوست ... بیخ ... کبر
... تخم ... ادویه ... مازوی سوخته ... سوخته ... بخور ... لسینه و
خون ... خون ... بخورد ... زهره ... بدن ... رسانیدن ... به
... افاقت ... شود ... بجوشانیده ... بدن ... بر ... بر ... بنا
... زرنیخ ... روز ... صبح و شام
... بدون ... بالله ... روز ... بالتوبه ... گاه ... تغییر ... رنگ
زیاده از حد ... بر ... بخشد ... بحمام ... روغن ... بجای
... بی ... رنگ ... بکنند ... خطاف ... رنگ ... کنند و ... هر
... دوائی که ... متعفن ... افاقت ... کند ... زاج ... صبر ... عرب
... جوز ... بر ... اخال ... دوائی دیگر که ... قوبا ... افاقت
... شیاف ... کندر ... البحر ... کاس ... بوره ... سوخته ... مر
... اشق ... بالتوبه ... که ... طلا کنند و ... بتور ... خاکستر ... سوخته ... هیل ... حبة الخال
... نهایت ... است و ... بتور ... حب ... سر ... که ... دوائی
که ... رفع ... خیلان ... بحرارت ... کوکاو ... زرنیخ ... زرد ... سونیز ... خاکستر ... عنب ... بالتوبه

بازرق یا ... سر که

بازرق یا سر که طلا کنند و بتور ... القرفا را با سر که ... بالله ... بحرارت
و بخور برگ ... سفیده ... بتور ... خاکستر ... بالتوبه ... بحرارت و بتور ... زهره
جهة ... دفع ... و ... برگ ... خطاف و برگ ... و
برگ ... و ... و ... و ... روغن ... روغن ... روغن
روغن ... نافع ... روغن ... ترب ... بحرارت ... سیماب ... و ... بحرارت
شده و بتور ... بسته ... عجیب ... دوای ... که ... زرنیخ
را ... بالتوبه ... بحرارت ... بالله ... دوای ... بالتوبه ... بالله ... بالتوبه
در مطیبات ... و عرق و مصفیات ... و ... جماع و ... خوابی و
عطریات که بوی ... را ... کند پس ... این باب ... خصوصیت ... کات
پیشتر دارد ... عید ... اسکی ... در ... بعض ... که ... در ... توافق ... و ... ال
... وضع ... دارد ... مذکور ... مراد ... از ... عاجل ... و ... در ... حال ... است
و ... مطلب ... توافق ... طرفان ... است ... دفع ... تا ... بتوزن ... و ... هره ... طبا ... اتفاق ... طرفان
که ... گاه ... عشق ... رحم ... و ... قضیب ... موافق ... تخلق ... در ... موافقت ... طرفان ... در ... رحم ... بکنند
و ... بتور ... گاه ... تعلق ... دیگر ... در ... طرفان ... نمی ... در ... توالد ... نیز ... تخلق ... نمی ... نماید ... و ... این ... حمل ... عظیم
و ... محقق ... است ... استدلال ... این ... آنست ... که ... مردان ... و ... زنان ... را ... قضیب ... و ... عشق ... رحم ... مر
از ... خواهش ... انگشت ... مضموم ... و ... بلند ... تر ... از ... جوانده ... انگشت ... نمی ... بندد ... و ... متوسط ... بتوزن
انگشت ... استدلال ... این ... آنست ... که ... مردان ... و ... زنان ... را ... قضیب ... و ... عشق ... رحم ... مر ... از ... محمد ... عشق

در مطیبات

بالله ... بالتوبه ... بالله ... بالتوبه ... بالله ... بالتوبه ...

باب شافی بلطفال

صاحب طب الائمه رحمات الله علیه

[illegible]

[illegible]

بولند موازنه کشتان مرد و زن موافق و مخالفه معلوم نمکرده و طول را قصر میانه نیز نمرده
که بلند ذات اصلاح بر نیست آمیانه قصر و طول متوسط بوزن مرسر نیز و آن
بمطیبات و مضیقات و مرخم و مسوقات مضیف و استعمال غوایی و عقیات و جوی است
که بجای دانی است صفت پیر بگرد و غالبه از تحرقات غالبوس است که جهت ملکه کیوان
تیز داده و طبایع قسم است قسمی مختص در عرفهات مثل عرق قشه و بهار و منذل و
اشال آن و قسمی غالبه است که ادویه عطر آن و مقوم اعضا را بدو نمایان کجوشانه و مثل
و جز تقویت نماید و قسمی در دورات عطر است مثل جبر و اشال آن و قسمی ادویه است که
روغن تلاب و منذل و مانند آن و هر یک از عرقها و ادویه مذکوره قسم اول در دورات مرورات
و بعضی غالبه را منحصر در ساوران و عجز اقسام و روغنان دانسته اند و ظاهر است که
اف بم و آخر در ادویه مخروده بمال خواص آن نمود اند نفعی ساوران و ادویه
مذکوره صاحب

غالیه منسوب بشهر غالیه طیا منسوب بمشتق و است از ترکیب زنبق
الموس جهت تقویت بدن و نجوز اردن بدان و کلیل الاورام و اکثر امراض سرد و تفتیح سده
و ماء و مراه با رود و زیلات و حمول او جهت تقویت رحم و سیلان و نفع آن تقویت
قرنفل و اجزا علی نیز هر یک بجزو و سنبل الطیب سه جزو هر یک نیم جزو و حضن بریان بجزو
و نیم لذیر سرخه با ده درم ادویه کلاب سه درم خیانیده آب سرد را بجوشانند تا ربع
و از آن بگیرند ادویه اضافه کلاب کرده مجموعا آتش ملایم نرم بجوشانند تا ربع باقی ماند پس
صاف نموده بقدر آن روغن بان و عشر آن زاج مخلوط بخوده ملایم نرم بجوشانند تا ربع باقی رسد

[illegible]

پس صاف نموده بوزن آن روغن بان نموده در شیشه کرده بکاهند در هر یک ماه دو درم
کشته با غلظ کفه و اگر بغلظ عسل رسید بیشتر زیاده و فرخ نمایند و فوایدش ابا بای هر یک درهم
از آن بگیرند لاذن و کهربا لذیذ جزو عسل کنند

غالیه دیگر کلند اهرا مخروطه است و در دو قسم
خلاف شده هر آن آثار بجهت مشاهده نموده اند از جمله اکثر حول مسوح و سوا فرخ نمایند
بنویس بنفشه لاذن تخم آلش کفه و در هیجان شهوت بزیان و لذه طرفان بحر کرمی مقلی نماید
و جهت نماء و تقویت و ضرر و حوالد و درد نوبل و مکی و جمیع امراض بارد رحم نافع است و از
خوکش جهت حمل و قوت بجوت لاذن جنس شبوک که مغز الهود که در سوهل بحر یافت شود
زعفران قرنفل هر یک بجزو نرم سحق نموده اسم وزن آن ماء الحلق فرسا از درمه کثیر
آتش دار جهت زهر پس جهار از دیگر با رود بزیان بجوشانند و زهر و زهره
سیاه هر یک بجزو مشک و عنبر و سک هر یک با زای هر سه یک جزو اضافه نموده
در ظرف مفتح با بوزه جهار روز مکلند

دوای دیگر که را بجهت بدن و عرق را جهت کوکه
سوس بنفشه مرزنجوش ترک سلیخه بیخ سلیخه جا نموده سه ارک سعد و بوزه تخم
حنا سه آشنه نرم سایده اضافه کنند و با رود نرم [illegible] بجوشانند تا رود نیم
ایضا جهت رفع بدبوی زیر بغل و نیخ لان [illegible] سنبل قرطاف مشک [illegible]
هر یک سه جزو کما فوز نیم جزو با کلاب قرص [illegible] استعمال نمایند

ایضا جهت بدبوی
زیر بغل که مثال اطباق حکمه معلوم است باید موشعوا با تیغ حنا نهاد نمود و این جز ماله
تا خون جاری نشود و بعد از یکساعت زیر موشعوا بغوبه و تفریح نموده که دیگر نمود نکند

باب شافی بلطفال

دوای دویم تا بیخ [illegible]

[illegible]

باب شانزدهم در اطفال

دوا ئیکه حضرت جبرئیل این علیه السلام
برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله
از نزد رب العالمین عز و جل آورده اند
و این دوا نافع است برای جمیع دردها
درد پشت و دست و پا و معده
و کمر و سر و دل و تعقیقه و گوش
و بینی و قولنج و بیرد دهان و بیرد
و سنگ مثانه و درد دندان و سستی
تمام ایضا اگر در سالی یکهفته این
معجون را بخورند هیچکس محتاج
بهیچ طبیبی نشود باذن الله تعالی
بگیرند خولنجان زنجبیل کبابه حلتیت
عاقرقرحا عود خام قرنفل خورسیاه
بسباسه بوست خشخاش نانخواه بوست بلیله کابلی
شیطان از هر یک دو درم همه را
کوفته و بیخته شکر سفید عسل مصفی
هر چه باشد از هر یک بقدر حاجت این
هر سه را درهم کهه بقوام آورند و
سایر ادویه را کوفته و بیخته با آن بسرشند
شربتی یک مثقال

سوخته پلک اشنان بزر سوخته بزرکی کبوتر چوبه و مرکه و نوره و یکدانه اورا سائیده
با آب طلا کنند و از هر طلی ایزغاید مرور بمالند که قرار از آن اورد بعد از صحت قضیب او
آرد و با هر زنی که مباشرت کند باعث نفرت آن بگردد بحیثی که دیگر ملاقات او رغبت
نمایند ادویه که باعث بی تخم فرج آرد و بحیثی که امر رغبت بمباشرت آمیزش بطل
اصل الفعل است سیر جوب بقیسان افروز تخم ناسفرم تخم بادروج زهره گاو
در اورد و تخم زیتون با لبوته با زهره گاو و نمر سرشته خشک کنند و قدری از آن در
روغن زیتون علفوده چون نمایند و هر سه ماه یکبار استعمال نمایند صفت جوی که چون آن
چون نمایند سه ماه تخم را بر پوست و مخفی از آن دوانه و باعث نفرت مردان گردد سنگ
قضیب الفیره و قفاح الخشاش دانه قرنفل جوز بوا قسط شیرین میوه سالم جاوشیر
با نفط بغیر سرشته استعمال نمایند ادویه که جهت بخر که بر بوی دهان است نافع
و کنهت را نیکو کرداند از آنجمله چیزیست که در باب چوب مذکور است و از
مجربات حقیر و عمل طاهر اگر نه انسته بزرگ بر آمد دوات که از مجربات ابلیقی
قل مصفی و مجربه رسیده است جوز بوا هیل قرنفل کافور قرنفل دارچینی خولنجان هر یک
بخمسه مثقال سنگ سفید سوخته آب ارت به سرشته چوب کرده در زیر زبان نگاه دارند و بر چوب
خاییده آب دهان بیندازند و در مواد حاقه مضغ کنند خشک انفع است و هر گاه که خواهند
که چوب مطلا در دهان مرتی نمایند و طلی نمودن با بنفشه تر بسیار مجربست و اگر طلی را در عسل
با بنفشه تر نباشد در قدر مضاف عسل نموده و ادویه مضغه را با سرشته آن طلی نمایند

باب هشتم

باب هشتم در ذکر خواص عزایم و اسرار مکتوم

از ثابت قره منقولست و بجربه مجربان رسیده
که چون مواره عزایم ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و عزایم قنفذ را بر روی آتش نرم جوشانیده
با جزء های دیگر چشم اکحال نمایند قوه جبر و بحری که در شب شاهد را به نور روز
نماید ایضا بنور فرموده که چون ۱۲ ای ۵ ی ۱۲ ۱۲ را در سایه خشک کرده
اکحال کنند مشاهده روحانیات نمایند فی الحب ایضا منقول از اوست که چون کل الحب را
با ۱۲ ۱۰ ۱۲ ۱۰ ۱۲ مجنون کرده با قرص شیر مرغ بر هم ۱۲ ۴ دهند در دو سه روز بحری
رسد که فی الحال کرده و به نور هر گاه مذکور اول را با قیصوم خون سر کشته و
وقیلی آب دهان و انزکی عرق جبین و قطره خون هر هر بیست انجمله اطعام ۱۲ کرده
در محبت مولد کرده و به نور فرموده و لذت مجربات شده است که چون تخم مرغی
سوراخ کنند و بغیر را بلیمام اخراج نموده از هم ۱۰۵ ادخال کرده قوت را حدود
سازند و چهار روز در آن ایستاده مضغه کرده پس خشک کرده
با شکر لب بنه و ماشستا بخورد ۱۲ ۱۲ در محبت بحری که امر هر چیز
نماید ایضا جهت دوستی محبت انسته اند ناخن هر هر را با ناخن پای دست و پای
خود در ظرف شفاف اندازند و بمثل غایب شده با شراب بیش بیرون کرده در هر مطبع
و نقاد او کرده و لذت طوبی بیرون ناخن هر هر فرموده است و لذت خمر حلوی متولات
که چون بوی عزایم و ماکت از قرن را متوقف نموده با آرد گندم انجمله اطعام
زنی کنند در محبت الی الآخر اردو ایضا خاک چهار راه را در ساعت سلیم روز

در اسرار غریبه

حاکم بنیه تا شود در طلب
عین بنیه تا شود در طلب
الحکم الحکم حکم بنیه
حکم بنیه تا شود در طلب
حکم بنیه تا شود در طلب
حکم بنیه تا شود در طلب

بهار بجهت بر طلاء جهت رفع عداوت و تفریق محبت دانسته اند و بخور حب الحلب باعث
الفت جنسین است و بنگاه داشتن آن با خود نمودن مبطل سحر است **ایضا** جهت افزایش محبت
لذ لاب طلسمات عطارد و قمر نموده اند که لذ لا بجورد و زهر که قسمی لذ لا بجورد است
بخمیر مشتمل در اول ساعت اول روز جمعه که قمر در میزان باشد مثال زهره و ماه بر آن نقش
کنند و آن نقوش این است که اینها نوشته شود و در دست او بپیچند و در باطن آن نگین این عزایم
بخمیر رای طلسم ۲۲ ۲۲ و بر انگشتری نقش کنند حرف نقش نقش لا بس آن تا یکدل با
هر زنی که دوست کند آن زن از دوری بجوید و آن شخص هر زن جمع نتواند بجوید
باشد **فی البغض** نقوش لذ لاب طلسمات و عطارد حول کوزه خزف آب بدهد و را بموی هر زن
بخورد کرده مردان از آن آب بخورند اغوا و از آن زن بجز نفرت نماید که دیگر هرگز
او نظر نکند **فی اذاء الجفوة و الهوان** در کتاب سر الاسرار آمده که حول عقرب خرد و نیش را
با تراب زنبق با شاه مغرب از و سلب شود و جمع و قضیب گاو را در سر بر خشک بخورد
نیم مثقال تا امر آن زنبق در هر سلب شود و جماع از شوهر و بر بستر جمع قضیب زرگر را بقل
لذ طلسم و آفتاب با بول لذ عزوب گرفته در سایه خشک کنند که آفتاب نرسد هر زنی
که لقمه بخورد مستقر لذ مردان گردد و قطع خواهش از او بعمل آید و بر بستر جمع بجو
و مریم را سایه داده آب لقاح و حب لذ هر زنی که بکلمات لذ زن بنویسند آنها را
قطع شهوت او شود و محو و انکار او نماید **ایضا** اگر کسی بر بستر مذکر است که جمع
در مستقر لذ رم منع را جان بسته که از لذ زن نماند در حال بجان شهوت او را عاجز

کرده و بر بستر چون بخور ریحان را با هم جوز و نوشادر جوشانیده با آب آن هر زنی که
استنجا کند طاق جماع کرده **فی العقم** لذ ثابت بنی قره نقوش که جمع مولی سر کرد از ثانیه
فرو ریزد و بنوشاند و مرو حلیل را بخون کبوتر آن انباشته جماع با آن زن کند دیگری قادر
بر مباشرت آن زن نباشد و آن زن بغیر لقاء مرد دیگر بر بستر نیز از و در جوف و بجوان
مذکور است که جمع مرو حلیل را بخون نقوش بر آن آغشته با هر زنی که دوست کند
اجری قادر بر جماع آن زن گردد و آن با دیگر بر آن کند و در سر را بالا قرار قوم است
که هر گاه قضیب خود را بزهره و گل آلوده باشد که هر مال آن تاثیر تجارت
نتواند کرد و بر بستر زهره کنار و زهره خطاف و خون خطاف و خون غراب
همان اثر دارد **لذ ذاء شرب الشراب** حول مکرات زرچه سر را در تراب حل کرده بنوشد
بحر مستقر گردد که دیگر هرگز خواهش آن نکند **فی احتمال الحلم و البکر**
حمل بر بحر تحمل نفع نموده که حول یکدانه بر بنوش کرده با بول سوراخ نموده زن
حول را بر هر گاه جماع نشاید که سر از دهان او ظاهر کرده حامل و باکره خواهد بود
و حول بوره زرع را با عرق البقره بسایند و در میزر ضرر سقوط کند هر گاه عطر کرده
باکره است و الا فلا و بجربه بحر تبین رسیده که حول تخم بر دست حامل بمل و عرق
بیشتر حمل او مذکر خواهد نمود و هر گاه با یک زن باشد نوشت و بر بستر نقل عرق دوات
و الات بر دلاده پسر دارد و عرق حب بر دفتر و جمع در آن حمل و زن با قلیل از زهره
عرس مرغ با آب مرغ بنوشند پسر تولد کند و از زهره ماده آن دفتر و حول

ناشتا بلطفال

ناشتا بلطفال

دو مثقال فلفل است مثقال آب سه مثقال ادویه عسل بر سرشند **مجون قسطی** جهت
سر و درد جگر و سینه و آلات تنفس و معده و کوفتگی و صفای آواز و ادرار
بول و درد پهلو نیز میانه یا کشنیز و مثقال زعفران سنبل الطیب سلیخه
دارچینی دارشیشعان هر یک مثقال قصب الذریره قرنفل الاذخر علک الرطب مثقال
ازرق از هر یک دو مثقال و نیم مرتک صمغ عربی تراب یا قاقله مقوم
شراب خیبانیده عسل بر سرشند قرابزین یکمثقال آب گرم جهت درد جگر
و معده و جهت درد سینه و شش آب زنا **مجون حلتیت** جهت اوجاع
ریه و تنفس سده‌ها و تقلیل ریاح و کرمان جمع کرده‌ها حلتیت مقشر
مرتک سداب خشک بالتوت بحریر بیخته بعسل بر سرشند قرابزین یکمثقال
مجون اخنث جهت بواسیر و ریاح آن و یکو اکون کونه و تقویت اخنث
و هاضم نافع است ابلیج سیاه آبلیج فلفل دارفلفل زنجبیل سعد
شیطرج هر یک سنبل الطیب از هر یک ده مثقال تخم نشت تخم کزنا
از هر یک چهار مثقال خبث الحدید مدبر مجفف بروغن بادام شیرین جوشانیده
مثقال آب و زنه ادویه عسل بر سرشند و اگر خواهند مثقال یکمثقال مشک و انفحه کرگدن
و الوی خواهند **مجون زوفا** جهت نفخ سوداوی و تشنج در سینه مجرب حکیم ابوالحکم
ربت سوس روغن خشک پرسیاوشان از هر یک ده مثقال فرفیون فلفل
از هر یک یکمثقال مغز بادام تلخ مثقال زراوند گرد تخم انجره از هر یک یکمثقال

ناشتا بلطفال

دو مثقال فلفل است مثقال آب سه مثقال ادویه عسل بر سرشند **مجون قسطی** جهت
سر و درد جگر و سینه و آلات تنفس و معده و کوفتگی و صفای آواز و ادرار
بول و درد پهلو نیز میانه یا کشنیز و مثقال زعفران سنبل الطیب سلیخه
دارچینی دارشیشعان هر یک مثقال قصب الذریره قرنفل الاذخر علک الرطب مثقال
ازرق از هر یک دو مثقال و نیم مرتک صمغ عربی تراب یا قاقله مقوم
شراب خیبانیده عسل بر سرشند قرابزین یکمثقال آب گرم جهت درد جگر
و معده و جهت درد سینه و شش آب زنا **مجون حلتیت** جهت اوجاع
ریه و تنفس سده‌ها و تقلیل ریاح و کرمان جمع کرده‌ها حلتیت مقشر
مرتک سداب خشک بالتوت بحریر بیخته بعسل بر سرشند قرابزین یکمثقال
مجون اخنث جهت بواسیر و ریاح آن و یکو اکون کونه و تقویت اخنث
و هاضم نافع است ابلیج سیاه آبلیج فلفل دارفلفل زنجبیل سعد
شیطرج هر یک سنبل الطیب از هر یک ده مثقال تخم نشت تخم کزنا
از هر یک چهار مثقال خبث الحدید مدبر مجفف بروغن بادام شیرین جوشانیده
مثقال آب و زنه ادویه عسل بر سرشند و اگر خواهند مثقال یکمثقال مشک و انفحه کرگدن
و الوی خواهند **مجون زوفا** جهت نفخ سوداوی و تشنج در سینه مجرب حکیم ابوالحکم
ربت سوس روغن خشک پرسیاوشان از هر یک ده مثقال فرفیون فلفل
از هر یک یکمثقال مغز بادام تلخ مثقال زراوند گرد تخم انجره از هر یک یکمثقال

عسل وزن ادویه بر سنند و هر از حو مثقال را با این مطبوخ بنوشند اگر زود
ده عدد و تمر هندی سه نرمه انرا از هر یک ده مثقال جلنبه تخم کرفس تخم رازیانه
برسیاوشان اصل السوس اوبای خشک فراسیون از هر یک پنج مثقال در چهار
رطل آب بجوشانند تا ربع آید پس هر حصه کنند و هر روز یک حصه را بنوشند
بجون فرکور بخورند و حول مطبوخ اخر شود باز بهمان دستور ترتیب دهند و هر ماه
حو روز مفاق بکنند این دوا را تا یک ماه نامه اصل السوس خوزال نعنع تخم ترب
تخم شبت هر یک سه مثقال جوشانیده حاف کرده با سکنجبین عسلی دو مثقال
بنوشند و تا یک ساعت در وقتی که معده خالی باشد **مجون ملوکی** مسهل بهمه قوه
باه و اشتهاء و قوة محبوب لیار محبت جوز بوا قرنفل بسباسه سنبل الطیب فر
اذخر زنجبیل دارچینی مصطکی عود زعفران از هر یک سه مثقال تا قلم کندر لذ
هر یک یک مثقال اشنه حو مثقال مشک یک مثقال قند مکعب از هر یک دو مثقال
قند را در گلاب حل کرده عسل مزکی نیت اخافر مفرده ادویه را بوزن قوام
بسرشند بشرتی از آن یک مثقال **مجون جلالی** مسهل جهت زیاد کردن منی و قوه و محبت
و ضعف کرده و معده و اشتهاء و محبت سنبل الطیب قرفه قرنفل دارچینی
تا قلم از هر یک حو مثقال بسوس تخم کرفس اذهر یک یک مثقال زیره کرمانی
مدبر تلو مصطکی نعناع خشک عود نیم مثقال فلفل دو مثقال شیر خرما درهم
نافع بود و محبت **مجون الصرع** محبت لذ حالبوس و از اسرار الاطباء

ماشا فی بطلان الکلف

ماشا فی بطلان الکلف

ماشا فی بطلان الکلف

ماشا فی بطلان الکلف

نقل میشود و بتجربه رسیده است عاقر قرحا و ده مثقال جلنبه نمایند و از نخل مازک
بگذرانند و بوزن آن در دهان بریزند که کهنه ده مثقال بسایند و با عسل بسرشند
قدر نخودی از حو مثقال بشیر البقر مزاج با آب گرم **مجون**
جهت قطع خون بواسیر محرقات جلنبه کابلی بلیله آمله از هر یک ده مثقال بسد
قهری صد و سه عدد لذ هر یک پنج مثقال شاذنج گاو کوهی سوخته تخم مرغ بیضه نخواه
از هر یک حو مثقال تمام ارق مثقال تمام را در آب حل کرده مجموع را با قوام و بیخ
مثقال عسل کوفته بسرشند قدر نخودی حو مثقال **مجون اللؤلؤ** جهت قوت اعضا
و تفریح اوسیه قوت اعصاب و زیادتی باه و بکر را نخاط و اعانت تکمیل منی را
اعانت شدیده و اخلاط منی بکنه بلذت شدیده و تفریح منی مبرد و دارد بسوخته
بسدا از هر یک شش مثقال بسوس بهمن اصفر از هر یک حو مثقال کاکنج اصل
السلب از هر یک سه مثقال فلفل از خرسه کنار از هر یک حو مثقال سنبل الطیب
دارچینی مصطکی از هر یک یک مثقال و نیم صمغ یک مثقال بخار با فیل ادویه عسل
کوفته بسرشند و در وقت خواب بگلاب آب گرم بنوشند **مجون بزور**
جهت قوة باه محبت تخم ازرک تخم بازنجان تخم ترب تخم کرفس تخم اوجم
تورزیسه و صمغ لسان العصافیر شقاقل مقشر کلنجوده قصب الذریره بخل بهمن
سوخته صمغ فلفل سوخته دارفلفل حلتیت طیب از هر یک حو مثقال ادویه
عسل سرشته هر روز حو مثقال در صبح و شام تناول نمایند **مجون حب القطن**

ماشا فی بطلان الکلف

ماشا فی بطلان الکلف

ماشا فی بطلان الکلف

ماشا فی بطلان الکلف

وقوتش تا چهار ساعت و قریب آن از مخلل تا هفت مثقال ملوس خیار شنبر مثقال
با عسل مثقال عسل بخوام آورند بخته و بیزند از هر یک سه مثقال سعتر نابا زده مثقال زیت
الکوس چو آزده مثقال بلح هر یک شش مثقال و نیم اسطوخودوس مصطکی از یانه لذ
هر کدام هشتاد درم بادام حب بهوده بر سند و سول جوشیدن
ملوس باشد سعتر عسل و میعه اگر بود قوام عسل مخلوط کنند بهتر است **معجون اوارانی**
مسمی به بدل المراج از انیون حب جهت قطع عادت انیون بوزیت مجربست و در نفع
استرخا و فالج و امراض بارده و دوره مفاصل و عرق النسا و سل البول نیز نافع است
اوارانی که بخوله نامند در شیر خیانده بوست را جدا کرده بعد از آن بیرون آورده بعد از آن
نرم جلا بده نمایند گل گاوزبان هیل زرنباد عود هندی سلیخه خوشبو اسطوخودوس فرفیون
کندر از چلب شقاقل سنبل سفید اکلیل الملک قنبر هیل سیاه عسل سه وزن ادویه
قریب از هر یک هشتاد درم حب بوست نمایند **معاجین بابلیه** در اسهال اورطاقی
که اغذیه نیز موافق باشد و تصرف نیست بهر مزاج در ادویه آن لابد است و اسهال
نیست که در هر مزاج معجون بهتر نیست از آنجمله معجون بوزیت لذیذ است
الاطباخ انیون امیر هلال ادویه که بوزیت معجون باه و موافق است و در
رحاز را نیکو کند و از مداومت کننده او قبل از جماع و غوایان آن بهتر است از
عرق النسا و مفرش و نقصان نیرو و امراض عصبانی و قریب شش از هر یک مثقال
مثقال است و تخم بهمن سعادیس انیون بزرگ کرده بوزیت موافق کشنیز و اسارون
بادام ایرو غن کاو اسهال و مخلل حب بهوده با سه وزن عسل بر سند **معجون خیار شنبر**
که سمی قبیز نیز کرده جهت قولنج حاده و باارده و درد مفرد کام و تنزل و درد سینه نافع و مقرر
معده سرد و جهت بر گرشتن اوقات مثقال و آب طبیخ از آن و خطی و پشت و کاو و زنان

وقوتش

معجون النجاح
النافع فی العلل الثوداویة کالیمیا
المالیخولیا و ینفع فی الصرع و جنون
الرحم بالخاصیة صفته بلیلج اصلح
هلیلج اسود ۱۰ درم
ترنجبین ابیض اسطوخودوس ۵ درم
اسفاج فستق افتیمون ۵ درم
اللوز و یعجن بنصف الادویة عسل بقدر
یعنی نیروج ازغرة ۵ درم نخ ۵ درم
بعض النمیج غاریقون حجر الارمنی
لاجورد مغسول سقمونیا و ۲ درم
نخ اصل ۲ درم
دروج نارمشک ۲ درم
لسان الثور حیربوا سنبل ۲ درم
قشور الانج ریوند مصطکی ۲ درم
دغفران ۲ درم
الشربة خمسة دراهم
نافع بالاربعة الاعمال

لجوارش الکمون
برد المعدة و اذا اکل الحمض و یلیه
الطبیعة و یقوی الریاح و یضر بالکلیة
و یسخنها و یستاصل القولنج و یزیل
الکمون کمافی زنجبیل فلفل

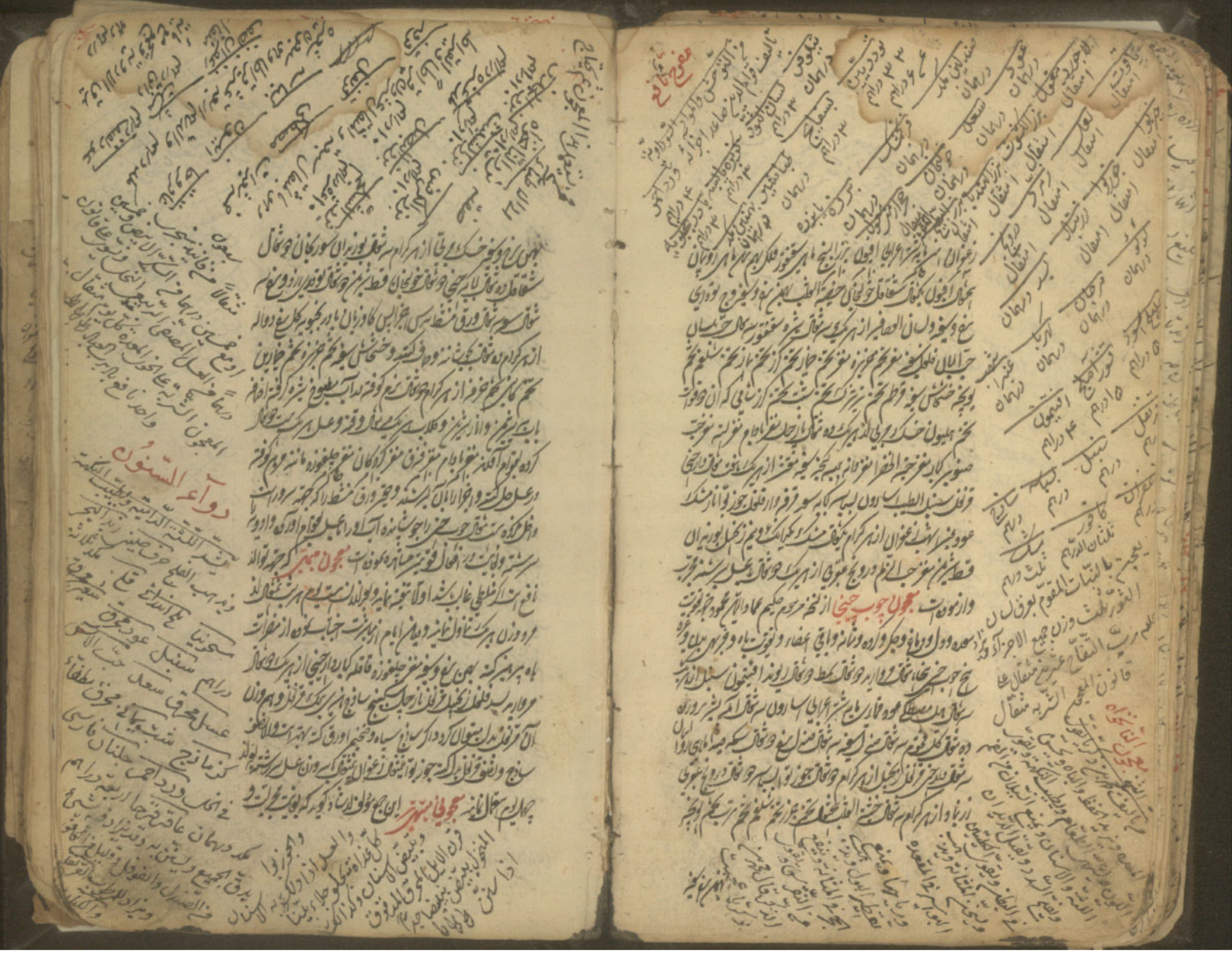

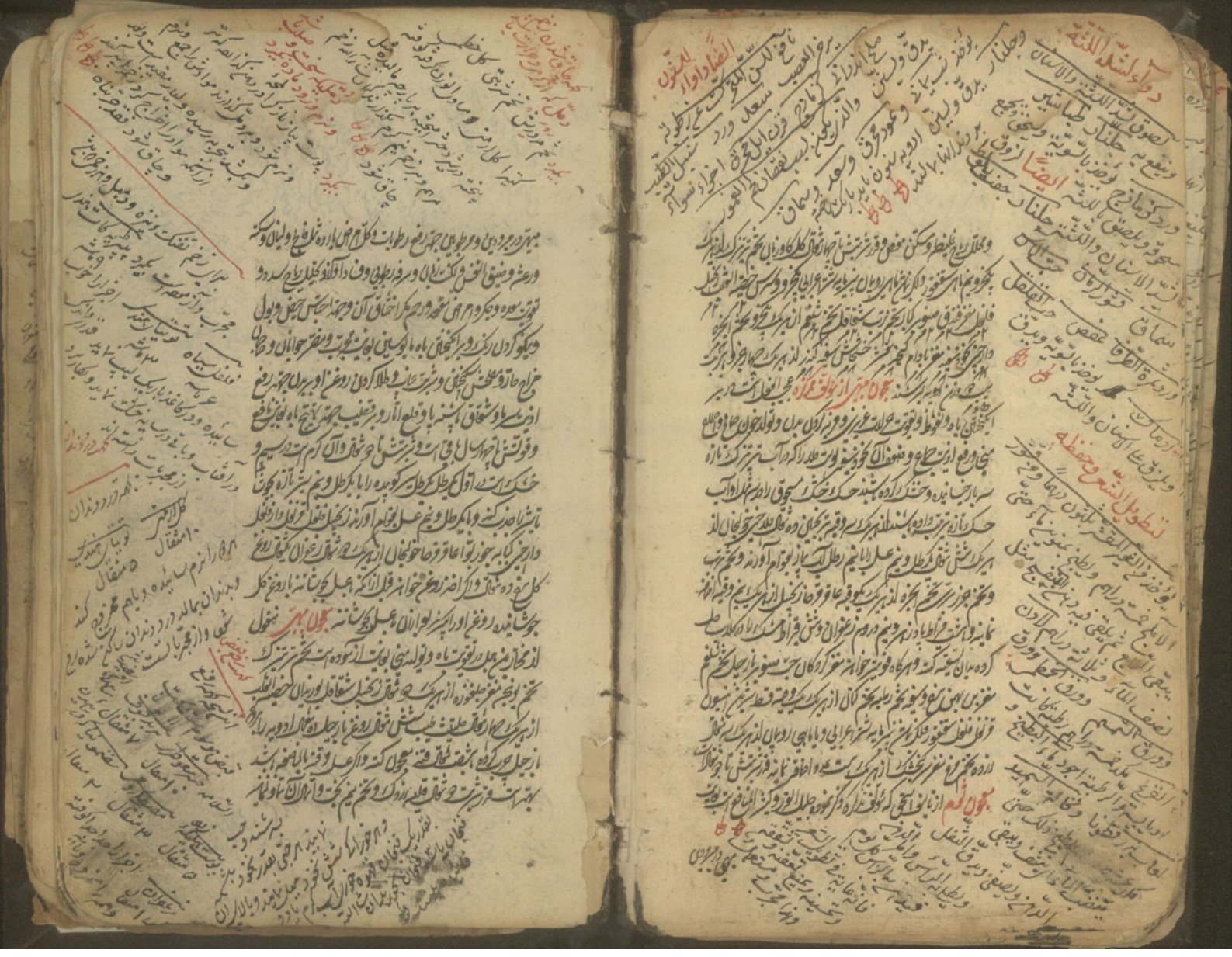

و کلاب و آب آن از بخوش و آب بشیر بخورند و اگر بشیر آب بجو و آب آن از سنگ از هر یک
سه درم مثقال بقوام آورده بر سنگ فرو ریزند از یک مثقال تا دو مثقال و قولنج را چهار ده
سال باقیست **منوم مهلا الوجود** جهت رعشه و خفقان و رعشه و سقوط قوی و صداع
مزمن و مرض بکر و توحش و تنهایی عقل نافع و مدمن منوم سرد و تر کسر الآلات
و خون را صاف و سینه و سل و بلادت را زایل کند و قوتش تا یک سال باقیست
و شربت او بکوفته آب شیر ده رطل که در او اطفای آهن تافته و با خلاط و فرزه
تورتی که بدیر عشر قرنفل افیمون بسیار قاقله کبار صندل سفید از هر یک هفت
مثقال کوفته و در صرفه لیته بآب بر سنگ ابریشم خام و یکدانه در آن آب ساده
روز بماند پس بجوشانند از بعش بماند پس صافی نموده آنگه او شکر و شد او آب
سیب ابیض شربت سیب بقوام آورده و اضافه کنند بر او تخم ریحان و تخم بادرنجبویه
هر یک ده مثقال و از آتش بر طلند **باب چهارم در اقسام جوب** و آن لذ خراه
قرنفل و منقع قرنفل و مهلبه و مهلبه او را تا چهار ماه قوت باقیست
و بعضی از ضعیف مخفف و مبهی و مقوی آن که مشتمل بر ادویه کبار و خواص
باشد تا یک سال و افیون دارد تا چهار سال و آنچه مشتمل بر ادویه کبار نباشد بولد
یکماه ضعیف میشود **حب مسک** مهلبه و ربع الاشربت جهت کلال راه و قوت
معده و رفع قولنج و درد معده که لذ احتباس باشد بغایت مجربست تکمیر دو مثقال کبار
اسهال میکند و اسهال را زایل میکند قرنفل دارچینی فلفل دارچینی مسک از هر یک

یکمثقال

یکمثقال و یکدانک زعفران مقوی دوده مثقال شکر طبرزد ده مثقال **حب ابونه**
جهت استسقای زقی که باجزاء بشربونه عصاره عاقرقرحا تخم کاسنی افیون
بادزهر قرنفل شکر سرشتن یکمثقال و نیم **حب طباشیر مهلب** محمود مقوی کلی زرد عصاره
زنگ طباشیر سفید بسوده آب کاسنی تازه حب سازند و صبح روز اول
کوفته از عقب آن شش مثقال کشنیز سوده را بشربت بنفشه با پرسیاوشان
حب نشاط جهت فرحت و نزهت و سل و قوة هاضمه و نشاط و باه و مجرب
و منع اسهال و قولنج مزاج سودا و بلغم نافع و از تالیفات حکیم است شیرا افیون
صمغ عربی رب السوس نشاسته حب مجلب مروارید مهره یاقوت بالجاب بدانه
حب بلسان و مسک و یکدانک کافور اضافه میشود **حب خلد** لذ مرحوم حکیم
محمد باقر قرص زعفران بزر البنج افیون صمغ عربی تخم کاهو لعاب رب
السوس نشاسته **حب جدوار** از تالیفات مرحوم ابوالبرکات مسهل و هاضم
و مقوی بدن و مجلب جدوار عود صندل بسطاکی زعفران از هر یک
قرنفل صمغ عربی دارچینی فلفل عاقرقرحا مشک جلد خشخاش آب بارتنگ
حب سازند و اگر افیون یکمثقال اضافه نمایند جهت نشاط و بدیت اما در
قوة باه ضعیف میشود **حب جدوار** از تالیفات جهت تقویت باه
و هاضمه و ضعف دل و معده بسیار نافع است جدوار مروارید فلفل تخم
بادرنجبویه قرفه فلفل خصیة الثعلب شاقل تخم بنطبوره بالکو عود قاقله

قرنفل یا بر زعفران نرم حلایه نموده و قدر را بقوام آورده حب سازند قوت بخش
نمونه‌ال **حب عطایی** جهت سرفه رطوبی و ضیق النفس بغایت نافع و مجربست از
بابونه حب حجر ملک اعظم کندر حرف زراوند مرجوح افیون بهم ساده حب
ساخته از دانگی تا نیم مثقال تا دو تا بنا بر و با آب سرفه مربع للاثر **حب سعال**
که از بروده و رطوبت بکند مجربست نشوق از مجالب الطبی کندر میوه سازند حرف
از هر یک بمثقال افیون ربع مثقال حب‌ها سازند تقریبا که دو **حب سعال دیگر** از بابونه
مرجوم اوبر کرکه بابت بنی مجربست تخم از بابونه تخم کرفس رب سوس پرسیاوشان
بادام تلخ بابونه الجاب تخم کتان سرشته حب با قرص سازند و حب مثقال مطبوخ
مهیا دارند **حب حبی جهت** آسمانک و منی بغایت مجربست دانه زمرد زرد سرا چهار روز
در آب خیسانیده لوز او را گرفته بکوبند و مغز او را با جو جزو و قند کوبیده حب ساخته
چو عمرو که بقدر نخودی بمثقال استعمال کنند و کوبنده کرفع اثر او را خورد دل آب نیمو
میکند **حب بواسیر** که چون بمرهم هیله سیر و بلیله و آمله از هر یک بمثقال تخم کرفنا
تا سه مثقال بسیده کهرها و دوغ و حرق و مثقال و نیم تمثال اندق ده مثقال ادویه را کوفته
و تمثال اصل نابنه با آب و رق سرو و رق کنه‌ها و ادویه را با و سرشته حب‌ها سازند
قوت بخش سه مثقال باقی که انهی تا قدر در دوا ام خشته باشند **حب زنبق** جهت رفع
سرعت انزال مجربست نشوق الخطط مرحوم حکیم محمد باقر زنبق مثقال اسکر تندرو
لاهول سائیده تا آنکه مثل شود و خلوط بنا بر او سه مثقال مهم هیر و ظرف ایشان را

سرکه بر کرده

سرکه بر کرده زنبق را و بر آن بگذاشته و از زنبق مسحوق سه مثقال از زنگ را از زنگ در
او بخیزد بدیره‌ها و آن بسایند تا ملتقی شود پس در کاسه بطیری کرده بیفشرند و آنچه در کاسه
مانده بیفشانند و بتوبیه تا خوک آنرا بسوزد و مجموع آنکه حب ساخته بدو نقش
سوراخ بیرون بیاید از سوراخ او گرفته و آب بیمه از خشته یکشبانه روز
تا مجموع شود پس بر نخ تا بوته از خشته آتش تیز طبخ دهند و در وقت احتیاج در دهان
نگاه دارند که ریزان او بر هر منی که بلع شود و هر قدر که خواهند حرکت کنند وقتی
که بخواهش خود آورده انزال داشته باشند از دهن بیرون آورند **حب دیگر**
که امساک منی نموده تمام کند و فوق النشاه و مسک و نوم و تنهی و حجر او را
بهمین عمر و متمی سرشته و مجربست زبد مرغ نوزان سرشته بر آنچه سه مثقال
کوفته و بیز را بنا مخلوط سرشته در صد و نجاه مثقال آب بجوشانند تا آنکه ابر
بتمام جذب کند و در وقت حاجت یک جهت استعمال نابند و اگر کیفیت او را قوی‌تر خواهند
با بر مثقال زعفران که در رق الخیال است بجوشانند **حب عنبر** نفع جهت حفظ
مجربست لوبیا شش ساعت نخود مر آورده تا حوالی ساعت و چون آب سرد خود را
بشوینند نخود بر رق مشمع و چون در دهان نگاه دارند در عرض یکشبانه روز آب نمی‌
و دهان را از نطوبت مساند و از آن خوش مزه است و جمعی کثیر از اطبا جهت نواب
خاقان خلد آشیان و جهانی جهت ایشان و جهانیت بخود شهریست مطلق بوده
بعضی از او آب شد و بعضی از آنها در وقتی نرم میشد و بعضی بر مزد و دوای حب بیت

سخن طبع شده و فی الواقع بمولیت بزیاده شتر اعرابی غیر آنست مشک را خصیة
الثعلب خوانند مصطکی قرنفل بهمن فرفیون حب الغار دارچینی کبوده نانخواه انار ولد الغوز
آن ترنجبین آزاد یا آب بیزرک یا آب کفه خیس و کشته و این حب آشوب سوزان خورد
و مرطوب المزاج را زیاده نمی‌تواند کرد **حب جهة بواسیر** دمویر و بیخ قاطع خوان جوز
نقول الذکر کامل الضعة هلیله سیاه آمله بلیله تخم مورد بیخ اللبوط طراثیث
گل انار مصطکی جوز بوا سنبل الطیب قرنفل تخم کنهنا مقل خشک الحدید مدبر
بر شته هلیلجات و تخم کزنا را در روغن زیتون بجوشانند و بقوام آب برگ سرو
حل کرده و ادویه را بآن بسرشند و حب سازند و هر وقت حب را با آب آمله بر شته
باب سیم در اقراص **در اقراص و قرص امزه و حب و دوا** که از اجزای تریاق ماروقت جزء کرفته
هوام و ادویه قاتله و تجفیف سم و تغیر اعضای رئیسه و ضعف جگر و استسقا و تفتیح سدد
نافع است و تخم او قتلف و تهیه تخم از جنس تریاق است که حاجت کامل الصنعة ترجیح
داده در شیوان قصب الذریره سارون عود میعه سلیخه جوزبوا مصطکی فواز هر یک
شش مثقال قنطوریون اوغر غوان از هر یک چهار مثقال طرخون حلتیت و صاف از هر یک
دو مثقال اقحوان است مثقال سنبل الطیب شاذنه مثقال بزراب یا بسد غل الجهوس
قرص سازند **قرص بواسیر طلیق** جهة تهیه صفراوی و دموی و رفع تشنج و لکلف
عذران خوان نفع است طباشیر سفید گل سفید صندل سفید سوده مغز تخم کرو مغز تخم خیار
مغز دانه بر ترنجبین زرشک نشاستهٔ صمغ عربی کراخ بیخ بیخ یا آب بیخ بیخ یا آب
قرص سازند

و هر گاه قرصها بسازند و اگر بقوام شربت خواهند ریزند حبی غاریقون بسوخته اخافه کنند مقدار
شربت مثقال **قرص بواسیر طلیق** از زیانی مرهم و مرطوبات جدر حصبه و تهیه
نسخه و سوء هضم و حمیه تهیه ماره و حصبه و آبله و تب و قی و عرق البول و تشنگی
و التهاب اخلاط محترقه و سعال و دوات الجنب بمنفعت کلی بطباشیر
تخم خرفه تخم کرو تخم نیلوفر دانه تخم خیار تخم کشنیز گل بنفشه صندل سفید کزیرا
بر بیخ بیخ ریشه سوسن نیلوفر اغوان بابونه و جو قرص سازند و از یکمثقال تا دو مثقال
بنوشند **قرص بواسیر قوی** منافع نفس ثقل نافع طلیق است بالیف مهیج اسهال بهار
تخم خرفه بوداده گل سفید صندل سفید سوده کلنار اقاقیا صمغ عربی بوداده کزیرا
زرشک بوداده شاه بلوط بوداده ریشه سوسن طباشیر تخم خیار بوداده زرشک نشاسته
اجزا را نرم حلیله نموده یکدیگر مخلوط نمایند و بولان با آب سیب یا برار زرشک
قرص سازند و در سایه خشک کرده یکمثقال را بیاشامند و از اسهال دفع قرحه کرده
باشد و خون حرف بسیار آید بدهند یعنی جهت سایر خونها بیاشامند و از اسهال دفع قرحه
اخافه کنند **قرص الوقتی** جهة ایلاد کس و جمیع انواع تخم پیزر نافع است
تخم کرفس اسپیوس اذهر یکسان است مدم فستیقن جهانوان فلفل جوز بوا قرص صاف
جوشانند حلتیت شش مثقال مصطکی چهار مثقال افیون یکمثقال جهت سرد جوشانند با آب
و قرصها سازند بوزن یکمثقال **قرص البزور** جهة اسهال و قرحه امعا و کسی را که هضم
طعام نشود و پیچش بخت و زیر و اسهال و سیلان حیض متواتر بمنفعت حب الآس جوشانند

تخم رازیانه انیسون نانخواه کرفس هزار بیخ دو قواز هر یک یک مثقال اوقیه افیون
دو مثقال و هر یک بیست سال ساخته تا نیم مثقال قرص سازند و بوقت خوش ماه و سال خاصه
قرص ارشک ثالث جهت مستسقی که نیست علاج جهت تهیه مرکب و بر مثال
نافع است و این مجرب عصاره ارشک با ارشک و شوشک مغسول
از هر یک سه مثقال افسنتین و عصاره افسنتین و عصاره خاف از هر یک
یک مثقال سنبل طیب کل یک سنبل الطیب اسارون صمغ عربی بوره کل
ایرسا بوره دارچینی بوره ایلیه بوره مصطکی ریت سوس اوغرغرنوس
حب بادیان انیسون اقاقیا تخم مورد ریوند چینی بیخ سوسن قرص سازند
و با سکنجبین بر روز یک بیست دینار بنوشند و اگر نیز با بیست مورد
بنوشند **قرص کالمند** جهت تهیه مجرب و تنشیف و تنقیه و تحلیل کل
سنگ مثل مثقال طباشیر صمغ عربی کثیرا هر یک چهار مثقال تخم کرفس و تخم خیار
و تخم خرفه اصل السوس کل هر یک ده مثقال ان ساخته سه مثقال عنوان مثقال
کافور مثقال لعاب بزرقطونا بوزر و ماهی قرص ساخته با آب انار بخورد استعمال
نمایند **قرص مثلث** جهت صداع حار و اورام حاره حاد و نافع است مجرب
خاف افیون لادن کافور هر یک مثقال کندر را نیز وقت الحاجت کل از هر یک
یک مثقال قیصوم و مثقال لعاب قرص ساخته با برگ جلد نمودن بر مثانی جلد
نمایند **قرص ارشک** منقول از قانون مجرب جهت سده و جگر و سپرز که از عوارض

و جهت تهیه

و جهت تهیه و هر قرص بعده حاده هدایت ارشک ارمنی ریوند ترب السوس کل یک
تخم خیار تخم انزروت تخم کاسنی تخم هر یک سه مثقال مصطکی سنبل الطیب
عصاره الخاف یک درم و مثقال قوة الصبغ ریوند ترعنوان یک درم بخورند هر شب
مثقال بر بخورند را با آب حل کرده قرص سازند و از ریوند و مثقال بشرب اجود و خواهد بود
قرص کالنج جهت حرقه بول تخم خیار جنبر کالنج سفوفا قاقیا شیر بیخ ترب السوس
کثیرا کل از هر صمغ دم الاخوین کندر یک درم و دو مثقال تخم کرفس و مثقال افیون
مثقال با کشک و زیاده از این جایز نیست با شراب شیره و قوتی تا نوع الاسهال است **قرص**
حمر لادرار الحیض و حرقه ساق و حبس تخم و ورق سراب قوی تخم مشکطرا
مشتبع قوه حلبت سکبینج جاوشیر قسط سنبل و مثقال آب سراب قرص سازند
قرر بیرت مثقال **قرص خشخاش** جهت قرح سینه و شش و بیرت حار و درد سینه و زکام
کل یک صمغ عربی حماما مثقال کثیرا زبیخ و مثقال خشخاش ابیض و اسود سه مثقال
طباشیر مثقال عنوان و دانک بوزر مثقال قرص سازند و بیرت خشخاش بنوشند
قرص سرطان جهت مسلولین طین ارمنی طین مختوم طین رومی از هر یک کل صمغ
هر یک شش مثقال سرطان محرق یک مثقال کثیرا طباشیر شش مثقال منقول مثقال ریشه بجار
برگ کشنیز آب کاو کوهی سوخته که تجربه نموده ام و مار بجرب خشخاش سفید
و سیاه و عنوان نیز اضافه نموده ترب السوس سه مثقال آب بسیار الحمام مرحوم قرص سازند
بوزر و مثقال و بیرت آب انار مرغ با آب سامه **قرص کبیر** از مجربات جهت حبس خون

از هر دو منی که بهتر مجربات است و اگر بر خیر در کت ابرکت نشسته باضافه مروارید و خشخاش
سفید و سیاه و گل مختوم گل ارمنی سوافی کاملت کهربا تخم عرفه بید تخم حماض
شاخ گاو کوهی سوخته لوت مقشر تخم مرزنگوش گل ارمنی سر سنگ مغز بوداده تخم کشنیز
جلغوزه مکه تخم خرفه و عرق جلنار سر شاخ بز انبج لک منقی طباشیر کثیرا لکه
مصطکی بوداده زعفران انیسون اسک اسر شاخ سر شاخ تخم مغیلان بارت سه جزو
نفت ارتم و ماء الجبن خشخاش جزو عرق و اسقا قرص شانزدهم مشغول از تدکره بهتر از اوهی
کهربا و قرنفل جوز جوز اعضا و تخفیف مرقد و رافع بلایای اشک و بلایت مجربات
و جهت تهیه روزه و اسهال دموی مجربست کشنیز خشک و بوداده خشخاش سفید هر یک
شش مثقال کهربا مرجان تخم خرفه از هر یک خشخاش طلی مختوم و اگر تمر هندی از منی
و شاخ گاو کوهی سوخته لوت تخم مرغ سوخته کشنیز اصفهانی هر یک سر سنگ و دو
سوخته جزو انبج شاذنج هر یک مثقال و نیم مثقال قرص بیست مثقال و بدان شاذنج نوشانند
محرق مغسول قرص مروارید از تالیف حکیم حسن طبیب دانی و ابهر و ورق و اسهال نافع است
و بلایت مجربست طباشیر گل سفید گل ارمنی سفید تخم کرفس تخم خیار شنبر اسفیدباج
تخم عرفه و مرداسنگ و مرجان عدد ارد بهشت انیسون تخم نانخواه بارت بوداده سرشته
قرص بسازند و بخشخاش و تخم رازیانه شربت خشخاش و در بعضی مزاج باشیر لالا باید داد و
بعضی بوداده سرطان محرق اضافه باید نمود و بجهت وقت کافور و زعفران اضافه کنند
قرص ایوبه منسوب بشیخ رئیس قرص کرده قلیل الجزء کثیر النفع مجرب جهت سرفان

و درد سر و درد سینه

و درد سر و درد سینه و معده و جگر و پیلز و باد و بلغم مزمن و تبهای مزمن و وجع الیوان و
اعضا و سموم و در اکثر منافع مثل قرص کوکب است و از اکثر مقدم است و قوتش تا چهار
سال باقیست ایوبه است شقاقل انیسون تلک سعوط اکلیل جبل تخم کرفس انیسون
عطاره غافث عصاره فرشیان اذخر سر شاخ و اگر مریض را در دسر مهیا باشد
قسط مصطکی و بیه هر اضافه کنند و اگر صفرا غالب باشد عوض قسط هلیله کابلی و اگر با
لقاعه کاری باشد تمر هندی خشک کابلی بریند و اگر یبوست و قبض طبیعت باشد جهل الکوس
گل سفید طباشیر بخشند اذخر سر شاخ و اگر عطش بسیار باشد بدل جهل الکوس تخم
خرفه کنند و قرص بیست مثقال باب چهارم در سفوفات سفوف ارسطو سفوف ارسطاطالیس
نامند معده را قوت دهد و کونه را نفع دارد و وسواس و فراموشی کاری بسر و جهت
هضم طعام و بوی دهان خوش کند نافع است و در تقویت دل نظیر ندارد و جهت بخار
و قطع عرق کاسد و بدبوی بدن نافع است و این سفوف را سفوف ارسطو جهت اسکندر
ترتیب داده اند جهت اسفوف اسکندر نیز گویند و قوتش تا چهار سال باقی میباشد و قوت
شربتش تا چهل است و قرص سازند یا قرص کرده آن مرتب از ناریخ نوشته هر ساعت دوان
جوابی روحی و قیمت لذیذ بود فایده قوت عود هندی اسارون مصطکی هلیله کابلی
فرنجمشک دارچینی ریوند کرمانی دارچینی شبت فلفل فلفل زنجبیل قرنفل دارچینی
جوز بوا کافور قلقل جوز مشک عنبر بلدیم جوز و شکر شش خراسانی
لذیذ طعام و بوی لذیذ طعام لذیذ کند تا سه مثقال تا ولی نمایند سفوف جهت اسهال از مجربات

در سفوفات

ابو علی رحمه الله نقل و غیر اطفال را نیز نافع است جب الرمان بوداده را بنار زم حلاوه
کنند طبایخ سفوف ضع عربی کثیرا مصطکی کندر تخم مورد گل ارمنی سفوف کند و
با طفال نیز مصلح و مسهل است بایستی بر پاشت سبب سرش بزهر سفوف بلوط
سفوف از منصور جهت قوطر البول و سلس البول مجربست بلوط مقشر بوداده کندر
کشنیز خشک گل ارمنی صمغ عربی ده مثقال سفوف سالند بقدر چو مثقال صبح و وی مثقال
شام و اگر قطر و سلس البول کشنیز بدهند که مریض بر چه باشد مدر و دفع کند
باید که با ماء الشعیر و بزر قطونا باشد و فرا آب غوره و سماق و مثل آن بر شب
دهند سفوف زرشک جهت قوت معده و جگر و حبس شکم نا نخواه سماق زنجبیل جب
رمان بوداده زرشک بوداده آرد نیق بلوط کشنیز خشک بوداده مصطکی گل
جزو بکوبند بیخته استعمال نمایند سفوف سماق جهت اسهال مزمن سماق جو جزو جب
الآس جو جزو جب الرمان بوداده بکوبند و جزو ترنجبین خطمی سر جزو صمغ عربی گلنار نیم
کوفته سفوف سالند سفوف بزر جهت باد و نفخ کرویا انیسون زیره کرمانی فاقه
لاکر قرفه بکوبند نا نخواه تخم کرفس از هر یک جو مثقال قاقله صغار قرنفل زنجبیل فلفل جو مثقال
شکر ده مثقال قند شربت جو مثقال سفوف للحمل جهت رفع اشتهای ادویه در وقت
حمل و تقویت معده و اشتهای طعام و نیکو کردن رنگ رخسار نافع است زیاده تخم
کرفس جو مثقال نا نخواه کندر جو مثقال جوز بوا مقشر زیره کرمانی جو مثقال سفوف سالند
سفوف دیگر جهت حوامل لازم است و جواش السنم شیر کونیه کبیر مقشر زیره کرمانی

زنجبیل بریک

زنجبیل بریک بریک ده مثقال از فلفل فلفل مثقال دارچینی جو مثقال بیلم قاقله سه مثقال شکر
طبرزد بریک مثقال سفوف للاسهال مسقول از مجلس جهت ضعف معده که با اسهال مبتلا و قرابه
و اشتهای طعام زیره کرمانی و کمون نطلی که بیست روز هر چه در سرکه خیسانیده و خشک
شده و بوداده باشند از هر یک ده مثقال جب الآس نخاله مثقال کشنیز خشک بوداده
ده مثقال آرد جو آرد بنجر آرد نارون ده مثقال قرظ طرانیث ده مثقال سرکه
سه مثقال عود هندی مثقال بر بر دو مثقال صمغ بخته شیرش سه مثقال با سیب ساذج مصدوم
سفوف للنوافی فواق تشنج که لذا مبتلا حادث شده بر تخم کرفس جلی سوده زیره
کرمانی با بیوه سفوف ساخته بنوشند یکمثقال آب سرد نیم سفوف لوجع الکبد جهت
درد جگر با شیر شتر استعمال نمایند سک مثقال سقاقل طباشیر سه مثقال گل سرخ سه مثقال تخم
کاسنی و تخم کشوث بریک جو مثقال سفوف ساخته فرا جو مثقال با شکر سلسبیل
و جهار و قیه شیر شتر گرم کرده نوشند سفوف جهت قطع سیلان منی و
مذی و ودی مجربست تخم کاهو و تخم سداب تخم خشخاش سه مثقال سعد شهدانج جو مثقال
کلنار یکمثقال بیخ شش مثقال آب سرد ایضا در قطع ودی و مذی بعربیت و مخفف
از فارسی و آن شک است بلوط جو جزو کندر بخور کوبیده بر روغن زیتون جب کرده هر روز
جو مثقال مداومت کنند سفوف جهت قطع شهوت طاع لذات و ورمان بزر البنج تخم
خرفه تخم کاهو تخم بنگ جو جزو بنوفر جو جزو و شیرش سه مثقال آب سرد سفوف
سفوف سوداء که با ماء الجبن استعمال نمایند لذ خطه و حمه ابو سهل است بدل کمالی

و سیاه کند مخلوط غاریقون سه مثقال بشاید چهار مثقال فیقون تنقیه ایضا کلکاوزبان
بدستور اسطوخودوس ایضا نمک تنقیه یکمثقال لاجورد سفوف یکمثقال خرمای سیاه
یکمثقال سرشتن جو مثقال سفوف جهت بیرون آوردن مجربات حکیم محمد حاجی قرشی است آفتابی
خشک پوست بیخ بر عنب الثعلب سیاه و شیرین تخم بیخ انگشت تخم سداب الیونانی
جو مثقال سکنجبین بنشستا تا نوبت نمایند ایضا جهت بیرون آوردن مجربات و اگر هوش زایل شده
مشغول اند تدبیر مرجان سوخته بلکم کشتی احوه انف بوشند و بهتر دشت کلکاوزبان
و عرق بهار مثقال و مرجان خود دانگ تا یکهفته مراوت نمایند مجربات سفوف
جهت کسی که از خواب بسیار بیدار کند بخشد بدر مثقال کوفته و بیخته و با نوزده
درم که خیسانیده بوالله هر روز آورده باشد خشک کرده و بار دیگر کوفته مخلوط
سازند با وقت گذشتن هر یکشبانروز درم که خیسانیده خشک کرده باشند
نخود مثقال طباشیر چهار مثقال کشنیز خشک سه مثقال شیر یکمثقال با سیب ساده آب سرد
صبح و شام میل نمایند سفوف قابض که ملاک تجربه بخوره جهت اسهال حلالی و نفس
و اسهال دموی بهترین ادویه است صمغ عربی را هر روز سه مثقال ساییده بنوشند تا
روز و زیاده بر آن و اگر اسهال سده باشد اشامیدن لوت تخم خشخاش که شاهدانه
باشند لذیذ مثقال جو مثقال از مجربات و اگر صمغ بمزه کند و بهتر سفوف جهت جوع
کلبی و ضعف معده و رقت بستقا و اشتهای شیاء و اذیه جهت البلوط اسهال بیوز
بیدانه هلیله سیاه و کابلی و آمله سفوف کرده سه مثقال با آب انار شیرین داده کرده یا با شراب

خشک کرده

خشک کرده جو شانیده بنوشند سفوف لاسهال الصفراوی از مجربات مرحوم ابوی ام است
حشمتاش حب الآس کندر سعد الیونه کوفته بیزند مرضوفه بنوشند باب پنجم در امراض

در ربو

در ربو و اصلح او فیشه خوس است و شوکه او در قبیح سدد و هر مرض حاده و بارده قیام
او بهتر از سایر تدابیر است در دفس را اعتقاد است که اراده سده منفوخ ربع الاستحاله است
و قول هر چه جالینوس چه و هر مرض قلقه حق است و گویند سکنجبین ادوم است و نفخ الکبد
سیغزاید که از خلطی فرس است و بیوتا بیان رسیده و هر بدتر جوب و امراض مثانه
و قرما بجاده و زبان و اختلاف سعال آن در اعضا مختلفه شفقه و سکنجبین را
هلاک و محرک و سرفه قسم تحریک خشه اند و ظاهر است که تیز تب که بر موافق
اعضا و امراض قلقه مخصوص میتواند بود و مزاج اشهر زیاده بر مثال باقی نمیماند و شرط
تیز تب است که هر چه از فواکه حلیه بیش تمام است و بیوند ناک کردن از نوت و تخم
و گوهر آن آب جو و نخ آن آب بجا نشانه آب انغوزه آب ترش صاف نماند و هر مرغ
سلیه بیش تمام سود و ترخ و تمام آن فرقه و آب جو سرد و هر صرفه و برک خشک
بیش بیشانه روز خیس بنده بوالف بجا نشانه و هر چه از جهه حرارت خواهد
بیش تا لیله از یکشبانروز خیس تر و هر چه بر برک و شاخ و گل تازه بمالند آب
او را بهتر و ابنک و عسل و ورشاب اسهال و اثار او و فوایدی که مقصود بر نخواهد آورد
و عطیات را تمام شد و مبنی بوالد قوام و فرود آوردن آن از سر آتش و داخل
کنند و در شربتهای فقاع که مطلب تخریب بود بهتر شرط که شیرینی او بوزن ثلث آب

سیوها هم وقتی که خوانند که خوردن مریض را قوتها تغییر یافته و با طبع جگر مشتاق شیخی
و جاذب آن است پس اگر شکر و نمک آن زیاده باشد بیشتر جذب میکند و با طبیعت جمع میشود و اگر
کمتر باشد جذب او جزئی واقع نمیشود و ادخال عسل و شکر و سایر شیرینیها در آن شربت باید
در جمیع خرابی هر یک را از شیرینی و با آنچه شربت میسازند ملاحظه نموده و موافق قصه
تلفوظ کرد و هر گاه این دوا در مرض عفونت و حرارت حاد سعال باشد شیرینی حامضه را
استعمال جایز نیست و اگر در استعمال آن لابد باشد مثل سل و دق باید با صمغ عربی
و کثیرا و غیره مغلوبات استعمال نمایند سکنجبین ساده که عبارت از سرکه و قند است
هر گاه با جزاء مساوی بعمل آید بی خلاف دو نخود تسدیه و ورافع تشنگی و قطع
صفرا و در حمیات حاره و امراض پر زور و جگر و معده مفید است و اگر سرد و تر
خواهند سرکه را زیاد کنند و اگر معتدل خواهند قند را جوش خرما کرده سکنجبین
و شبانی که سرکه با دوشاب انگوری مساوی باشد موافق است سکنجبین عسلی که سرکه
و عسل بالسویه باشد گرم با قرال و جهت امراض بلغمی و قبض معده و تقویت معده
و جگر و تبهای مزمن نافع است سکنجبین بزوری جهت تقویت معده و جگر حار و رفع
غثیان و قی و اسهال صفراوی و قطع عرق نافع است آب بر سر شیرین و ترش
بالسویه جوشیده و سرکه و قند اندک هر یک جزو بتوام افکند و اگر با آب بر سر ترش
و شیرین آن کمتر خواهند دو سکنجبین افسنتینی که با آب آهیبن استعمال نمایند
افسنتین بسفایج خرفی سیاه جوفی را بکوب کرده یکشبانروز در نود مثقال سرکه

بخسانند و نود

بخسانند و نود مثقال آب اضافه نمایند و آتش نرم بجوشانند و بسفایج را کوفته در
کیسه کرده در آن آب بیندازند و چون آب بسوزد کیسه افسنتین را از آن بیرون جوش داده و بعد از آن
بعد از آن حاضر نمایند و با حرارت و سخا، شفا قند بتوام آورند و هر روز با چهار ده
شفا شفا نمایند و در مزاجی که بارد رطوبت باشد آن نقطه شربت و شیرینی افسنتین بسفایج
تخم کاسنی بکدانه تخم کرفس و تخم خیار بخشک آب کاسنی و تخم
انجیر را زیاده از حد شفا او و بیشتر که نفع مثال و آب افسنتین جوشانیده افسنتین را
در آن بسته در غربیل و جوش داده بعد از سوطان آب آن را نمایند و با حرارت و سخا
شفا قند بتوام آورند شربت ورد ابیض جهت امراض جگر نافع است چهار رطل
گل سرخ اقحوان و از آن بکدفعه در ده رطل آب بجوشانند تا ربع آن و صاف نموده
با هم قند او شکر بتوام افکند و اگر قوت خواهند زاید هر یک رطل آن هر یک از
مصطکی و تخم مورد مسحوق کرده آرد کنار کشنیز خشک طباشیر بکمال در آن
بستر در او بیندازند و سایر تفرقه با طیب است و اگر اجزای خارج بقدر
باید اضافه کنند و اگر بارده الکبد بیشتر از آن نیز فاضل کنند جلاب جهت تبها و تشنگی
و حرارت معده و جگر و حصبه و آبله و تب دق و تبهای حاره که با سرفه باشد
و جهت تقویت آلات تنفس بلغم و طحال و منضج و مقوی اعضا و مدر بول و عرق
و جهت اورام حاره نافع است شکر سفید بجوشند و آب باران بر جوشیده و عرق آن مشک
جوز و گلاب جوز بتوام افکند و اگر سرد و تر خواهند عرق سرو و عرق نیلوفر از

ورد سکنجبین

ورد شربتها

هر یک جوجو را خاص گشته **نوعی دیگر** منقول از کامل و قانون شکر بجوشاب بادرنج
جوجو کلاب بجوجو بجوام آورند **شربت سیم** جهت تقویت فم و لثه و لثه شکنی
و معده و جگر حار را نافع است آب بیشه بیز جوجو و ابلیمو بجوجو و شکر ثلث
مجموع را بجوام آورند **شربت ششم** منقول از کامل جهت تبهای حاره و عرق و لثه
غلیان خون نافع است و ملاین طبع است سه رطل بنفشه تازه را بسه رطل آب بجوشانند
در چهار رطل آب بیزند و بجوشانند تا بر نصف رسد و با سه رطل شکر بجوام آورند
و از شکر جوار رطل گشته بلیمون قوت خواهد بطبخ فلک بنفشه خشک و با سه رطل آب
جوشانیده با جوار رطل شکر بجوام آورند **شربت نیلوفر** موافق لثه کامل جهت
تبهای حاره و التهاب نفس و سرفه و تقویت دل و احشاء نافع و با وجود شربتی
مستحیل بصفرا بمنفعت و بخلاف سایر شربتها و بیزی و بیزاق سایر ادویه است
شربت بنفشه است و بعضی عرق نیلوفر را با چهار جوز و با شکر و شکر بجوام میسازند
شربت سعتر جبلی منقول از کامل الصناعه جهت ضعف معده و جگر و اسهال و غثیان
و قی و تشنگی به ترش لذیذ و ملایم است کرده بشرا نمیشود و جوار رطل از آن
گرفته و از شراب ابی جوهر جوار رطل و قلب سیر را کشیده با نرفود در او بجوشانند و بعد از آن
افشرده صاف نمایند و با آب بجوشانند تا به نصف رسد و با نیم رطل عسل گرفته بجوام
آورند زنجبیل و مصطکی از هر یک جوار مثقال تا یک کبار و صغار و دارچینی و غیر آن
غیر محرق از هر یک سه مثقال مخلوط نمایند و در آب بجوشانند فلک و دو

شکر و شربت

شکر و شربت و اهل نیز میتواند بود **شربت نعناع** جهت بحرکت اشتها و بیزی
سوء مزاج که صبر نتواند نمود و منعش معده لذ اخلاط سوخته و رافع بلغم و
مبرد است و خصوص مزاج سوداوی با بیزی بوشد در سرعت پیوستن بسبب نعناع
افشرده پنج مثقال خردل سفید پنج مثقال شب یمانی یک مثقال نرم ساییده با نوره
مثقال خمیر مایه در هزار و چهار مثقال آب بجوشانند تا بر نصف رسد پس صاف نموده
با نصف مثقال عسل بقوام آورند **شربت بلاذر** بجوجو خیر مایه را کوبیده با آب
انار ترش مزج و اثمال آن بگیرند در جمیع افعال قائم مقام خمیر و از اثرات
شراب اللیمو که تولق شفاء الاسقام و تذکره ذکر کرده اند و بجای
یراق بکار داشته اند جهت رفع اخلاط محترقه و تبهای دوری و ضعف
دماغ و دل و قلع و امراض اخلاط و مواد سوداوی و رفع تشنگی و گزیدن
عقرب و سایر سموم نافع و حافظ صحت و رقیق کننده مجموع خلط غلیظ و قاطع
خلط و نزله و اگر بترش او بیارایند مضر نصب و مورث سعال باشد و مضعف
باه و مصدع او بادام و شحمش است و اگر با آب نعناع بترش و نیز جهت تقویت معده و
رفع بخارات و غیر و خالات الفم است و هر دو با آب به بیزی جهت تقویت معده و دل
و رفع خفقان محبت است و اگر با شیر خشت و بزرگان بترش و نیز جهت ابو و سعال
و ضیق النفس و درد سینه و هر دو با آب لها ساخته بلسند جهت حرقة البول و درد شانه
الفم است و طریق ساختن آن که شکر سفید را سایده در قدح مدهون با آب

بیموتر کرده و روی قرح را بکبر بر پوشیده تا پنج روز در آفتاب بگذارند پس شکر را در شیر
تازه حلنوده و مثل شیر آب صاف خوده در پیش مرغ بچه نشانند و قرار شیر باید عشر
شکر بشد و کنواز آن چیز و آب بیموتیدر بخورد او و هر تا هر رطلی الذ شکر بود سه
اوقیه تا چهار اوقیه آب بیموتیدر دو بر بیموت که چو خراب آب بیموتیدر شیرین خورد
او و هر وضع انکه صفرا بر قلوب بود آب بیموتیدر نیقوته نماید و ملوک انکه لوانه دانه
و لواب تخم مرو و تخم ریحان نیقوته کند و نفع انکه باب نفاخ تازه و نیقوته نماید
و انکه با شربت خشت و زیر بخیان شربت دهند طیقوتر انکه بجای شکر بریحان کنند و یا
نصف شکر بشد و نصف دیگر بریحان نیقوته نماید **شربت از ساده و شربت سیب ساده**
و امثال آن ماسه شربت برابس و شربت حامض بود ثلث هر یک از آبهای آن قسمه
با عسل یا دوشاب انگور باشد و بعضی المنصور گفته اند و شربت از ترش جهت
تسکین صفرا و تقویت معده و قطع اسهال صفراوی و دموی نافع است و شربت از
شیرین جهت اسهال و ذات الریه و ورم سینه و شربت توت سیاه جهت امراض حلق
و ضعف آنها و اسهال طبیعی و الذ توت سفید جهت امراض آلات تنفس و ضعف باصره
و تقویت معده و شربت از آن جهت تقویت جشا و منع صعود بخار است و اسهال و شربت حماض
جهت تقویت معده و قبض و اسهال و رفع مدت صفرا و شربت سماق و سایر میوه های ترش
قابضه قابض و مقوی است و مسکن حرارت اند و شربت میوه های شیرین بدتر از آنها در گاه
غلبه صفرا مشتهی ملایم و مغذی **شربت تخم** جهت تخفیف حار و امراض حاره دل بغایت

ازموده است

ازموده است شربت تخم زراوند کلاب مکی لیمو شیرین اثر شربت جرم او خانه پس آن را در بگیرد
تخم اسهال و درج شفا فضله اخافه نفخ و قوا آورند **شربت انوفا** نافع است جهت اوجاع
سینه و حرقه سینه و نزله و دشواری نفس و حدت سعوط و سرفه بیوتی مرفوع الیه شفا
عناب سپستان انجیر خشک زنجبیل گل اجاص اسوس از هر یک سه مثقال خیار زانه و تخم کرفس
پرسیاوشان ارفای خشک از هر یک ده مثقال بهدانه بنبوت تخم زارانه از هر یک سه مثقال
جو پوست مغز خیار بن تخم کدو و خیرزه و مغز لسه مغز حب صنوبر سنبل الطیب از هر
تخم حنطی کتان لذ هر یک سه مثقال اجزا را کوب کرده بجوشانند و با چهار رطل شکر
بخواهد آورند و مغز ها را کوبیده در آن حل کنند **نوعی دیگر** که مشهور است از ذهای
خشک پرسیاوشان گلنار عناب انجیر زرد و ترش و عناب سپستان از هر یک سی عدد از بنوت
تخم حنطی اجاص اسوس خرنوب گل از هر یک سه مثقال حبه هار مثقال بهدانه تخم زارانه تخم کرفس
و تخم زارانه از هر یک چهار مثقال جوشانیده آب او را با چهار رطل شکر بخوام آفلذ **شربت کلاب زبان**
جهت تقویت دل و تحشی سودا و ذهن مثقال نافع است گل گاوزبان اسهال مثقال بادرنجبویه
مثقال جوشانیده آب او را با چهار مثقال شکر بخوام آفلذ **شربت انجبار** جهت حبس نزف خون
و سیلان خون از جمیع اعضای باطن و رحم و ایام تعرق القطنی که در سینه و شش باشد
هر ریشه انجبار نیم مثقال و توت شامی حب الغار حب الآس حب الرمان و بنفشه سوداء تخم مورد از هر یک
چهار مثقال جوشانیده با مقدار شکر بخوام آفلذ **شربت دینار** از تاثیر تخم شونیز و خون بینی
بکلیه بار طلاع میکرده نهه استحی غریب زرد ریشه جهت تهاو عفونت خلاط و اخلاط

کشنده از اعماق بدن و ضعف معده و جگر و زنگ و بیرانه تخم کاسنی ملکه ده مثقال عود
تلخ گل ملکه چهار مثقال تخم کشوث گل ملکه از ده قنطوریون دقیق مصطکی دارچینی غوران
فودنج ملکه سه مثقال ادویه را کوفته از جهت تب شدید در آب رازیانه و بهترین که سر او
در میان آبی بخیسانند که در آن کاسنی و بادیان و شبت و گاوزبان و بهترین پیرانه البوته
از هر یک مثقال جوشانیده باشند و ماء آن هر یک رطل از آن یکمثقال ریوند و مخلف اسارون
اضافه نموده و با جو رطل شکر بقوام آورند و عود و غوران را بواز قوام اضافه کنند **شربت**
خشخاش نافع است جهت سرفه و طپش و جهت تلاف دفع درد سینه و سرفه و درد سر و سرسام
و بهر و حرارت و دفع یبوست و اختلاط مجرقه و سوء هاضمه و ملکه تفریح رساند بواز قصه
بنوشند دفع ضعف قصبه و قوت قوت تنها یکمنه و مغز خشخاش پاک مثقال است و فوتش تا دو
ماه باقی میماند صد عدد خشخاش رسیده را بتخم او کوبیده و بابوت را علی علیحده کنند
و تخم را بکوبیده و ماده مثقال مثل آن آب نیسان بجوشانند تا ثلث رسد
و با شکر بقوام آورند **شربت عناب** مفعول از مکرره موافق تخم هیول آن ترنجبین
و سوئق آن لاغر تخم را خطمیه اند جهت سینه و سعال بدن و تسکین تشنگی و اطفای
حرارت حول و ادویه و تبهای نافع و سعال طال اطفال است و فوتش تا دو ماه باقی است
عناب رطل کشنیز خشک دو مثقال تخم کاسنی از هر یک دو اوقیه در ده رطل آب بجوشانند
تا ثلث رسد پس صاف نموده لینه او شکر بقوام آورند **شربت منضل** که مخرج حیرات
جهت سرفه کهنه و ضیق النفس و بواسیر سوداوی و بلغمی و سده حشا و یبوست بعده

و دماغ نافع

و دماغ نافع و کرم جوزه سینه و مجرب بیاز غسل است مثقال روغن خشک اصل
السوس گل کاوزبان سپستان اطریفل دوسی مازریون بنفشه خشخاش لوز خشک
مازریون تخم کاسنی کوکنار و دماغ هر یک سه مثقال در مدبر و بجای مثقال آب جوشانیده
بجوشانند تا به نصف رسد پس صاف نموده بعد مثقال شکر بقوام آورند و هر روز از سه مثقال
تا ده مثقال بخورند با آب مطبوخ بسیار سیاه و اثمال آن **شربت افسنتین** از مجربات
جهت حرارت معده و جگر کبد یبوست طبع و جهت حرارت مزاج و بواسیر نافع است
افسنتین جوشانده گل سه مثقال مازریون سه مثقال تخم کاسنی پنج مثقال جوشانیده
صاف نموده بنوشند و مجموع یکمثقال است **شربت ابریشم** جهت تقویت دل و اعضای رئیسه
و دفع خفقان ارواح و بادبواسیر و توحش سوداوی و اقسام مالیخولیا نافع است موافق
نسخه قرابادین عام که عبارت از قیله است به ابریشم معارف که بعرف اطبا آن
حیر است بعد مثقال بشبانروز در یکلیتر و ثلث آبی که با شیر افتر خیار در او
انداخته باشند بخیسانند پس بجوشانند تا ثلث رسد و ابریشم را فرموده و سر و آن او زهر
و سنبل گل کاوزبان و دماغ مثقال در بجوشانند علی در رطل آب بجوشانند تا
ثلث بماند و آن را اضافه آب ابریشم کنند و با بعد مثقال شکر بقوام آورند و عنبر بهر
و ورق طلا از هر یک نصف مثقال و سم مثقال لوز مقشره و مروارید و مصطکی از هر یک دو
مثقال در آن حل کنند و بعضی بجای قیله عنبر که از دواء قیله کنند باید شکاف
و کرم ابریشم را بضرر که با قیله تنها بجوشانند **شربت فواکه شیرین** جهت تقویت جشا

و ناقهین و صاحبان بلغم و جهت صاحب سعال موافق است آب سیوای شیرین را
که انار ترش و شیرین و آب بهترش و شیرین و آب امرود ترش و شیرین و آب سماق
و شیرین بهتر از هر یک بجوشانند با ثلث آن شکر بقوام آورند **شربت فواکه ترش**
قابضتر از فواکه شیرین است و در نافع مثل آن و جهت سعال را موافق است و عمل
او بر خود سابق است که از آب سیوای ترش تربت بهتر و هر یک از ایشان را بر شربت
موافق احوال شخص قوت یا دویه مناسب میتوان نمود کم دویه موافق را گرفته
و در پارچه بسته در آن بجوشانند **شربت بزرقی** که پادزهر سموم و گزندهای افعی است و
جهت کرب و خفقان و غثیان و ضیق النفس اشتها و حرکت متعول از تذکره آب
از شکر و آب سیب شیرین هر یک ثلث آب لیمو و آب ترنج هر یک حصه و نیم ثلث
با ثلث آن بقوام آورند و مروارید که با آب ترنج حل کرده باشند ثلث اخافر
کنند و در این وقت در اکثر امراض قائم مقام تریاق فاروق است **شربت صندل**
جهت تقویت معده و دفع اسهال و سیلان خون و ضعف دل و جگر حار است مثل
صندل سفید را نیم کوب کرده در نیم رطل گلاب دو شبانروز خیسانند خاف مانند
و جوهر صندل را در آب بجوشانند تا بقیه قوت را تا آب در پس صاف نموده با گلاب
سابق و نیم رطل شکر بقوام آورند و اگر قابضتر خواهند یک اوقیه مازو در آن
خیسانند خاف مانند و قوام آورند و اگر قسم ترش او را خواهند بجای گلاب
در سرکه و آب لیمو بخیسانند و در شربت صندل صندل و مازو بالاضافه کنند تا قابض تر شود

شربت قابض

شربت قابض از تالیف ابوی ایام رحمه الله جهت اسهال و قلق الامعا مجرب است خصوصا که
با سفوف قابضه بنوشند آب بهی آب امرود و آب سیب انار هر یک را علی گرفته بر مثال
تخم مورد را در آن خیسانیده بجوشانند تا بر نصف رسد پس صاف نموده بقوام نمایند
و اگر اسهال بلغمی باشد در حین جوشانیدن عود هندی مسهل الطیب مصطکی سک
از هر یک جزو مثال پارچه بسته در آن بجوشانند **شربت مسهل** از تالیف مجرب جهت امراض
بارده و ضعف معده و دماغ و تفتیح سدد و امراض سوداوی نافع است و تنقیه
مسهل است کل مغز سنای مکی هر یک ده مثال بفشرده است مثال بزرگ خیار بوی
افسنتین هر یک دو مثال تخم کشوث اصطوخودوس مصطکی هر یک سه مثال مسهل
الطیب جزو مثال عناب سپستان هر یک سی عدد در چهار صد مثال آب بگذارند خیسانیده
بجوشانند از ربع ماء و بامداد بخانه مثال بجبین و شکر با ماضمه بقوام آورند و از تخم
مثال تا ده مثال استعمال نمایند **شربت کشوث** که در اسهال مسار شهرت دارد تفتیح سدد
و ملین طبع و مقوی جگر و معده و جهت تبهای مرکبه و سوء القنیه مجرب است تخم
کشوث ۵ از یانه تخم کاسنی گل کشوث تخم خیار بزرگ تخم خرفه هر یک ۲ سر بهار
لوسنج کاسنی تخم ۱ از یانه گل سرخ افسنتین هر یک جزو مثال جوشانیده با نوزده مثال شکر
یا با شیر خشت بقوام آورند و تا ده مثال بشربتهای تخم کاسنی و تخم خرفه و آب کاسنی
و اسهال آن بنوشند **شربت دیابیطس** معمول تالیف تفتیح جهت امراض جگر و سده و مانع تبها
و تبهای مرکبه آمده و در باب اعتدال تخم کاسنی تخم کاسنی گل سرخ زرنب تخم

کشوث یکروز خیسانیده پس بجوشانند و با جو رطل شکر بقوام آورند **نوعی دیگر** که بهر حرارت
جگر و رفع غثیان و اخلاط نافع است تخم کاسنی را بریان و مغز آن را مغسول و حل کرده
تخم کشوث گل بنفشه لوکه در عرق کاسنی یا آب خیسانیده بجوشانند و از آن جوشانیده حاقنه
و بشکر بقوام آورند و اگر اول اوفیدا حاقنه کنند قوت بگیرد **شربت غوره** جهت
حرارت معده و ضعف آن و ریاح و صفرا و بلغم و درد ای گرم و رفع سموم و لدغ عقرب
و تقویت جشار زان آب بیرون بیرون جو رطل آب غوره را بجوشانند تا به نصف رسد و
بکیسه بگذارند و روزی دیگر با جو مثقال قرنفل بجوشانند تا بوی او را بردارد و بیک رطل
شکر بقوام آورند **شراب العسل** جهت موره و جگر و درد مفاصل عصب نافع است ده رطل
عسل را بشکل رطل آب و سنبل الطیب و مصطکی و دارچینی و قاقله و عود و هیل و جوز
بوا و دارفلفل و قرنفل بر رسم مثقال بجوشانند تا بقوام آید پس صافی نموده مثقال نانسه
ربوب را شرط است که آب انجیر که مقصود بر شخص آن بجوشانند که بربع رسد و وقت
و مجموع عسل تا نصف اذا بر رسد و اگر در نصف شیرین اضافه کنند باید قدر قلیلی باشد
رب جوز جهت رفع قی و غرغره و جهت خناق و درد گلو و لسان نافع است آب آن را
کردکان تازه را بجوشانند تا ثلث بماند و با ثلث آن عسل و حمض او ثلث بجوشانند
تا ثلث بماند و یکوقیه ترنجاف و نیم وقیه زعفران و نیم وقیه شب یمانی اضافه نمایند
و اگر ساده او را بر شربت و نمر ثلث فقط کافیست **رب خلنج** از تالیف قرشیست
جهت سرفه تازه یا بیست نافع است دویست عدد خلنج را کوبیده با تخم و یکشبانروز در

نوعی دیگر

[illegible] از آن [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و

کنند و موی ای تحت بحال نگیرد را بسوزانند و [illegible]
تعلیقه نمایند ذلو و دلو موضع [illegible] فرح
بزمان که [illegible] و بی ادامی است علاج التعلیق [illegible]
و آب بیرنی مغز و آب بیخ و عرق [illegible] که حلبه در آن [illegible]
و تخم بماه مرزوره با [illegible] و [illegible] و [illegible] نافع است
اورام خوفل و طلیل علامتش ظهور [illegible] و عدم ضبط طعم مجلب و عدم
قایم است علاج هرگاه حرارت [illegible] موضع را از [illegible] و [illegible]
و حضض و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و تعلیقه با [illegible] و روغن بنفشه کنند و هرگاه [illegible] حرارت [illegible] روغن گردکان
و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] نافع است و [illegible] که [illegible] بر موضع [illegible]
و [illegible] از [illegible] و [illegible] و [illegible] است
ورم کف که بجهت [illegible] و از مواد [illegible] حاقنه [illegible]
علاج [illegible] را [illegible] که [illegible] و [illegible] و [illegible]
کلیه [illegible] و [illegible] و [illegible] در علاج [illegible] نافع است و هرگاه [illegible] و [illegible]
بر [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] است پس اگر [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] آن مواد [illegible] است و [illegible] و [illegible] آن
[illegible] از احراق مواد و [illegible] علاج
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] نافع است از [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و

و طلا از آن زیبق تحول کرد و آب [illegible]

[illegible] اسطلوخودوس [illegible] او

[illegible] از خودش آن طیور [illegible] و حول [illegible]

[illegible] داده [illegible] بخار و غیر آن که [illegible] طیوری که [illegible]

باب دوم در ذکر خضابات موی

در خضاب

و آنچه موی را دراز و قوی کند و آنچه موی را بر رویاند و آنچه [illegible] و امثال آن

بدانکه اطبا در باب ادوات خضاب اختلاف نموده اند و اکثر را اعتقاد آنست

که در تنقیح مانع ایصال قوه صابغه است و بعضی را نیز اعتقاد آنست که خضابات

که در فصل اولی از جزء ماه باقی بجز امکان ندارد و بر بعضی تصریح نموده اند

که بجهت نبات مازو که در هیچ وقت زایل نگردد و آنچه بجهت اقربیت آنست

که حول تلوین موی از بخار دخانی غلیظ است هرگاه قوه نافذه و

صابغه خضاب بجزئی بمنع که تاثیر تام در رطوبات تحت جلد که ماده بخار

دخانی و تکوین موی است نتواند نمود و اخلای بیاض او که امکان دارد

که بواسطه تنویر موی سیاه تکوین نماید و الا فلا و حول خضاب جلد را

سیاه کند طلای روغنهای نیمگرم رفع نماید خصوصا اذا کان حاره

خضاب منقول از حکمای هند و در منجوک و ترجمه با تصریح شده

که مجرب و گویند که در سن پیری موی سیاه میروید سیصد و شصت

شوال سنه

شوال [illegible] تازه کاو [illegible] تا قوت بعقاد

[illegible] و [illegible] و [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] ماه در [illegible] آب

و [illegible] کنند پس موی را آب بشوید خضاب دیگر

ایضا منقول از حکمای هند که قوی آنست که تا هفت سال اثر او باقی است

کلاه مازو کال [illegible] بشوید و [illegible] و [illegible] و [illegible]

سیاه [illegible] زیبق [illegible] موی [illegible] و [illegible]

[illegible] عدد و کوبیده و بیخته با [illegible] سرکه و روغن [illegible] سیاه [illegible]

[illegible] روز [illegible] آب و [illegible] کنند پس استعمال نمایند خضاب

دیگر ایضا منقول از حکمای هند که تا شش ماه اثر شش ماه باقیست [illegible] چهل را

سوزانیده [illegible] مغز او را بر [illegible] آورده [illegible] خاک او را با دو درم

[illegible] و [illegible] نرم [illegible] در همان [illegible] کنند و [illegible]

بهمان [illegible] که از [illegible] مسدود نموده بطل حکمت [illegible]

در تنور بگذارند [illegible] که بوطن [illegible] پس روغنی که در آن جمع شده

باشد استعمال نمایند خضاب منقول از حاوی کبیر که تصریح نموده که

تا شش ماه اثر شش ماه باقیست و مجرب و انبیشه و سم تازه [illegible] را

نرم [illegible] از جوز [illegible] ارای هر [illegible] خاک او [illegible] از ارای

[illegible] خضاب دیگر [illegible]

[illegible] خضاب دیگر [illegible]

[illegible] خضاب دیگر [illegible]

سوی

[illegible] در سرکه روز [illegible] سرکه [illegible] **خضاب** [illegible]
[illegible] آب [illegible] روز [illegible] سیاه
نکند صاف نموده با دیگر مازو [illegible] صاف نموده با نخال [illegible]
صاف نموده خاوه را با او [illegible] کرده و [illegible] خاف نماید و [illegible]
استعمال نماید و مجرب است [illegible] اجماع نموده [illegible] حول شخص [illegible]
[illegible] لذ زاج [illegible] بخشند بوی [illegible] سیاه [illegible] حول
زاج [illegible] است و [illegible] است [illegible] الاخلاط [illegible]
خضاب منقول از ابدی و جامع الادویه و لیت مجرب در تقویت و [illegible]
[illegible] است اگر نخا، نخال آب [illegible] و نخا، نخال آب صاف [illegible]
نخا، نخال بجوشانند تا به نصف [illegible] نموده با نخاه نخال خطمی و نخاه نخال [illegible]
و مثل او خاوه [illegible] مازوی بر آن [illegible] که [illegible] زیتون [illegible] و نخا،
نخال صمغ عربی و [illegible] زاج سیاه بجوشانند تا نصف [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] استعمال نمایند از اهل [illegible] بافته و از متوهمان [illegible] منقولست
که حول هر روز [illegible] زیتون [illegible] را [illegible] نماید بوی [illegible] و در [illegible]
هر روز [illegible] سیاه [illegible] نماید و [illegible] سیاه [illegible]
باعث دوام سواد و بوی است و [illegible] شده [illegible] مداومت [illegible] سیاه

شرن [illegible]

شرن [illegible] **دوایی** که حول بوی [illegible] را قلع نموده در حال
[illegible] مجربست [illegible] حقاقت و حول او و
[illegible] تخته از زهره و [illegible] **دوایی** دیگر که [illegible]
جامع این [illegible] مجربست [illegible] و [illegible] نموده و از مجربات [illegible]
زهره گربه سیاه زهره [illegible] و [illegible] سیاه زهره [illegible] سیاه [illegible]
[illegible] مخلوط نموده بر [illegible] و [illegible] سیاه گردن بوی [illegible] است
[illegible] نشود **دوایی** دیگر بر موضع [illegible] بمالند دیگر [illegible] بر [illegible] علق را [illegible]
[illegible] کرده [illegible] روز در سرکه [illegible] و [illegible] **ایضا** حول [illegible]
[illegible] را با [illegible] بر موضع بوی [illegible] و [illegible] بمالند [illegible] بوی [illegible]
سیاه [illegible] است **دوایی** دیگر منقول از او که زال طویل سیاهی او
بماند [illegible] **دوایی**
دیگر منقول از او که [illegible] و جلد سیاه [illegible] و بوی [illegible] و طبه [illegible] سیاه [illegible]
و مجرب است [illegible] نام [illegible] با آب [illegible] بجوشانند [illegible] او را [illegible]
بجوشانند [illegible] و [illegible] کار [illegible] صفرا [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] و [illegible] و [illegible] سیاه [illegible]
او را بجوشانند [illegible] و [illegible] نام [illegible] بر [illegible] نماید [illegible]
[illegible] را با آب [illegible] بر [illegible] دیگر [illegible] و [illegible]

[illegible] **اقسام** ادویه حقنیه که [illegible] آب
و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] زاج سیاه و شاتی و فرفیون و حضض است و مجموع [illegible] خاصه و قرنفل را بتوبه از
حضانات قیه شمرده است و همچنین [illegible] سیاه با مازو و [illegible] بیوزن بیخ
لازم بیان فرموده و بجز بر سبیل است که نطوس و [illegible] را تقیه خاصه و اکثر بیوزان
زایل میکند که چون موی سر را بگوارد بخورد طلا کنند سفید گردانند سر طبی حضاف
ماش بوت تربت خشک کرده بیخ اسن کوارد مجموع دا بعضی اینها را بزهره گاو
و برگ رسته طلا کنند و اگر موی را بطلاب و گاو فوز تر کرده بگوارد مجموع بمالیدن
و بدود کوکرد بمالند و بعد از چند ساعت بسر کنند بعد از اعاده عمل کنند در چند
دفع موی سر اسفیده نماید و بدین بر کلی حضاف با زهره گاو و [illegible] ترکرده و بر سود
چون ضفدع با مازو و زنبق در [illegible] کرده چهل روز در [illegible] دفع نماید طلای آن
موی سر اسفیده کند **دوای** دیگر که از اکار محسنه است صبر خاوان موی را اسفیده بکرداند
و چون اقوتیا بشوید از سیاه شود طلق کلوب را با آب [illegible] رسته طلا نماید
مجرب که موی را دفع کند صدای اکبیدر را آب زاج چون طلا کنند موی را
مثل [illegible] خاصه و بدین قرطاف سوده با بیوتیر با آب [illegible] که [illegible] بشیاز روز
به بندند و بدین [illegible] و [illegible] با [illegible] و [illegible]

در معالجات موی

مبیضات صح

[illegible]

[illegible] آب [illegible] و [illegible] خشک
[illegible] آب و [illegible] **اقسام** [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
و بدین بر سر [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
استعمال نماید و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
کسش را با روغن تخم مرغ خاوه نماید در [illegible] حتی [illegible] دست
و بدین چون [illegible] با بوت او و دانه [illegible] استعمال نماید بر [illegible] که
توان [illegible] اکثر [illegible] و با روغن [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
در تابه [illegible] و با روغن زیتون استعمال نماید در باب [illegible] بعضی از ادویه
مجربه [illegible] باب [illegible] و هر گاه از مالش ادویه جراحت و آبله حاصل شود
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] که [illegible] طلا نماید موی سر را در سر او [illegible] و [illegible] و [illegible]
و از نموده است **ادویه که منع ریزش موی کند** از جمله این نسخه از نموده است موافق
جامع و مخازن و غیره [illegible] مازو [illegible] مصطکی [illegible] با روغن
کل [illegible] استعمال نماید **نسخه** دیگر موافق مخازن و از مجربات و [illegible] ریزش موی
باب [illegible] نیز [illegible] که [illegible] استعمال [illegible] نسخه [illegible] الطب

[illegible]

استعمال نمایند **نسخه** دیگر برای بیماری خون و بیماری [illegible]

[illegible]

[illegible]

[

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین و علیه التکلان

قسم اول از دستور جامع موسوم بتحفة المؤمنین

در بیان [illegible] و آن مشتمل است بر پنج طریق طریق

اول در ذکر [illegible] مخصوصه **طریق دوم** در بیان دستور استعمال

بعضی از ادویه مثل جوز حبشی و مشقه و مانند آن **طریق سیم** در گرفتن عقوبات و

وبا تعلق بها **طریق چهارم** در بیان مشاکل کلیات و تجربه و سایر ادویه نزوده

مصنوعه و تجربه آن تعلق دارد **طریق پنجم** در اعمال غریبه و اصول کلیه خدمت

طریق اول در ذکر ادویه مفرده ان شاء الله تعالی بترتیب فصل **فصل اول** در

دستور احراق **فصل دوم** در تجمیر و تحمیر و تبخیر **فصل سیم** در غسل ادویه

فصل چهارم در بیان دستور تخاذ بعضی ادویه **فصل پنجم** در بیان اصلاح

بعضی از ادویه بطریق مخصوص و حفظ بعضی از آن **فصل اول** در دستور احراق ادویه

بعضی باید دانست که احراق بجهة انتقال طبیعت است پس اگر جسم به تبخیر نشد که اجزاء

مدرکه حس را ادراک نکند بهر منتهی تمام الطبع خواهد بود و اگر نه وقت آنکه پس اگر بخوف

التجسم و تحلل شدید احراق بیل بر دوست کنند و از غایت احراق که بحد زیادت رسد بالکلیه

تحلیل زایل گردد و اگر کیفیت تجسم و تحلل شد از رقت بحرارت غایبه و احتیاج باحراق

بیچکه مگر حدت تبخیر است مثل زاج و بیچکه تکلیف او مثل نمک و بیچکه رفع قیمت است

مثل فلفل و بیچکه رفع اجزای غریبه است مانند بوره و بیچکه تعویض و کسر رائحه است و بیچکه ضرورت

در سوزانیدن اجساد و نشرات

[illegible] در احراق [illegible] شرط است که [illegible] بود و [illegible]
[illegible] احراق کنند بدون نباتات و حیوانات و حجر و [illegible] احراق [illegible]
هر که [illegible] محرق [illegible] احراق [illegible]
تکلیس مشتق از کلس است [illegible] التقی [illegible] حسب [illegible]
که قابل [illegible] احراق [illegible]
اعمال آن که احراق [illegible] **احراق زرنیخ** باید زرنیخ احمر را خرد کرده و
در کوزه که [illegible] گرفته [illegible] در [illegible]
کرد [illegible] **احراق انجاب** [illegible]
[illegible] **احراق [illegible] و [illegible] و [illegible]**
[illegible] **احراق عقیق و یاقوت و [illegible]** [illegible]
[illegible] **تکلیس طلا** [illegible]

[illegible] **احراق [illegible] و [illegible]** [illegible]
[illegible] **احراق [illegible] و [illegible]** [illegible]
[illegible] **احراق [illegible] و [illegible]** [illegible]

زده در [illegible] و سنگ الوه کنند [illegible] آن [illegible]
و بر روی آتش که نشسته برهم [illegible] او [illegible]
که چون آن [illegible] بر روی آب [illegible]
و فرات [illegible] بهان [illegible]
لبهو و غرز مطفوت **طریق دیگر** که آب بر طرق [illegible] و [illegible] او [illegible]
که [illegible] تا [illegible] آب [illegible] و آب [illegible]
حاف کنند و هر [illegible] را [illegible] بجوشانند [illegible]
سعود و نیم جزو [illegible] سعود [illegible] کرده را [illegible] و باید در [illegible]
و بر روی آتش [illegible] و [illegible] روز در جای نمناک
بگذارند تا [illegible] هر [illegible] آنگاه [illegible] و [illegible]
مکرر بجوشانند و [illegible] از آتش [illegible] در [illegible] خشک کرده [illegible]
کنند و جزو [illegible] که اگر [illegible] آهن [illegible]
آتش [illegible] **اعراق بوره** در طرف [illegible] کرده بر روی [illegible] **اعراق اقلیما**
در کوزه [illegible] **اعراق جنب الجدی** ریم [illegible] آتش
[illegible] کرده [illegible] **اعراق عود** [illegible]
[illegible] را [illegible] کرده بر روی [illegible] بگذارند [illegible] و آن [illegible]

بگفتن [illegible]

بگفتن [illegible] و [illegible] پر [illegible] آب [illegible] و
پر [illegible] در کوزه [illegible] کرده در کوره کوزه گری و [illegible]
آن [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] آن [illegible]
باین [illegible] که [illegible]
جهت [illegible] **اعراق بابریشم و پشم و موی سر** [illegible] و [illegible]
در طرف [illegible] کرده بر روی آتش [illegible] که [illegible] و پشم و موی
سر را [illegible] کرده [illegible] **اعراق عود** [illegible] عود [illegible]
کرده در طرف [illegible] آتش [illegible] **اعراق پوست گردو و شاهبلوط**
و بنه و ورد [illegible] هر گاه [illegible] آنها را [illegible]
باید آتش [illegible] **اعراق سلخات** [illegible] را [illegible] و [illegible]
کرده در کوزه [illegible] جای [illegible] در [illegible] و [illegible]
خطاف [illegible] از سوی [illegible] در کوزه [illegible] آتش
[illegible] و [illegible] **اعراق عقرب** [illegible] آن [illegible]
[illegible] در [illegible] مثل [illegible]
بگذارند **اعراق جنب** [illegible] **اعراق خطاف** **اعراق حیه** که [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] در کوزه [illegible] کرده در [illegible]
که [illegible] **اعراق طاس** [illegible]

باهن [illegible]

[illegible] اجزا کرده چنان را [illegible] کوبیده [illegible] او را آب [illegible] تثویر و آب
صاف مغسول [illegible] در کوزه [illegible] سخت [illegible]
[illegible] چنان [illegible] که چون [illegible] اندر [illegible] [illegible]
در ظرف [illegible] مغلق [illegible] که [illegible] [illegible]
دانسته اند **احراق رطل** [illegible] جهت [illegible] [illegible]
[illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
خشک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
کنند و شیشه [illegible] ظرف را بر روی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
فرو برند و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نیز [illegible] آب [illegible] فرو برند [illegible] **فصل دویم** در دستور تثویه و تحقیق و
تقلیه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
یا در جوف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] **تثویه انبون و نمک** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
باید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **تثویه سقونیا**
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] **تثویه سقونیا** محمود یا
در جوف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

در تثویه ادویه

کم آشتر و بخیر

[illegible] **تثویه**
چینی [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] **تثویه انبوت** [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
سخت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نمایند [illegible] **تدبیر تشنج** جهت ادویه [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
پس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
نغود و [illegible] **تقلیه هلیله** جهت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
که [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
شق [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[

مانند رخت و اقلیمیا در تخوف و اشمال آن [illegible]
آن کرده آب بر وی ریخته [illegible]
دیگر ریخته [illegible]
در ظرف دیگر رود و بدان [illegible]
تنیس را خشک کرده [illegible]
کرده بر روی و از [illegible]
کرده از دالا بر دل کنند و هر چه بماند بر بور آب [illegible]
لذ و لا گرفته در آب تنیس شده [illegible]

غسل بوم و ادوان

وزفت که در آتش گرم کرده بود یا [illegible]
تا که وزفت آن [illegible]
گرم و کهنه که [illegible]
کرده با بیخ خیران [illegible]
اثر است و هر گاه [illegible]
[illegible]

غسل مهبر سنبل الطیب قصب
الذریره عود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

وشمال آن مجر

هر گاه جیر را

هر گاه جیر را [illegible]
[illegible]

غسل اصیان

[illegible]
کرد پس [illegible]
آب بر او ریخته [illegible]
بار کند آب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[

اورده این بعضی از ادویه که فلق بدانند که این [illegible] در [illegible]
وکرده باین اسم نامیده شده تری که چهار سال [illegible] اول [illegible]
کتان [illegible] بیخ [illegible] خوش اول [illegible] و [illegible]
ظرف [illegible] گرفت [illegible] پس [illegible] کرده [illegible]
روی او را [illegible] پوشند [illegible] در [illegible] و [illegible] او را
با آب [illegible] آب [illegible] آن [illegible] بهم [illegible]
ظرف [illegible] جایز است تدبیر در ایج که بتری الا کلک [illegible]
بلغه [illegible] بیت [illegible] عدد او را [illegible] در کوزه [illegible] را [illegible]
[illegible] بالای [illegible] که [illegible] تا [illegible]
کرده [illegible] استعمال [illegible] تدبیر سلاص که آن [illegible]
که در [illegible] او [illegible] بیاید او را در ظرف [illegible] کرده اند [illegible] خشک و بول
کاوا [illegible] که او را [illegible] و در [illegible] آتش [illegible] کرده [illegible]
صاف او را در ظرف [illegible] و [illegible] را [illegible] تا [illegible] عسل غلیظ
[illegible] اتخاذ ماء الزجاج زجاج شامی و قطران البوتیم [illegible] کم [illegible]
[illegible] و [illegible] کف بر روی او [illegible] عمل عود مطرا که [illegible]
عود قماری [illegible] کرده در [illegible] تا [illegible] پس [illegible] تا [illegible]
آن کم [illegible] از آن [illegible] و [illegible] عود را [illegible]

کنند [illegible]

کنند [illegible] اتخاذ [illegible] هرگاه تازه او بهم رسد که [illegible] از آن
گرفته [illegible] صورت تازه او را [illegible] و [illegible] او را در
آب گرم [illegible] پس [illegible] او را [illegible]
خشک [illegible] اتخاذ دخان الکندر [illegible] و این [illegible] مجربات و سایر
او خرد و دوده باید پاره [illegible] کندر و [illegible] آن را در زیر فتیله [illegible] بر روی
هم [illegible] فتیله را [illegible] و [illegible] بالای آن [illegible]
نصب [illegible] هر چه [illegible] در آن جمع [illegible] و [illegible] و [illegible] او را
بسوزانند و دوده [illegible] آن را [illegible] فتیله [illegible] و [illegible] و [illegible]
ضبط [illegible] اتخاذ سرکه [illegible] که [illegible] بیخ [illegible]
تا [illegible] پس [illegible] در [illegible] چهل روز [illegible] و [illegible] شود
و [illegible] اتخاذ زیت الهلیله
و [illegible] و [illegible] آن که [illegible] کند [illegible] هلیله و [illegible] او را
کوبیده در آب گرم [illegible] و [illegible] روز [illegible] صاف او را در [illegible]
[illegible] و [illegible] که در [illegible] او [illegible] تازه [illegible]
کرده [illegible] و [illegible] محلوب آن [illegible]
و در آب [illegible] و [illegible] پس [illegible] کرده [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] آب [illegible]

[illegible]

دستور حلق طلق

[illegible]

اصلاح ادویه

بنفشه

در اصلاح ادویه

فصل پنجم در اصلاح بعضی ادویه و حفظ

بعضی از آن در اصلاح دیگر

[illegible]

اصلاح بلادر

[illegible]

اصلاح مازریون

[illegible]

بادام شیرین

بادام شیرین [illegible] باید که [illegible]

[illegible]

اصلاح ادویه جهت نشاط

[illegible]

طریق دیگر

[illegible]

در حفظ بعضی ادویه

دستور حفظ [illegible] حیوانات

دستور حفظ [illegible] و مغزهای حیوانات که [illegible]

[illegible]

دستور حفظ سیر از ادویه

[illegible]

استعمال چوب چینی

طریق دویم

در استعمال و شوربه یعنی از ادویه طریق استعمال چوب چینی و آن بدین نهج است
یکی با تیرلق و هر مرض مزمن و تکمیل بدن و دوا بقیظ مستعمل است و دیگر بطریق
مشهور و این در اکثر امزجه موافق و سهل است و در هیچ مزاجی مضرت دیگر قوت
و حلو و خفوف است و بر یک منکر مخفی نماند که اکثر تجربه رسیده است
حوای خوزی در هیچ باب نفع چوب چینی مشاهده نشده چه جز بدیده که
قسمی از اقسام او موافق حالی از احوال نشده و انکه در بعضی مزاج و برخی
امراض مضر دانسته اند از عدم مراعات نهج خاص آن علت ظاهر بود و هر نخاع
و محرور المزاج را تیرلق و استعمال شیر تنها و ادویه حاره مضرت و مرود را تیرلق
و کثرت آن با قلت تولید چوب چینی و هر چه سده حشا را عرم آن و تخمه آن
بمنکر از جهت اسنده بیت هر کز عادت غیر مفاده و اعیاد بغیر مفاد و مثل
شیر بهی و ادویه حاره فراط را لازم و اردلس اکر امراض مزمنه مثل برص و بهق و اولی
و الا تحلیل ایدیکنود اما و شوربه استعمال او با تیرلق چنان است که بولد و تخمه بدن هر روز

هشت مثقال

هشت مثقال [illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] و دیگر [illegible]
[illegible] خود را بجانب [illegible] و [illegible]
و [illegible] تمش [illegible] و [illegible] و [illegible]
و دو سه پیاله از آب آن را در وقت بهار کرم نشد پس خود را بلباس
[illegible] آب [illegible] عرق خشک [illegible]
آب چینی را در عرض شبانه روز در [illegible] یعنی [illegible]
و [illegible] و [illegible] آب [illegible] و [illegible] و [illegible]
مرت خوردن چینی [illegible] و [illegible] آب [illegible] روز با [illegible] عرق [illegible]
و کلاب و عرق کاوزبان و عرق [illegible] مزاجی [illegible] و قبل از
[illegible] آب [illegible] خورده و بحمام [illegible] و در اثنای خوردن چینی [illegible]
صرف [illegible] حمام [illegible] شرط [illegible] و [illegible] ایام خوردن آب [illegible]
باشد بهتر است و در [illegible] مراعات [illegible] حالات شرط است بعضی را هر روز
روز [illegible] است و بعضی را [illegible] و [illegible] و هر کاه علت در عضوی بود شامل
تمام بدن نباشد هر روز همان عضو را به بخار چینی بدارند و چون خواهند که معلوم
کنند که آب [illegible] است یا نه باید [illegible] در وسط [illegible] دیگ [illegible]

کشنده است و بعضی آب را بجوب چینی در دیگ پخته بجوب بگیرند و بعضی گویند که بعضی نوع آب را
لته جوزه بود از آن نوع که آب را بخورند و بعضی گویند که بعضی نوع آب را بخورند
جوب را لته بر پوش فرو برده تا خطر نوع لته بجوب بود و بعضی گویند که بعضی نوع آب
لته مخصوص است و تجربه رسیده که جوان بکوشش بر خشک بود چراغی بود
آب بعضی رسید و باید هر روز دیگر جوب چینی را از آب بیرون و در موضع سایه
او پاک کرده هر صبح مقابل آفتاب بر نشیند بار سه ماه کشیده باشند اما فرجوب چینی
الاخی یا نیز که باعث قوت آن بکهف و بعضی فرموده اند که باید بکار جوب بیده هر روز
او را خشک کرده بار دیگر بر سر ریاق جوب نشانده بخوشبو و قبالا حجر الزاج ابو لذ
فراز جوب چینی بخوشبو و بجای آب و عرقها تر نمی کنند در بعضی امراض
مستحکم نیست نافع و بهتر از ملازمت و سیر عرقهاست و مدت سیر اقل آن چهار
و اکثر یک سال و متوسط شش ماه باید و در ایام سیر اجتناب از لبنیات و سمکیات
و عرض طعام و اجتماع شهوات و نیز بهار و میوه های تازه لازم است و شرب چای و فراط
نیز خوب نیست و تا چهل روز حمام نباید کرد و اعراض نفسانی مثل اهم و غم و غضب
مفرط بغایت مضرات و اهم تجنب از ماتر میرسد است که پرهیز باید موافق
و مزاج باشد صحت محرور المزاج را ثبت است ایاس و بعضی از بقول بارده و میوه های
جنس داده و مدد خرمشاهد نموده بلکه باعث بقول گشته و بهترین اوقات
استعمال آن مبرود المزاج اصل بهار و محرور را اواسط پاییز است و سیر خواص و فواید

جوب چینی

جوب چینی در تنقیه بدن چینی بطریق تنقیه جوب چینی بسوزد
او بوجی است که از آن تنقیل کاهی بیشتر است و آن نهصد مثقال
که از نصف رسید و بیست ماشه بهر یک سیر آب نصف میزند و شرط در تنقیه است که
مذکور شد از خوردن آب و خوردن بیماری و گردن جماع و غیره آن و در این خوراک
ضرری ادهم فرا و بعضی نیکو و وقت سوار و گشت آب و کی و زیادتی آب
بجهت مزاج و هر عمل متفاوت و کتاب باید دانایم بر شب آداب جوب چینی
آب زیاده بل تنقیه زیاده باید کرد و اگر کمتر خواهش کسته هم زیاده بود اما آب
کمتر از نصف باید و قوتش قوت نصف و اگر مطلوب کمتر قوت و کثرت شرب باشد
کمتر بخوشبو تا آب بیشتر باید و قوتش کمتر باشد و این قاعده عظیم است بجهت تنقیه
امراض در تنقیه چینی که جهت محرور المزاج و خفقان و فالج و تبهای و تبهای مضاد
و قوی و در بعضی طحال نافع است و در فصل گرمی هوا موافق جوب چینی را از
یکمثقال تا هشت مثقال باید سوزانید و عرقهای مناسبه و ادویه موافق مزاج بر شاید
در شیشه و زمان آن چنانچه و مکرر بهم زد پس صاف نموده و نوشند هرگاه جهت
خفقان حاره و مرض حاره بخرما بمندل کیفیه و کشیر خلک و گل مغ
با لیموه تنقیه جوب چینی در کلاب عرق نیلوفر یا عرق بهرنگ و عرق کاو زبان
از هر یک و مخ خفقان آنو و تمک بجهت و هرگاه جهت مزاج و المزاج باشد با عود و
بادرنجبویه و زیاد و امثال آن در عرق رازیانه و عرق بهار و عرق اذخر و نیز

آش سیدی چینی به شور
تنقیه

در تنقیه چینی

[illegible]

در حلوای چوب چینی

دستور مثقال حلوای چینی

چوب چینی را که تازه گرفته باشند بشسته با شیره
برنج و شکر در حلوا حلوا ترتیب نمایند که تسمین مطلب شود حلوای چینی و فرنجمشک
و تخم فرنجمشک و مثقال آن قدری افقاقیا و بیخ اذخر چینی قدری هر شربتی
زاده و لاسه مثقال بیست و مثقال جرم او چوب چینی ساده است معروف است و
بعضی که چینی مصور است مطلب او بیست و آن است که قدری بیخ برادر اکرده سه روز
خیسانیده بجوشانند و خلوا را با آب او ترتیب دهند و در معاجین عمل آن مجوز را
با آب او توام آورده جرم او را استعمال نمایند و چون مشاهده نموده که چینی بجهت نفع
عاجل از جرم او استعمال نموده بهترین منتفع شدند اما از جهات سدد غافل و
بعد از مرتبه بکمال آن رسیدند و چون آن چوب را رطوبت مفرط حرارت و سهال
بلغمی واقع است

دستور آشامیدن عشبه

دستور آشامیدن عشبه در تشخیصات مذکور شد که عشبه ایاز
یا مثقال بیست و چون بخیلی آن قدر است مهذب ایاز مثقال است بدان آن قسم
بلغمی مخصوص تعارف شده است و بکمال بر تجربه این بلاد نیز همان اثر دارد اما
بان مرتبه نیست موافق با برد المزاج و رطوبت و جهت امراض بارد فاقد و مقرر محرور

و مراق مثقال

[illegible]

دستور آشامیدن فادزهر

اول بهار خورده شود و اول نیسان بهتر جایز است و تعمیم بملاحت و تعمیم
لازم است و چون روز باید که بخواب خورده و تفرقه‌ای لطیف انجو نموده و روزی
که فادزهر تناول نماید سه مثقلی باشد و در سال اول یکدانگ فادزهر
جوانیز باید و سه که مذکور شد حصه که سه روز بنوشند و روزی
شربت بیاشامند و هر سال قدری اضافه نمایند تا قدر او بیک
مثقال و نیم برسد و بعضی انجو تناول را جایز دانسته در هر سال اخیر تعمیم

در مرطوبی که بر آن زیاده کنند و قبل از آن که بیرون آید بیرون آورند که بر آن نهاده
و نیز و شب آبی تازه بخورد و خواه از قبل و کیفیت بود از خوردنی آن از طعام و حمام
و خواص نهانی و حرکات منتشر و شرها و نیز جذب باشد و رایش و تحریک
آن و بعد از آن زهر و ورم و زیاده بالکلیه ساقط شود و این طبخ مجرب است
و دیگر هر که بیند که قطاری خود را که مشتمل مرغ و کنجشک و هر چه از جمله
مرغ و کبوتر و کنجشک و غیر آن باشد و بر شد و جمعی از آن جمله
بجهت بر زمین شد و بعد از آن بر ش

دستور خوردن آب شاهتره

دستور شاهدان آب شاهتره

دستور خوردن آب برگ بید

دستور شاهدان آب گرد

دستور آشامیدن آب کاسنی

جهت تهیای سوی و صفراوی و خلط محترق و سرفه خاصه و تب طبیعی و ورم و درد
مفاصل نافع است اگر روز بخمر گرفته اند آن جوشانیده بعد از آن بعد از
و روز دیگر اگر دو کرد و استعمال کرده شود بهتر و اگر بخمر و از آن قدر دو سه
مثقال اوذاتیه بگیرند و در شربت و فوس خیار شنبر و مکامنه نوعی و انسجین
و نمر هندی و ایلیجات و امثال آن بجای حقنه تر بسیار و چون از جهت رطوبت
زیاده از حد که صفای محترق بسیار غالب باشد استعمال بصفرا بکرده و بنا علیه در
انجان قرحی با کشفات و تیز سهمها باید استعمال نمود و دستور شاهدانی آش خیار
که در نافع ماند آب آن گرم است و استعمال بصفرا نمیشود خیار تازه را بدستور آب گرم
بجل آورند و آب خیار رسیده و ترش شده را تا هوا مثال جهت اطفای حرارت
خون و صفرا به تنهایی یا شکر و شربت زرشک بنوشند و جهت اسهال خونی با
ادویه مناسبه آن دستور شاهدانی کشوث که در اصفهان مخارقت و آن
قسمی از شربت و تاوز سرکه و آن قسمی از انجان است که بروزی بشر
و جهت تقویت معده و جگر و ورم و رفع استسقا و جهت سدد و حشا و
تبهای و کسر قاتیت نافع است و نسخه معمول مرحوم حکیم محمد شفیع اصفهانی
که جوشیر تجربه نموده تجربه مرا مرارت تلخ را زایل میسازد تخم کاسنی
تلخ کاسنی را زایل تخم خیار تخم خیار زرد که بلغت اصفهانی تخم کلوه دانه
تخم کشوث گل کشوث تخم بزرگ که اند هر یک سه مثقال بگیرند تخم کشوث

دستور خوردن آب خیار

دستور شاهدانی کشوث

وکل آن

وکل آن [illegible] در آب [illegible] و در [illegible] جوشانیده آب آن را در [illegible]
مثقال تخم آورده و هر روز تا ده مثقال و بیشتر تخم عنزروت و تخم کاسنی و مثقال آن [illegible]
و بعد از [illegible] موافق [illegible] جانب [illegible] و لیمانیه و در ایام [illegible]
این شربت و [illegible] بطلان [illegible] و لذا اجتناب از [illegible] و هر گاه جهت
مبرود الخراج [illegible] تخم [illegible] جراکت و چیزی را زایل و امثال آن
بنوشند و هر گاه بر کثرت [illegible] جراحات [illegible] و مشتاق
آب جوشانیده بجوشانند تا [illegible] لوام آورند و هر گاه [illegible]
[illegible] استعمال نمایند [illegible] طریق [illegible] دستور گرفتن عرق گوز که ابهاء صدمت ماء العرق [illegible] در غایت [illegible]
و پوست و سوخ اعضاء و شدید النفوذ و مقطف و جالی و تفتیح و جهت مردودین
و عرطوس نافع و در تحلیل و تلطیف فرات قوی از شربت فتیل کشیده و این
فرانج بنصورت که چراغدان مخادی ایک [illegible] سمکوس نصف [illegible] در زیر چراغ
حرفها بگذارند که قطر او زیاده از قطر دهن فتیل باشد تا هر عرقی که از فتیل
چکد در آن ظرف [illegible] و انطرف این چنین [illegible] باشد و فتیل را از [illegible] محرف
بیاویزند تا [illegible] عرق بچکد و در چراغدان بجای پنبه کوزه [illegible]
شقاق کرده بر افروزند تا [illegible] کوزه در فتیل [illegible] عرق گردد و بسبب [illegible]
او بیرون فتیل رسد و پیوسته کوزه در چراغدان کشته که مطبق گردد و از هوا

دستور گرفتن عرق از گوز و غیرها و ابهاء

می فتنت تمام باید بود که از نار در داخل قربه بیفتد و قربه را حرکت نماید و آن دوایی
باید بود که از طرق تحت او خبر بود که نهاده که پایه او خبر فی حیح کشیده باشد
مثل سنگ صلب مثمره و قلیلی حبی که مقصود کار از دو هر گاه قدری حقنه بهم شد کار
حبی باید سر زان جسد آزاد و اگر قدری فضل جسد باشد تا بسته باشد تا بسته شده باید دو بر آن
ادرا بکل حکمت باید گرفت و چون عرق مجتمع مخلوط بر آورده بگیرد هر گاه که خواهد که
رفع سیاهی او شود عرق قنبور ادرق و کوکبی موافق تولد عرق کرنب و ربع ادرا
مملو سازد باید کرد و سر بسته را محکم نموده بر آتش خاکستر لنار زمی تقطیر کنند و این از
تصرفات حضرت دستور کرفتن عرقی که مسمی بماء الحیوة است از خواص حضرت
و در جمیع منافع بهتر از شراب و مسکر نیست و در ترکیب آن مراعات بیع شده که
مانند شراب تقویت و تقویت باه و تقویت اعضای رئیسه بکند و قوت هاضمه و سایر قوتهای
طبیعی و حیوانی و نفسانی و باقوة بر مراقبت باشد و سوق و تفتح و مدر و جالی
و ملطف و منوم و منتهی و مسکن عطش و انی میسر در جمیع امزجه است و حرارت و
یبوست شراب نیست و در رفع اکثر علل است بهیل و قوی الاشربه است الا شراب
و بر دو اقسام امزجه و خواص ادویه و قدر شناسان مقادیر ترکیبات اعراض آن
و حسن ترکیب و مستحضر جان ادویه لطیفه مقدار اجساد کثیفه و دانایان مصلحات
شریفه مرتب آن مذکوره آن مخفی نماند نخواهد بود که از دوک و هیزم خرم شاه
بوالذبح بیع با خرم مسکر و مسهل سیخ زنده کرده کل رفع فلک و زبان باد رنجویه زبان

دستور ماء الحیات

دار چینی

دار چینی کذبه سه که تبریکی طرفی کرده چهار انج چهل انج هر یک صد و پنجاه مثقال
هر یک دو پوست تخم انگور تازه یک شیشه عالا و یک روز در آب نهاده بعد از
چهار روز که ریشه و الا کنند هر یک صد و پنجاه مثقال یک رطل آب اضافه نماید بعد از
نماز که روز که عرق کشند تا بدو گویند الوط و بعد از آن مو بعلوی بر آید چهل مثقال تا
هزار مثقال و مجموع آب شش مرتبه ابانچه زود که در جوشانند ترش و متعفن
نشود پس در صحن کرده هر روز هر گز بهم رسته تا آنچه جوشیده از آن کهنه و در هوای
گرم تا هفت روز بنگذارند و در هوای سرد تا ده روز و هر چند آب کمتر شد و وی
تر مشهی پس مقرر کلاب عرق بکشند و اگر چیزی دیگر بهتر است و
او وصف این عرق در غایت خوبی و عطریت مشابه شده و چون بولد عرق
کشیدن فضل او را با یکمن نیم شکر قلوط بهم بولد از چهار روز با اضافه نوشت
یا نان بار کشت نان یا نان بجک و اگر بعضی بار دیگر عرق بکشند همان لازم او مقرر است

دستور عرق چوب چینی

عرق چوب چینی حرارت تقویت اعضا و قوتها و تخفیف و تبرید و تلطیف اخلاط
غلیظه قاتل کلیه است که او را با جوش اوراز مجموع کل کاذربان و باد رنجویه و گل
سرخ و دار چینی در کلاب و اثمال آن سه روز در مقدار مجموع چنانند عرق
بکشند و فضل او را یک روز در عرق زرنباد و عرق بهار نارنج بخسانند و بدور
تقطیر نمایند و عرق زرنباد و بهار نارنج قابل فضل مرای

دستور عرق نکه

دستور عرق نکه

کرم و خشک و ملطف و ملین و مفتح و مجفف رطوبات و در ترش و تبریدی کمتر از

عرق کوکرد و جایی بنهد و هر روز آب او بیفشار از زیر خنک کند و هر روز کوبند و قرص
سرطان اقرنصوفی کرده با اسپغول آمیخته بنابه و قواعد قرص و آب بجوش کنند و بکار دارند حکام
آن در طریق تخم مذکور است اما الاقتصار بر بعضی اعمال آن بیرون تحریر و دستور
کیفیت روغن اجر و خواص او و از او در سرد و تر بخورند و با طبیعت و رطوبت
و قلت و جهت نزول آب و بعمل آورده چون بیرون آید بر آتش نرم و آب بخار بر آن بنهند و در ایام ریزه کرده
در آتش نرم کنند و در روغن زیتون از آن تا روغن را جذب کند پس از روغن بیرون
آورده نرم کوبند قرص سرطان را پاک کنند و کلوی قرعه را بیضی خرما و مثال آن محو سازند از
تا در میان مکوس اجر کوبند قرص بیرون نماید و کوره چون طبقه ترتیب دهند بسان
صورت که در وسط طبقه بالا تعبیه داشته باشد تا بر کلوی قرع مکوس از آن بیرون آید
قابله که در طبقه تحتانیست بر آن آن رود پس قرع مکوس در طبقه بالا نصب کنند
و بر گرد کاوه و مثال آن عرق قرع پوشانند تا آتش بهمه طرف بر قرع و زیر از روغن آن قرع
بجابه بکند دستور گرفتن روغن مغز که چون در دمنهل و ارنیم و خرما بیل و در امور غریبه
بخوبیت و خیل بسیار از روغن شده را که تمام خشک گشته باشد بنیه دهند و در آن روغن
زیتون با نجیر خرد و بگذارند تا قرار بر صبا افتد پس بطریق روغن اجر قرع مکوس
تقطیر نمایند دستور گرفتن روغن جوانیت مثل گندم و جو و نخود و عدس و کاوه و مثال آن
باید بوالد کوبیدن جوانیت بیرون سخت بدست مذکور در قرع مطلی کرده مکوس نصب کنند
دستور گرفتن روغن خود و صندل و خشب بجز آنکه خشب را ریزه کرده در کلاب و مثال

روغن اجر

روغن نیل

روغن جوانیت

روغن خود و صندل و خشب

آن نامه

آن نامه در دو مثال که مقصود شد مثل روغن بادام و پسته و بان خشک بنه بسته در قرع
بدستور معمول و بنهند تا بر آتش گاه در آب و کلاب و مثال آن تخم بادرنجبویه و زرد
کافیست و در روز [illegible] و بر روی آتش [illegible] و بر روی آتش [illegible]
سیاهی [illegible] بر طلی آب [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و

در روغن تخم مرغ

در روغن کوکرد

در عرق نعنه

در تیزاب فاروق

در روغن مو

[illegible]

بیرزاوی خشک مالیده نموده با عرق گوکرد خشک بسرشته و با عرق تقطیر نموده بعد
تا سه بار تا ثلث آب شده تقطیر نمایند تا بنگ عقیق شاهد گردد پس بعد از آن بر
بالای سنگی حل نمایند و بعضی تقطیر او را ثابت بالا نموده در دستور این نسخه
که از اصول او گرفته شده است آب مغز صدف بحال اصل الفاظ خراسان آب ایده
در بالا نموده و در شمال آب بیخ و قیر بر سر نموده و در آفتاب خاصه کنند کرم بکنار در مولد
هر دو را بعد از تجفیف حاصل نموده حاصل دیگر را بر سر نموده هر حصه بحال او در شمال
انگاه در نهایت حیاط بیخ تقطیر خاصه که اهل روم در آن نمایند و این آب سبق
بماء الراس است پس از تجفیف مغسول و مصل البیض و لوث در مصطکی اقاقیا الوتر
با هم بر سایند و بعد از آن اشیای شسته از آن آب اضافه کرده در شیشه جای داده سر
شیشه را بالای احکام نموده سر اخته در سر آن از آب دفن کنند تا اقراص شعر حل
گشته اثر آن شعر نماید بعد از آن بر مغسول تقطیر نمایند و بعضی مکرر تقطیر را با فواد
موثر دانسته اند و قال تکرار سه مرتبه است و اکثر هفت مرتبه و بر ترتیب مجالس و مثال
آن در طریق تخم مذکور است طریق صداع در ساقی کاکنج و ادویه مصنوع بعلت
جهت احکام مزوف کرات تیش آرد بکوزه بر سر که خاک ریت کوزه باید بدرک
پاک کرده در آب حل کنند تا رقیق القوام گردد و لیکن اجزا را تعریف کل اضافه
نمود تا سه چهار روز مکرر بر هم زنند آخر کوزه بخشیر بر کل خمیر آب حیث الکید و حل
خطمی بیخی نیز مواش کرده با آب بنگ بر سند نسخه دیگر که مولف نگرده

بهترین قسام

بهترین قسام انعقد جوی نقش بنگ طرم زغال خطمی حیث الکید بیوت تخم فرفخ
مکفس هر یک بیخ فوفل بیکزه جوجوبه نسخه دیگر که و بیخ و کشیاتان شمالیات
و دکر تجربه رسیده خاک کوزه بر سر با آب بیرنگ کوبیده و بنگ عقیق شاهد
با آب خمیر کرده حال نمایند صداع دیگر جهت شدت وصل و جهت نوبت مخلص
و مولف آب وصل که حاکم باقدر است مستحکم ترین چیزها دانسته حیث الکید بر
و کج را با نعنع انجوان کوبیده بر شیشه استعمال نمایند و جهت بجای انجوان کوبیده بنوعی
تخم فرفخ و گاهی آب سر ریش کرده و گاهی بیشتر و بنت مستحکم مشاهده نموده است
و در شدت وصل فرخان و فرفخ و انعنع بنگ عقیق بجای تخم فرفخ و فرفخ بیخته
با آب سر ریش و بر سر بنوعی تخم فرفخ پیاز آزموده است و بر سر با آب بنگ آب بیرنگ
و مازو و تخم فرفخ مستحکم ترین اشیاست خصوصا چون آهک اما قبر بیرنگ بیخته
نرم کوبیده بکنند و بجای بنوعی تخم فرفخ و مازو آن شیر در بیخ مذکور است
بمثل مغسول و بر شیشه نیز در انقلاب چیز شکسته و غیر مکسور از احجار و ضایع
و غیر آن بر تبه است که هر گاه صدمه بچیزی رسد بوضع دیگر شکسته بر مکان موصول
بالی شکسته بنگر زده علت شجاف زنبق پاک راست خرد کوار جوجوبه با هم بیرنگ
در شیشه مطلق بطلاق الحکم که سه مرتبه مطلق کرده بکنند تا بقدری که نصف شیشه را تمام
کند باید کیفه و این شیشه را بعد از روح الحکم چون سه مرتبه مسدود نموده بعد از آن بطرز حکمت
نیز بر سر و در دیگ ریزی را خاکستر تا گردن پنهان نموده آتش تند بقدر چوب شبانه روز

نوعی دیگر

در صداع و تب حکمت

علت شجاف

و زیاده از آن تا پنج روز در تحت آفتاب بیفزاید و بعد از آن بر دو شبل بدو کرده شیشه را
بر دل آورند و بعد از آن شعرف میرخواند **وبعضی دیگر** سیماب و فولاد و بوت و چون
سحاب و زیاده از آن سحق و اماده آتش بکند و در هر دفعه زمان آتش بقدر بیست روز
تا بحدی که از سر ساعت ثابت نقطه و از اسرار مکتوم است **بعضی دیگر** سیماب و فولاد
کوکرد آتش بخوبی با هم بسایند و بیخ جوز و بیخ مرخ اضافه نمایند و بدستوری که مذکور
شد بعمل آورند **بعضی دیگر** سیماب را با تبل او تحت سائیده بدستور حل آورند **عمل**
در زنجار اصل او از مس و سرکه است که صفایح مس را در سرکه تنک آزاد و با کبد بر لب
آتش بریخ مس الذهب سرکه حل نقطه و اصفایح را سرکه پاشیده در سکان تنک و دفن
کنند **زنجار الفضه** بگیرند و اده مس را با تبل بالای و بوره و بیخ و نمک را بتوده بقدر عشر
او پیوسته در ظرف مس با سرکه تر لب بسته و هر چند خشک شود باز با سرکه تر کنند
بعضی دیگر **قسم دیگر** که اطف اقسام است انجه مشهور است با تبل او نوشادر مصفی بسیار
نرم لب بسته و بعد از اخراج مقطرات سرکه بسیار تنک بر او چکانیده سحق کنند تا تبل جمله
کرد و پس روی او را پارچه نازکی پوشیده در آفتاب خشک کنند و باز بر بوته سایند
با سرکه لب بسته و تکرار عمل نمایند تا هم آن زنگار کرد **عمل انجه** که عبارت از مس
سوخته است و در پختج نامند و بطریق آن در فصل احراق مذکور شد و بدستور بر آنکه
سر اصفایح بسیار رقیق کرده در یکی بر روی هم چیده و بقدر عشر آن گوگرد و نمک
با آن مفرد بر صفایح و با این آن پاشیده و در مس دیگر انحکم کرده بگذارند در تون حمام

بگذارند تا مجموع

بگذارند تا مجموع سوخته شود و هر گاه زود تر خواهند بسازند سرکه تنک و کبریت در اثنای
او را بر آن پاشیده و سرکه تعفیه نموده و بدستور تکرار عمل نمایند تا سوخته کرده **در سفید آب**
عمل سفیدآب با احراق و تعفین چون شد **اما احراق** باید قلعی را بر صفایح
کرده در ظرف سفالین مطین و در تنور یا تون حمام احراق نمایند **و بعضی** بر
در ظرف سفال که پخته باشد انچه این بر هم زنند تا بدرجه خاکستر نقطه پس در دیگ
بگوزه سفال مطین کرده بر در تنش در تحت آن گذاشته باشند و هر ماه تجدید
سفید نشود و باید قدری سرکه کهنه بر آن بپاشند و بگذارند **دقه** تعفین
باید بر صفایح قلعی در سبد کوچک را با دانه او پوشیده مالیده و در ظرف کرده در سکان
تنک گذاشته هم آن طل نقطه با صفح او را بخاک کرده و انبور کوچک آتشه
در خم سرکه بیاویزند و دهن خم را محکم کنند که بخار سرکه دفع نکرده و بهر چند لوم
انچه لدن طلا ظاهر او بخیر و باید گرفت و باز گذاشت هم آن سیماب کرده
و در تحت قطرات او در خم سرکه ظرف نصب کنند تا هر چه از آن در تحت بخود در آن
ظرف جمع نقطه **طریق دیگر** انکه قلعی را در ظرف مشبکی سفالین گذاشته و آن
ظرف را در ظرفی که سرکه بسیار تنک کرده باشند بگذارند و دهن ظرف سرکه بسیار
مستحکم کنند که تا هم نبود بخار نشود تا قلعی تبریح ریزه شده از ظرف مشبک
بظرف سرکه نشیند پس اندر سرکه صرف کرده در آفتاب خشک نموده لب بسته و هر چه
در ظرف سفال باشد و سائیده نشود باز باید تکرار عمل نمود **عمل آب** و آن آب

در سفید آب

چون قلعی بنجاح آورده و بتعفین بیان آن
گذشته بر روی یکدیگر بنمیزند باشد
خشته بر روی یکدیگر بنمیزند و داشته باشد
ظرفی که سرکه تند داشته باشد و در آن
سستحکم نمایند که بخار سرکه پس نشیند
پس از سرکه بیرون آورده خشک کنند تا هم قلعی
بنیند و بهمین عمل را تکرار کنند تا هم قلعی
و عمل سفید آب را تعلق بآن نشیند و بعد از آن
سرکه آب و انچه از آن سرکه تنک و بعد از آن
آب را بر آب سفید آب و در احراق و در اکثر
شود پنج حاصل شود

عمل آب

در سرخ

بلکه بر سرخ است و در فصل احراق مذکور شد **عمل سرخ** و آن آنست که موتیل را حاصل
نمایند از خیار شنبر بحق حامل کرده و طریق عمل آنکه عنبر ابیض تلخی یا قلیمی و سرب را در تابه
سنگین بر روی کوره آتش نهی و خاشاک که عنبر و قدری نمک بر آن پاشیده
باهن و کچه اینها بر هم زنند تا سرخ شود و هر چند آتش بیشتر و هر سرخ تر
میشود و چون بوجود آمد سرخی او را در دیگی کرده بر روی کوره گرداند و آتش
در اطراف و تحت او افروزند بغایت زنگی بیرون کرده **عمل زعفران کبود** آهن سوراخ
کرده را که در غایت ریزه کی باشد جز ماء آب نمک و شب سیاهی او را پاک کرده
پس آب صاف عسل داده خشک کنند و ماء ربع او را در سحق مبلغ کرده بر روی
لته یا ظرف سفالین پهن نموده در مکان نمناک دفن کنند تا ده و دوازده یوم
زر و مایل بسرخی و تابی بحق گردد **قسم دیگر** که معمول بعضی از اهل صنعت است
صد مثقال براده حدید را بتوبره مذکور شسته در قرع مطابق کرده مساوی آن شراب
مازوی تلخ اندک اندک در او ریزند و هر گاه چون او ظاهر نقطه اندکی بود بکار
تا جوش او فرو نشیند پس آنچه را وصل کرده آتش ملایم زیر قرع نمایند و چون
مجموع شراب تقطیر گردد آنرا تنه کنند تا براده مفلس و زعفرانی رنگ نقطه
عمل سنبلی که موصوف بدواء الشعث است و فارسی دار شسته نامند
زیبق پاک و نحو مثقال ستم الفار هفت مثقال و نیم مانو در سایه آن نموده بر نور
تجفف تصعید در شیشه مطابق نمایند **عمل مداد** که فارسی مرکب گویند بخور و مازو را

در زعفران مدید

نوعی دیگر

نوعی دیگر

مداد

کوبیده در آب

کوبیده در آب خیسانیده بجوشانند تا مهرا گهی سیل حاصل نموده بخور و زاج سیاه و
بخور خورده روغن تخم تان و مساوی مجموع صمغ عربی اضافه نموده بجوشانند
تا یکسان گهی و بسیار باید جنبید بخوری که بسیار غلیظ گردد پس قدری صمغ
آب رقیق کنند و آن را بجوشانند و بعد از آنکه بحد لایق رسد خاف نموده
بهتر است و دوده روغن تخم تان و نفط و روغن بسه گهی شاید
بدل یکدیگر کنند و طریق آن در فصل چهارم مذکور شد و باید مجموع را
در کیسه کاغذ ریخته بر تنور گرده کیسه را بخمیر گرفته در تنور خمیری یا در زیر خاکستر
گرم کمتر از تا خمیر پخته شود و بخمیر نیم سوز رسد و چربی دوده در کاغذ نموده
نموده خالص گردد چه با آنکه چربی سفید مداد است **قسم دیگر** مثقال
مازوی سبز را بسیار نرم ساییده در آب بجوشانند تا مهرا شود و قوام رسد
و بگذارند تا نیم گرم شود و دو مثقال زاج سیاه را کوبیده در لته بسته در آن
آب مرتب آلوده لته را به نیلانه و از صمغ مثقال و حوت مثقال صمغ عربی را در آن
حل و صاف نموده پست و یکمثقال دوده چربی گرفته را در ظرفی کرده قطره قطره
از آن در او در بخته بهم زنند و روز در آفتاب گذارند و هر چند جالنوس بر هم
زدن آن کنند بهتر است و قدری صمغ خراسان مازو باشد اصولیت و آن خوانند
براق گردد و خوشنمائی اضافه کند **مداد دیگر** بخور و دوده روغن گرفته
با جوز خراسان اوزاج و مازو و وزن مجموع آن صمغ عربی کوبیده یکسان کرده

بسیار و آب ساده تازه
بسیار و هر از آب سنگ و هر مازو
هم سنگ و هر صمغ آب سنگ و هر مازو

و هر چند در آن کوفتن آن کند بهتر است و در وقت احتیاج قدری را در آب حل
کرده استعمال کند **عمل راک** آنکه نخست بخورد و از وی بستانند بخورد و عنوره خرما
ریع جزو پوست انار شل عنوره بخرما و اگر عنوره نباشد بخرما خوش و اگر بسیار
کوبند سه روز در آب بخوشانند و هر روز تا بیست روز آرد و پس راح بخورد و صمغ هر سه
مثل جزو عسل کوفته بخورند و نیم اضافه نموده و پس آن نیز و عمل سنگ را نیز راک است
بیرون آمد و چون خود در سنگ اضافه نماید سنگ را شکسته خواند **عمل تنقیه**
باب اول اطباء در الصفح بتربیه هند و عراق است که بول را و عرق مسلس در سنه مسلس در
افات چنان بر هم زنند که نقوه آرد و قسم دیگر آنکه بوره زرد و بوره سفید و نمک طعام و نمک
قلیا هر یک جزو نرم سائیده بشکاوش بخوشانند تا نقوه گردد و در عرق خارج کرده در آفتاب
سرطان تا چهل روز بگذارند و بعضی افتاب شرقی نشسته اند و قسم اول از مکتوبات
و قسم دیگر مشهور و معمول **عمل سیر پشم پذیر** که جواهر الصنایع نیز از آن حاوی است که سیر را
با دو حل نمایند و یا با او بسرشند از آب و آتش منفصل کنند و از اسرار مکتوم است پشم را در
ورق رقیق کرده بر روی سنگ سفید آهک آب ده و پخته فرش نموده اوراق را بر روی
هم پخته و بر روی اوراق نیز از آهک پاشند و از آن که اوراق را بوشانند و سنگ سفید
دیگر بر روی آن فرش کرده و از در اطاق شده و باید سنگ را علی الدوام تر نگاه شدند
و هیئت او بحال فرش شده ملوث با آهک کرده و پس بآب شسته بسوزش و خاف
از سنگ سائیده کرده بکوفته در زیر سنگ بگذارند پس شسته بر خود چه پاک کرده شسته بسبب رفع

کشته و چون در آفتاب گذارند و چون ظاهر گشته باز آب بکشند و آهک بکشند تا
و بحدی رسد که جمله چیزها و حرج قرآن نماند و کمال او در عدم چربی و بر حجاب
پس تا نه سر مرتبه در شیشه مبسوط کنند و در وقت احتیاج قدری را با آب
سوزن تحریر نمایند که در شیشه لیاد بر هم زده و دقت او را گرفته باشند قطرات
بر روی سنگ ریخته بانه بحدی که سنگ و مالا بسنگ بر زمین بهم
بچسبد پس قطرات آب آهک صاف بقدر روان شدن او اضافه نمایند و
قدر آب آهک بحدی باشد که چون ضرر آن الصاق دهد در اندک زمانی
خشک شود **عمل مرداسنگ** سیر را که اخترین بخ با سرب سوخته بجوز او
دهند تا هر چه مرده شده در ظرفی کرده پس در سرکه اندازند و آنچه خوب سوخته
و مختلط شده مرجر انوده با جو در آب بجوشانند بحدی که آب جو مهر کرده
و متشقق شود پس از جو جدا کرده با هم قدری آهک لب بینه و در آب جوشانیده
هر روز بر هم زده و هر سه روز تغییر آب دهند تا خوب صاف شود و اجزای
خام در او نماند بعد از آن شسته استعمال کنند **طریق پشم کردن مرداسنگ**
باید مرداسنگ مذکور را در پشم پیچیده و با باقلا بجوشانند تا باقلا حل شود
و پشم سیاه شود و بدین تدبیر پشم و باقلا نماند تا مرداسنگ بکمال سفیدی
رسد و این قسم سفید کرده او مستعمل اطبا است و در قطع رایحه کریه زیر بغل
و سایر اعضا و در رفع عرق و سایر آثار **عمل کشته** که بعربی بند نامند بخور

عمل راک

عمل تنقیه

عمل مرداسنگ

عمل سیر پشم پذیر

در سفید کردن مرداسنگ

عمل کشته

و در ذخایر خلفا نیز مشهور است و از آن مرکب عجیب مشاهده نموده لیکن از آنجمله اکثر حول مرض
و سوء هضم نیز بغیر مرض مشاهده شده و حرارتش کفه و در بحران اشوت اکثر فان فائده
جالینوس بکثرت عمل میخواند و جهت تاب و تهوع و ضرر و دوار و درد دندان حل و مغز و
جمیع امراض بارده رحم نافع است و مابهره مرکوش جهت حمل عاقر و تحریک لادن
رسیحی مثقول کابه قفوا الهود که در سواحل بحر یافت میشود زعفران قرنفل و مرکب
بکجر و نرم سحق نموده با سه وزن آن ماء الخلاف سه روز در خاکستر آتش دار
طبخ و بهر کس چهار روز دیگر با روغن بان و دهن بجوشانند و زهره فرا و زهره
نیز سیاه هر یک بخو و مشک و عنبر و سک و هر یک با زای هر دوا بحی جهت
اضافه نموده در ظرف مزج با نقره چهل روز بگذارند و ایضا دیگر که برای بدن
و عرق را خوشبو کند کوسبر نعناع قرنجوش برگ سیب بقوه جوشانیده
حاصل نموده کوبرگ سوره و پوست ترنج مسل کوفته آشته نرم سازند اضافه کنند
و با روغن موردی و روغن گل بجوشانند تا روغن بماند ایضا جهت رفع بدبوئی
زیر بغل و کنج ران صندل سلیخه سنبل بشت مرجان مشک گل نعنع هر یک
جزو کافور نیم جزو با گلاب و نمس لبانده استعمال نمایند ایضا جهت بدبوئی
زیر بغل که صندل بیضه و حمام مضموم است باید موضع را با تیغ خدشها نموده و این
دوا را مالیده تا خون قرمزی رفع شود و بعد از آن بسیار نورد و مضموم الیوم و بقرح
نموده اثر که دیگر عود بمکند و مجرب است اسس مشک مرقق زاوند طویل محرق

و در ذخایر

در روغن بادام

در عبر

در عنابیه

در حب

نوع دیگر

نوع دیگر

نوع دیگر

ایضا

ایضا

در حب

نوع دیگر

ایضا

[illegible]

ربیع فرنجمشک مخرق زعفران هر یک جزوی با آب سوده تازه بر سر شسته و قرص سازند
دوایی که چون رفع بدبوئی عرق بغایت موثر است و دوای تو تای مشمول
خاکستر برگ بید که مغز و کوبند و شیر کی شیر بیان مانند حرف صبر زرد
گل سرخ البته بکلاب و شمال آن طلا کنند و در رفع بدبوئی کشتال یا بسیار
برگ سوسن تازه از مجربات ادویه مجربه که قطع عرق منوط کنند از جمله
دهن سنبل است که آب سر را با ثلث الروغن کنجد بجوشانند تا روغن بماند
و بدستور صندل سرخ سوده را با روغن گل طلا کنند ادویه که باعث تضیق
فرج شود از جمله حمولیت که جالینوس تربت داده و اصح نافع مرا و موجودات
تضیق و تقویت عنق رحم و تنحیف و تطییب و اکثر از نزل زن و جذب
سواد از قیان و جذب بیخ مرد و سداب سیاه مرزنجوش صعتر بری کندر
اذخر گل سرخ پوست انار مر حس البته با روغن بان و شمال آن سرشته
با لته اول روز حمول کنند و بث افراج نمایند ایضا شکر و فرفیون سرمه و انزروت
و شحوان سوخته با آب سوده سرشته بدستور استعمال نمایند حمول دیگر که بر رحم
الاشرت عود و سورا که را سن اقاقیا قرنفل مازو هر یک بخور و مشک و عنبر
با آب به یا آب سوده سرشته استعمال نمایند ادویه که چون استعمال نمایند در حال
و ولادت باعث توسیع گردد و دهان آب پوست شفتالو سم بز صعتر
مازریون جوز مائل مر طال بحری بوی خرس هم را با پر سوزانند و در روغن بان

سرشت

سرشت و از آن با پر تیر یا کلاک با لته حمول نمود دوایی که چون از آن منقطع
الحیض باشد استعمال نمایند گاه عاید شود قوت جوان نمایند و هر گاه بسبب طبیعی
منقطع شده مشار اذکر کنند جزو مرتبه شیطون تخم کرفس انیسون سبز نمود
بکثال آب شراب مزوج بیاشامند دوایی که در تضیق است رنیت
باشد مازو کنند بوت انار دانه خرمای سوخته نوال کاهش سعتر
جفت الملوط دانه زعفران و دود شهاب خشک که طرطیر نامند آرد با
آب سرشته سرشته استعمال نمایند و دیگر باب در فرجات بعضی ادویه مجربه
مذکور شد اما ادویه ملذذه و لذاذ جمله این ترکیب بنوبت باعث لذت طرفین گردد
پیاز نرگس زهره گاو بوزه سنبل عاقرقرحا البته در هم جمع بر قضیب طلا
کرده بولد خشک رسن مدبرت کنند و چون بر عانه مالند لذت نمود آورد
مستوجی که بنوبت موثر است و باعث لذت طرفین گردد کابلی زنجبیل
عاقرقرحا سوده هر یک جزوی حب بلال که بعضی حسن البه گویند کبنر هر یک نیم
جزو آب دهن طلا کنند و اگر نیم جزو زهره و مرزنجوش اضافه کنند لذت افزوده
تر گردد دیگر که همان اثر دارد عاقرقرحا دارچینی زنجبیل هر یک
بکثال مشک کمیته عسل سرشته حب سازند و در وقت حاجت در دهن
حل نموده بر قضیب مالند و بولد خوف مدبرت کنند مستوجی که در تقویت قضیب
سومیت و رفع عنین بکنند مازو عنصل مازریون نرگس از هر یک دو قیه با آب مهرا

در تنگی فرج

در دراز کردن آلت

نوعی دیگر

نوعی دیگر

در تقویت قضیب

کرده بیرون آرند و بعد از آن آب بجوشانند تا ربع آب بجوشد پس صافی نموده زیره
بخشک و تخم انجره عاقرقرحا خردل سفید و ماش بورکان قرحاف هر یک
مثقال اصافر نمازو برنج زان و زنار و حب و قصب الذریره تا نمانند
چون تخم لادن و مرکبی او و عسل ابلیه هر روز دو بار حمول کنند و هر روز یک
مثقال نشاره عاج تناول نمایند در سرعت حمل از خواص است و دیگر حمول بول شتر
با عسل و ترنجبین شتر دارد و حمول از ماده قرابه بول شتر بنوشند حامله نگردد و
چون بول بز بیشتر بیاشامد هرگز حامله نشود و دیگر شاهدین طبیعت با بول زنان
با بول شتر داده

باب فی ذکر الاجنه

خزول بنوشند جوز بوا با محرق برگ
خشک سرو و انجاره محرق برگ سدر تخم هلیون اهلیلج کرمان محرق محروش
محرق اذریون مجموعه و نرده چون سائیده یک مثقال با مولات الحمام
لعق کنند در خلیه و برای ضبط فروج ریح تواند نمود و اگر خواهد اما چهار مثل
آن بجوشانند تا ربع رسد پس صافی نموده با تیل اورون بجوشانند تا آب بسوزد
و بر شکم بمالند اثر او در اخراج ریح بقدر نصف اکل ادویه مذکوره است و
در باب حکم مورد اند مجربات و دافع آن خوردن زیره کرمانی است

صفت حلی که مهیا کنی آورده

گوشت بوکنند بچربی را مرهم نموده شتر چهار را
به بز را انچ سائیده پر کرده در کوزه سفال گرفته در سر لیکن آب فرو نرسد
تا گرم شود پس از چهار در نشسته کرده بگذارند تا خشک گردد و در وقت استعمال

چو جزو او را

چو جزو او را بگیرند و افیون سائیده دانی در پنبه هر که بدینه بپوشیده کرده و
چون خواهند که بپوشند آب جزو قطره بر کرده را با پنبه در پنبه انبخش بپوشاند کرده
و دیگر جزیره بستر فرفیون زنجبیل ابلیه مفرح نمایند با سرکه سه شبانه روز
نامطر کنند

حلیا دیگر

که بنیت فوتی الاشرات افیون بر زانچ بوت
لفاح جوز مالی که تا توره نامند تخم کاهو ابلیه بکوب کرده بجوشانند و
صاف کنند و کنیم بقدری که خشیده شود در آن ریخته بگذارند که خشک شود
پس بدیگر ادویه فروره را جوشانیده بقوه نمایند تا مرتبه انگاه کنند هر
بوالد خشک شدن دفعه ضبط کنند و در وقت حاجت از بگذارند
تا جوانک او را سائیده بیاشامند و بدین رفع آن بدیگر است که مذکور شد

دیگر

بخور سرسر سنبور و حشیش دایی مخرج نطفه است که در رحم بسته باشد

ایلی در بیان رسایی حکمای اند

بر مطلع انبود رسایی بعضی حکمای بدیت و آن
مخصوص ادویه و ترکیبی که بابت حفظ صحت و طول عمر و تقویت قوای اعضای
باشد و اکثر بدیر و ترکیب ایشان در هر جزیره سکان اقلیم ثالث و رابع و خامس
سوا فتحی نمایند و بنا عیه در اقالیم مذکوره نزول نشده و طرق نوا بیش بسبب
خلط اعتبار گشته است و حقیر آنچه اقل نمایند دانسته بتحریر آن مبادرت نمایند
رسایی کنند بیت است که عادت کوکرده باشد و الوالاجساد شاه باوت و طرفی
آن که کوکرد سند و بیچی از زم کوبیده از عرقه اهنی با روغن کاوی بقدری که

فی معرفة الحمل و عدم حمل

گفتن شتر است یعنی

حلیت گاه است و یعنی

کوبیده انگرد و در اهنهان

او را بپوشاند با پشم نرم که آغشته از عرقه که بر سر کاسه شیر تازه گاوی بسته باشند صاف نمایند
تا صفای آن و اخل شیر گردیده منعقد و مشابه پنیر نرم رنگ و شفاف صاف گردد
پس خشک نموده حفظ کنند و این شیخ است بکندمیت منعی و بچنین قسم استعمال میکرده
اول آنکه هر روز یکدانک او را با سایده نوک و قیر شیر تازه گاوی مخلوط نموده
ناشتا بنوشند و تصریح کرده اند که چون بیست روز مداومت نمایند رهق و جرب
و قروح از بین نماید و در چهل روز بتدریج طبع و خلط صحت پذیر نماید که هرگز تغییر نیابد
و مرضی بر او طاری نگردد و در سه ماه صحت و تقویت قوی و حواس فزوده گردد
اقصی ادم شکسته و در کمال ضعف تنبه و پیری زایل گرداند دیگر آنکه هر روز یکدانک
او را با یکدرهم اهلیلج نرم سایده بروغن بادنجان که از تخم او گرفته باشند خورد
نموده ناشتا تناول نمایند و تا چهار ساعت فتح بیان نکنند و بعد از آن از غذا لطیفه
تناول نمایند تا شش ماه بطریق سلوک نمایند موی سفید را سیاه گرداند به نحوی که
دیگر سفید نشود و جذام و فالج و تشنج و سل و سعال قدیم و بواسیر را رفع نماید و قدرت
بصر و قوت سمع و حواس بغایت قصوی رسد دیگر آنکه هر روز یکدانک او را
با یکدانک طلق تلوب سفالش سایده با روغن تازه گاوی حرکت کرده استعمال نمایند تا یکماه
به تدریج نافع مزکور را مشاهده نمایند و از شرایط استعمال جمیع رسایل آنست که اول تنقیه
نمایند و در ایام استعمال از ترشیها و بلغمیات و آنچه در او حرارت غالب باشد و از نیزها
و جماع و حرکات عنیفه و هر امر قتالی اجتناب کنند چهار ماه بشروط مزبوره عمل نمایند

اهلک و هر امر

اهلک و هر امر جهالکه و صعبه مزکوره دیگر رسایل مجربی بلاهت و آن عبارت از اهلیلج است
و طریق آنست که بمقدار و نصف حب و اهلیله کابلی نیک را اعلی را در ظرف سفال مانند کوزه
کرده بول گاو ماده بر آن بریزند که بقدر چهار انگشت او را بپوشاند و سر کوزه را محکم
نموده در زمین پاکی دفن کنند به نحوی که سر کوزه بیرون باشد و تا قریب بروی نقره
گداز و هر روز مداومت نمایند و هر صباح از بول که شده بیرون اضافه کنند تا اهلیلجها نرم شود
پس یک یک را وزن کرده دانه او را جدا نمایند و در رهق منعی را که ابو الارواح عبارت
از روغت ماکو گرده منعی با لتوبه از هر یک را نقدر درهم بسرشتیکان کرده و در قرعه
کل حکمت گرفته کرده در دیگ بر سر یک یا خاکستر تا شش نرم گردانند تا نخود شود پس سایده
نرم سایده در جوف هر اهلیلج نرم نمایند که آغشته بصفوف هر یک را بر سیال نیز مستعمل
نمایند و اهلیله را در ظرف پاک کرده عسل کف گرفته بر آن ریزند بقدری که آنرا بپوشاند
و ظرف او را در زمین پاکی تا یکماه دفن کنند بعد از آن چون بیرون آورند چاد مزوره را
در جوف اهلیلجات نموده اشتر از آن نمایند اهلیلجات مرطب شده هر روز
یک عدد را تناول نمایند و تا چهار ساعت در خوردن غذا تاخیر کنند و بعد از آن شیر تازه
گاوی و طعام لطیفه و نان و شکر و کوشتهای لطیف تناول نمایند و چون کمال مداومت
کنند به تدریج که مقدار شد جمیع منافع مزبوره را سابقه از سیاه گردیدن موی سفید و زیادتی
عمر و تقویت قوت تهاوف و ضعف پیری و اعاده شباب و صحت ارواح و فراح و حرارت
غریزی مشاهده کنند منفعت زیتی حقیقی زیتی را در دل نمک با زیت چهار مرتبه

دیگر رسایل مجربی

در رسایل

در تنقیه و زیتی

با آب گاو یا به بخیر لسانه تا جرم و سیاهی او زایل گردد پس بآب کاو غسل بدهند تو
سحق نمایند و در قرص سه آب تعمیم هیلیله لسانه بجوزان مخلوط کرده استعمال نمایند او
با نبوذ شمال آب خالص در دیگ رسنگ آتش نرم بجوشانند و هر چند آب تحلیل رود
تا بحد طلا دیگر بیزند پس بر او چیزی نشانند مجموع صد مثقال شمال آب تحلیل رود پس بر داشته
ضبط کنند و این مجتبی است بابو الارواح منتخب **اما** استعمال سایر رسایین که مشتمل
بود با دویه سمیه و نمایر آن چون حنظل و ماء الاصول و تیر و مرزنجوش و ماورد و شکر و دوس
که عبارت از دوای مشی است و مهاس که عبارت از دوای مشی فرو رفتن باشد و
بعد از استعمال آن از ادویه مدرّه و زرنیخ و غیرها اما تدبیر مسهل و تنقیه
و تصویر و احراق و تصفیه و سایر آن در دستور اول این کتاب مذکور است **صفت**
جوکیی که جهت احتباس بول و علامت حصر و سل و دق و تقویت معده بهترین و از
مجربات حکمای هند است قلعی را در ظرف سفال اندر ظرف آهن گداخته چنان
زر و چوب سائیده با آن بخواه محکم قرار داده بخته تا آب آن بر سر هم زده مرغ فرو
بوشند تا مانند صمغ و کار کرده و بکری ادرک که رنگ او سفید شود پس آن ادرک
صبها قبل از تخوردن ساخته از یکدانه تا سه عدد استعمال نمایند و هر گاه مطلب تسلیم
بعد از ده عشر قرار آن بیزند مرض را با آب بمو خیز کرده در بوطه به مزه و ادویه
بروض کرده کان بیزند و در بوطه کرده خران بدهند که مال بی حیض کرده در این وقت
بکوزان بیزند جهت مسهل قوی الفعل است و مسهل اقوا و اما اجسیغه اول بکنند

باب در اسامی اشیائی

باب در اسامی اشیائی که در علم صناعت بازار و بحول و بانی ظاهر متعارف
و ذکر عقود و زر و از نقره بیجوره و بیده کشیده با الفاظ مانوس نوشته میشود علقه
اسم صبر است **بید انجیر** بوابیس خوره است **راج الفارسک** است
حجر الحدید ریم آهن است **عقاب** نوشادر است **عقص** مازو است
علم زرنیخ است **ابو الارواح** فیق است **ابو الاجساد** کبریت است
ابو غلس کل خیر است **بقلة الحمقا** بوابیس خرفه است **سعوبیا**
او را بعربی محمودة هند عصاره نبات پیر شیر است که شیر آن را بر لاک
تیغ میرود و بقدر سه چهار زنبه بر روی زمین پهن میشود و ظاهر او با رطوبت
و چسبند در کش تمل برگ الاب قدر مرزنجوش و بر مرزنجوش و ابیک تر از آن و
کلش سفید و مسدد سر و دهان تهی و قوی الاکم و بخش سفید و بقدر از دو گز
عظیم جسم کوتاه و بدبو و بیرون از رطوبت جسم آن را بخ او را قطع کرده هوا فرش را
از خاک خالی نموده بر تختها فرش کنند رطوبت بیجان در بر تختها جمع شده
و بهتر بیرون او خاف سیکوزان پر سوزان شسته بسفیج است که زود
زرد شود و مایل بکبودی و سفید بسفید و حاملول او و ساب سفید شود
و زبان تر بیرون او سیاه است و او قوات و اعلاش فوائد بسیار دارد
از جمله تجهیت کردن عقوبت شراب و خاصه انافع و سحوق بر جای ناف اطفال
طلا کنند جهت اطلاق بخوردن ایشان و ضعیف الاشتهار تو شر و خاصه برگ او

در اسامی ادویه

در اقوال صفوف لذیذ است او و فرض مجمع جمیع اجزای او مجرب جهت و قاتل آن و لذ
خوص او است که حول ساعده او را مرش و طاف زیبق کوده در شد و مل
بوطرا احتیاط بلیغ کند او را عقد و متعال کند و مجربست **بسم الله** شک و ایست
حلیت جمع آن است **قلی** قلیاب و آب قلی آب کلاب است و هر کاه قلی
و بیاض را تر کنند جهت ازالهٔ خرس مس بغایت مؤثر است و حول با شوره
سفید خم کنند لدی الحاجه نقره و زدون زنگ مس بهر طبیعت **نع** کرد است
تنکار قسمی از بورق و نوع معروفی او قسمی شبیه بیخ و آن بوره زندیت و بیزاری
یک نامند و قسمی شبیه برف و آن زندالبورق است و بیزاری برنگ کوینه
و نوع مصنوعی او قسمی طام الذهب مصنوع است و قسمی که بطلب مقارفت مرکبست از
نمک و قلیا بالبوره و سه اجزا هر چه بوره از نمک مجموعا در سه کاو و کاو و مش بورز
بپوشانند آن بجوشانند تا منعقد شود و در اقاب خنک کنند و قسمی که مسمی است بطام
الذهب مصنوع است از اول نطال مزدیک به بلغ که در طرف مس بوک کنند و با سه
مس در اقاب در موضع نمناک مدتها تا بیاید طلب شود و اقسام او در اخر بیاید
کرم و خنک و از سموم است و ادخال او باعث بی دارو کم اختلاط طلا و لطف
و تملک و جلا و سقط بوسیر و جهت برص کوشت نمنه جراحات و دردندان و تاکل
آن مغیر است و معروفی او را ماهیت است که قبیه قلعی و تلیین آهن نمکنه و حول
آهن را یکبار در آب تنکار معروفی تطفیه کنند و بار دیگر سرخ کرده بروغن تخم تطفیه

نمایند آهن مذکور

نمایند آهن مذکور مثل مواظبت جذب آهن میکند و فرق میان معروفی و فیروزه معروفی ظهور
ریطوت مصنوعی است و آتش بخلاف معروفی **حراه** بیرنی عنبوا و مرتبکی مطبوع
چلغان تاخته در یوم کم و خنک رو کوینه در اول خنک است مطبوع او با کنه با
و مداومت بخوردن او قاطع بوسیر و اشاعیل و مرتبی از محرق او که مجموعا سفید
باشند با انزی منک و کلاب جهت بوسیر و ضیق النفس و کال مخرج محرق و انتهاء
و مطبوخ تخم او با کنه تا و عسل جهت زحیر و بوسیر و سوختن پیر او بوزن یکدانگ
تا دو دانگ با آب شاهیدن جهت نوتس بحریت و مجرب در رفع عذر و بلغمی
و سعله معروف و مدهان بروغن که بعضه او را در او بسیار جوشانیده باشند تا مهرا
شیشه جهت جرب مجرب است انتهاء و جهت قاباء و نوتس و تحت اعصاب نافع
و حول او جهت ریو و اکتحال زهره او که خنک از که با آب سرمه در چشم نافع
طرف مسلوق بکنند جهت رفع سموم هوام مجرب و انتهاء خصوصا حول در آب
بادیان سه هفته در اقاب که انتهاء باشند و حول چشم او را در زیر مالیدن کسی
که از زن که او را انتهاء بهشتاد نوع خواص او مشهور **حلزون** بفتح اول و ثانی اسم حیوان
صدفیست و بری و بحری و نهری باشد و اعم از صدف و آن مخصوص جلد بحری آن
حیوانست و شیخ و دره و اظفار الطیب و طیب و خوخ الوراب و فرفور او و لیس و
صدف و ذرایه و دنطاح و غیرها از انواع حلزون است و فوائد بسیار دارد و طلاء
کوشت محرق او با قطران بعد از نمن بوری و شعر منقلب جهت منع روییدن آن

نامه و تخش

مؤثر و فرو رود کوشت خام جهت درد بهره و با تیر جهت قولنج و درد ثانه افعوانت
و کویند با خاصیه متفاوت جلیه را بسیار نرم میسازد و چون کوشت او را با
نمک آن نوشاند و نصف آن با پیه و سرس آن نمک و سایند قطر کنند اغال
و تب دهند تیز بنابر و ناپر اعتقد کنند **جنب الحدید** بفارسی ریم آهن کویند بهترین
جنبها و مستعمل از انواعست که با کرسانیده و خشک کرده باشند و لار مبالغه در حق
آن نموده در جوهر کرم و در رسم خشک و در نیت مجفف و متعوق بعده و ثانی نزف
الدم و ادرار حیض و عاقر شرب است و با زرده تخم مرغ و بول بز کرانست او جهت
تحریک باه مرطوبی که مایوس باشند نافع مؤثر و با سکنجبین جهت ادویه قاتله و
حاد او جهت کلیل اورام حاره و تیز منفعت در پستان و دیگر قوائر لار دارد و بلغم
جنب الحجل نقل مسلات در قوه و ترتیب نخست الحجر است و ملطف و جالی و خوردن
سم قاتل است و در ادویه جشمه و زخمها مهلک **جنب الرصاص** نقل ملیح است و نیت قابض
و مغول او جهت ایتام جراحات چشم و تقویت جرو و منع ریحان سواد بچشم مؤثر است
جنب الفضه نقل قوت است لطیف و قوی النفس و طلای او جهت قروح چشم و کسوف
و جرب و داء الثعلب و انیم جراحات نافعست **جنب الذهب** نقل ملاست لطیف تر
از همه در افعال و قوی تر از جنب الفضه و طلای او با آب جهت رمد و بول زیر بغل و کنجاران
مجرب و در افعال آب و جالب اقلیمات **خردل** تخم کیاهیست مرکش بشبیه بر کرا
ترب و از آن کوهکر و خشن و مرتفعات ق و مکش او دو قسم از برای او از برکی مجتی

انمه و تخش هر دو در مزج و قسم اکنج کوهر کرش ایزه تر از بستانی و تخش غیر
مدور و مزج و قنه طعم و بخواص او اسکنه کویند و آن خوف اعضا است و مزاج او مطلق
خردل نوع زرد است و قوائر لار دارد از جمله اهل تجربه ذکر کرده اند که خردل بر سرکه
کوفته و حل کرده و خلط نماید الفتی اغراس اللاتی نکاب بیان که در سورهٔ نمل
خوانده شود و بولهای صدور جاریه بیان کفته و بدیر با قصد جرب اسهال آن خردل
در خانه که دفینه کمال داشته باشند فشانده بکشایند او در خانه زاید نه
او در زیر خرد جهان در جایی که دفینه باشد مجتمع باشد **خردل بری و خردل ابیض**
و خرنوب و خرق حرف ابیض است **خروع** بکسر خا و فتح واو بفارسی او را بسه اخر
و تیز کی کرمک زمانه و قوائر لار دارد و از جمله کویند خون بهدر بخر زاما بخردل
و سیر و ملح قطر کنند و مقطر آن مشتری را مزه کند و مجرب دانسته اند
راسخ اوی سوخته است **ربع** غب الغب است **ربیثا** نوعی کذا بر کوهها
و در افعال قوی تر از ماهی ربیثا دانسته اند **رخصه** بکاف عجمی سم عربی فرخ
و دار خلد است و آن قسم لذ کرس و تلک و جشه و سیوه بابل بر تیز کی و خلط
سیاه و خشن لحاز و مسکن اوجاع و بیابانی و بدیت قاتل میباشد
و تخم او بهتر از اجزای اوست و کفته اند که اکر انت عرق بعضه او را بطریق خاص
حلب حلیم در اول زمست بخورد مکرر از ناشتا و دیکر با کوس بمزه و از مطعومات
منوع کرچون زخم را تخم کرده با چهار قسط روغن زیتون بجوشانند تا مهر شود

وارد و دیکر جهت آنست اجزای آن
بکرد سیماب سفیده تخم مرغ و
در ظرف مسینه بقلع اندوده قدری
تا مرغ ما خرج دست و پا را اندکی
بشر باید بهر دو دست خوب بیفتد
در سفیده تخم مرغ و سیماب بهم زنند تا
خوب یکف آید بعد از آن یکف سیاه شود و بعد از خشک شود
و پاها بمالند تا خشک شود و بعد از خشک
بآب کرم شوید بهمین دستور سه روز عمل
ان شاء الله تعالی تا مهر جهنها خشک شود
و صحت یابد ان شاء الله تعالی
این ضماد دیکر جهت نام بعضه اجزای آن
وارد و دیکر جهت سیماب اول کندم را بریان
کنند و پاوم ۳ مثقال
بکوبند بعده سیماب را در خرقه در کهرا
خوب بدیا که سیاه نشود و سیماب
کردد و هم معلوم شود بعد از ان بآب
همه را بقدر راست حب سازد صبح
اول زو بقبله کرده بالیند یک حب
از بالا سر خوبه پشت سر اندازد که
دیکر باد کوچه افتد و رفت حب با قیه
باید یک حب را روز اول بکه کرده
اند خوبه فرو برد و از معاش قدری
کند بهمین دستور هر روز یک حب
تا هفت روز ۷ تا حوزده باشد

مذهبی او جهت رفع جذام مجرب است **زاج** سوب از آن که فارسی و از سوب است و اقسام
بسیار شده و اقسام او غیر ثبت و از یک صورت و کیفیت و منع او از زرد شود و زرد مثلث بسر
یکرد و زراج سبزه را قلیوس و زرد را قلقطار و سبز را قلقند نامند **زاج اصفر**
از سایر زاجات افضل و بهترین او حلب و آبی درخشنده است و فواید بسیار دارد
و چون جوز او را با بخور و اقلیما بسر کرسایده در ظرف سفال کرده چهل
روز تا بستان در سرکه بیاب و قسم نمایند بنوبت تیز و جالی میشود و اقسام زاج
با سرکه جهت زاتوی که در ملی تازه بیرون مجرب است و در رنگ کردن موی سوخته و
معطر او را با سرکه آن سرکه جهت بیخ تسخ کریت و زرنیخ و در حمام بجهت
تشمیع مجرب دانسته اند **زاج ابیض** آن سبزه مایل بزردی است و تخفیف الوان میباشد
و ابر شیر را بان رنگ میکند بسیار قابض و جالی و در افعال مثل زاج زرد است
زاج احمر قسمی از زاج سبزه مایل بسرخی است و جوف او سیاه و با کاویل و قبها
و غلیظ تر از سایر و در افعال مثل سایر است و اکثر مصقلی بخش است از جنس احمر
و صفوی است **زاج المقطر** و قاطر نیز نامند از جنس زاج احمر است که بایزه
لیطنوس آن در زیر زمین معدن گردد و بهترین اقسام و امتحان آن است که
چون بر فولاد بمالند رنگ مس کند **زاج سوری** زاج احمر است **زاج قبرسی**
زاج از رومایل بسبز است **زاج بلور** اسم فارسی شب یمانی است **زاوق** اسم
زیبق است **زبب** بفارسی منیر گویند و بهترین او پر گوشت کم دانه تر و کلان است

و دانه سرخ

و دانه سرخ که را منیخ نامند و فواید بسیار دارد و اوراق جلد او را بر خوان و اندر
تخم مرغ و عصفور جهت کنودن دل و تکلیل صلابات بنظر و لوکه او با جزر جهت
پاک سر مجرب است و این از جنس سرانه است و کشش نامند و بهترین او سبز و زود
تیز مزه او سیاه است و هر چه بهتر از دانه جلد و بهتر است **زبد البحر** بفارسی کف
دریا نامند و آن پنج قسم است یکی شبیه بکنج و زرد و باز هو فره کرده آن
و طلای او با سرکه بر بدن جهت لاغر کردن و آوازه لحم لذ مجرب است **زبد البوق**
کف بوده است و شبیه باد است **زبل** سرگین حیوانات **زجاج**
بفارسی آبگینه و شیشه نامند و سوفی و مصنوع و سایر و سوفی آن سبزه و الوان
مختلفه اند و بهترین مصنوع آن و از سطوح بلور را از جنس سوفی او و آبگینه است
و مصنوع او از سنگریزه و سبزه و قلیات که با آن صنعه کنند از زه و آنچه بخشی
حاوی و شفاف و قبول رنگها میکند **زجاج فرعونی** آن است که بوت تخم مرغ را
بکاهته در زیر آزاده بخیسانند و شبانروز در آب تغییر شود و هر روز صبح از
زجاج است و چهار مثقال از آن در حال که از اطراف او کنند **زحل** بلغت کبریتان و اصل
اسود است **زراوند مدحرج** نخود آن نیز نامند مختلف است **زرنیخ** لغت فارسی است و بعضی
کبریت الارض است و پنج قسم میباشد و بهترین او صنوبری آن است که نرم و تیز
و زرنیخ درقی گویند و اقسام او از بخواتند و چون با بول صبیان سرشته
بسوزانند سنون او جهت بیرون کردن خوف دندان و در دیابیل صحیح او از بوده است

وچون در شرح حل کرده هر یکی که آن عبور کند بمیرد و بدل از دو اول نصف اول زرنیخ است
و بدل از جوهر اکثر افعال آن است و مکلی که از تقطیر زرنیخ بهم رسد رفع از اطلای
کل عضو و آرد بر زخم نماید و چون زرنیخ تنها را بتدبیرات تصعید سفید کنند بخورد
او ده جزو زهره را مقرح سازد و از تجربات دانسته اند و طرق مذابیر بر تقویت است
ایق است **زعفران الحدید** رنگ و آهن است که او را سوده کرده بر روی
صفحه پهن نموده ترکته و در جای نمناک بگذارند تا زرد و سوده بوزان کوبیده بجای
زرد شده او را بخیر و باز بدیگر گذارند و تکرار عمل نمایند تا او هم زعفران زرد
و بهترین اقسام او مخصوص از علم صناعت است که بر ده صد را با ربع او کوبیده
سائیده در مکان نمناک دفن کنند تا ده او زرد مجموع زعفران شود و خوردن یک
قیراط او مانع البستخاست و در علم صناعت بجزو عظیم است **زیبق**
بهارین سیماب و جیوه نامند و از جمله مذابات و سوخت شبیه بنقره که آخته و از گداز
سنگهای سفید بخیر بهم میرسد و در بعض بلاد یافته مثل مغرب و روم و اقلیم پنجم
قطعات که از خاک مکون میگردد و در غیر ظروف شیشه و سرب مصفی و
جلو و سکه ابی و طلا و نقره معدوم و خاک رنگ که در ظرف آن بهم میرسد
در جمیع آثار مثل مقول است و در شیشه نامند آن و طرق تصعید و تبوز اول
مذکور است و چون غیر مقول او را با نقره خالص حل نموده بر مس بمالند و بشویند
مس را منقش گرداند و طرق عمل در تبوز است مذکور است **لغاح** اسم عرب است

و بهارین سیاه بزرگ

و بهارین سیاه بزرگ نامند و آن ثمر مروح است و تخم لغاح علاج لذع مروح برای قسم
ماده او برگش عریض و سودش بر رنگ و شبیه بر برگ کاهو و از آن کوچکتر و بلند
بسیار و قنبل الاسم و عنش شبیه و ثمرش از زیتون بزرگتر و بسیار غصص و بولد
رسیدن با عطریت و مایل بسرخی و او را لغاح و بحل نامند و تخم او شبیه بتخم
سیب و تخم او و سر عرده مهای متصل بهم ظاهرش سیاه و باطنش سفید و قوت تخم
او بطور تفاح او از کرم شبیه است بصحت اسال طلاء و قسم دیگر او را
برگ رامس و نامند برگ احمد زرد و ثمرش بقدر حیار و از زرد و تخش در بطن سرخ و
وصفی از آن مناسبت مقابر و موضع سایه دار و برگش کم عرض و در طول بقدر
شبر و بالا شبیه بر و بساق و بیکل و ثمر و تخش دراز و بطرف ابهام و سفید و آن
قوی ترین اقسام است و قوتش با چهار سال باقی و قوی ترین بحر الوت تخم او است
لغاح است و از خواص او است که چون تخم لغاح را با عاج بقدر شش رتل بکوبند نرم
و بطبیخ قصد و اهل بخرسی آب او را عاقد ماء و مقطر او را با بوت آرد و سوده
جهت تکمیل صناعت از تجربات شمرده اند **بزق** فارسی بوره نامند و آن نمکی است
که از احجار شوره ناک مقوله مقلی و اقسام بسیار مفید او را انفرون و سفید
سبک و سرسوزی را زنی و بیار سبک شبیه بکف مایل بسرخی و صلب را اصلی
ابریق و زبدی و سفید سنگی را بورق الصناعه و سیوم از کرانس و اعبر
او را بورق الخازیر و سفید رقیق کف نامند غیر مطلب از دو می گویند و مصفی و نمکی

از درخت غربت که بعضی او را غلیظ کرده قرص میسازند و این بسیار خوش و بغیه
مایل بسیاهی و غیر مایل است و مستحق بورق الغوب و یکی از زجاج و قلعی است که بالوته
ساییده لتوته بآب بیکنند و بولد لتوته در آب مذکور بجوشانند تا بحد احتراق
برسد و این بازرانه است و تنکار از این قسم بهتر و بهتر نزاقسم او از اینجا
و تندترین همه زیادت در سیم کرم و خشک کردن و تلاک و جالا و مذاب خون بقاء
جلد و اشاره بدن از شر او قاطع اخلاط غلیظه و مسکن مغص و رافع قولنج و مهیج
باه حتی طلای آن مقاوم سموم و با هم مذن او زیره کرمانی و ماء العسل بالیخ
روغن و اشمال آن جهت تکلیف ریاح و آب جهت رفع سم قطر و فواریه و بالیخ بجهت آن
جهت رفع سمت خوان کرم کاو و تکلیف خون بجهت در معده و با نعنع و ضع عرق النهار
بلغم غلیظ و کشنده کرم شکم و با آب و انغوزه بدن جهت قولنج یابس و خاد شش
جهت آزار جرب و حکه و اورام بدن و برص و بیکوبرکه رخسار و مارو فهای
کرم جهت رفع از و قشعریره و تبهای بلغمی و سوداوی و با پیه خرو خوک جهت
کیرهای سک ریاضه و با پیه اروک جهت کشودن وطی و با بخر و سرگین گاو جهت استسقا
و با روغن بابونه جهت اطلاق مرهوم عرق و خاد او با روغن بنفشه و شکم و
نشستن نزد بسیار آتش جهت کشتن نهان کرم معده و اخراج آن نافع و طلای او
با روغن زنبق بر زخم کرده نافع است لعوظ و اعلی بهمان اثر دارد و با ادویه
مناسبه جهت تابع و التوای عصب و قطور او شراب و آب جهت سده گوش و درد آن

در طوبت و دوی

در طوبت و دوی و طیان و با بر که جهت پاک کردن چرک گوش و انحلال او عسل
جهت تاهل و تقویت باصره و عنعر و او با بر که جهت اخراج زلوی که در حلق مانده بمیش
و نشستن سر بآب او جهت بخار و یکی و با روغن بنفشه جهت کرم گوش و قرحه او
جهت رطوبت رحم و احتباس حیض نافع و مفید معده و محرک قی و مطلق مصطکی
و ضع عرق او و قرنبر ترش از یک درهم تا دو درهم و از قسم نهاد نیم مثقال و
برشش یکوزن و نیم او نکه است و مراوت استعمال بوده موجب سیاهی لون
و پاشیدن آن بر بول باعث رقت او و جهت داء الثعلب و داء الحیه نافع است
و اهل صناعت را اعتقاد آنست که حول او را با بیاض البیض سرشته در گوزه
سفال بوزانند و تا نه مرتبه تکرار عمل نموده پس بلحظ نظر کنند از آب سوطر
حل جمیع اجساد و تنقیه اوساخ و اخلاق و ضیع تریاق مرابیر و مجرب شمرده اند
مرداسنج معرب آن مرداسنگ فارسی است و آن از سرب و قلعی و سایر معادن
سوای آهن بدل میآید و معمول او از رصاص ابیض و اسود است غیر معمول او بدل
بکیر و معمول او در و خشک کرده و سفید کرده او الطف و اقوی است و جوهر او
گشنده است با جناس بول و انعاظ شکم و بخش عظیم و ضیق النفس **لح**
اذرانی بهاری بمکه و سنگ بلوری نامند و او بهتر نزاقسم و در ادویه عین
استعمال غیر او و بهتر نیست **لح بیجی** شوره است **لح الصناع** نمک است
لح الاثار نوشادر است **لح الفا** نمکی است که قلیا در آب

در یکتوی از رصاص ابیض زیبا تر و از سوخته او آبار و برنج حاصل مفهوم و بعضی
او با روغن گل و عصاره نباتات مخصوص مثل رصاص ابیض است **خوب**
خیار شنبر است و آب خوب عصاره خیار چنبر است **وفلی** بفارسی خرابهره گویند
و آن نباتیست بغیر خوردن و زیاده للنفع و برگش تنک و عریض و فی تر نرم
و دراز و سلب و بیو و تنه و گلش تنگی منظر و لیاز تلخ و بعضی هم
زرد و سیاه میباشد و در خشنده و بیک و در بیخ تل موی بر او مجتمع شده
و ثمرش طویل و قریب بشیر و بر از جسیم مانند پشم و تخش مدور و از وارد
و شورد او بر و زهری میباشد و در تمام سال اصل او باقی و در ماه بیرون گل کند
و بری او عظیم تر است و از خواص اوست که حول با بوی بر قطر کند قطع
شعله کوکب و تمکنه و بافت غوث او مشتهی و هر گاه در آفتاب تسقیه
زنجو کنند باری سازد و حول او را با وزن او حنظل تر و سورد نازه با
سرکه که در او بقدر عشر فلفل و ملح الحق و عنزی و نشادر و عنزی از ادویت
حل کرده باشند بدین نیز و تقطیر مجرد تلثه کنند و کلک اماده تقطیر مجرد نیز
و تسقیه کنند عقارض ماربت ثمایر و تسقیه معقود بتقاطر او و بحق آن
باعث تشمیع کرده و مولف کتاب بیان در تجربه و اقامت تجربت تمرده است
قاتو الحمار بفارسی خیار دشت نامند بقدر بلوطی و لیاز تلخ میباشد و نبات او
ساق دار و غیر مفروش بر زمین است و برگش کوچک از برگ خیار و خیلوت

در یکتوی از

حل کرده حاف او را بآتش منعقد کنند و خواص او در قلع مذکور شد و حول او را
در سرکه حل نموده عقد کنند و انوشادر بسایند در قلعی معاون بمراتب اطلاع میرسد و انشر
و حول او را بآبی هر سه درهم نوشادر بکوبد و از دو تخم نخود اضافه نموده و با آتش پرشته
با فرزند او غیر او را بکنند در حل رصاص عجوبه شمرده اند **ملح** بفارسی نمک و بترکی
خوز نامند بعربی و ابی میباشد و معروفی هر دو آب متکون بگرده و آن جبلی
و بری میباشد و ابی آن اجاست که منجمد گردد و معروفی او قسم آن است
و هر نمک را غیر قلیل که بغیر از نمک مذکور شد و بغیر از نمک ملح از ابی و طا
بس ملح ابی و بعد الله نمک طعام و قسم بری ابی و کم بالیت و از بون بری
او تلخ مجربست و اقسام نمکار و قلا و بوره و نوشادر را الحق نامند و اطلاق
مصنوعه بر سهاق و انرا از خاکستر بعض نباتات که آب از اجاف نموده آتش
و یا با قاب منعقد میسازند و بر تور از لوث حیوانات و الف نمک بطلخ و معقد
بیکرند و بهر نمک او محرق معقود حاصل و مراد از مطلق ملح نمک طعام است
نطرون بورق الحجر است که مثل لنج کرنت **نحاس و تسی** مس مثل بابل از دو نحاس
نحاس محرق او سخت است که مس سوخته بهر **رو بس** اسم یونانی الاد و سخت است
رصاص شامل قلعی و رات و لاز مطلق او مراد قلعی است و رصاص ابیض
نامند و بفارسی از بر گویند و تکون او از زیبق غالب و زیبق طلق روی الجوهر
و زبل نیز مثل فلزات **رصاص اسود** بفارسی بر نامند و بعربی انک و

و باز غبث و غشش لاک و سفید و بنت او خرابها و مواضع ریک بلد و قوی
تر مزاج اجزای او عصاره ثمر است که افشرده با قرص جمع بان سته آنچه ترش
کرده باشند و قوتش اماده الاباقی است و غیر منقوش او املس و لذیذ تر
و بتجارت شعله میسوزد و بسیار سفید نمیشد و زبون تر مزاج او گرانی رنگ و حسن است
و روغن قاشا الحار که آب او را با تل آن او غر زیتون بجوشانند تا رفع آب کرده
و با ثمر آزه او را ریز کرده با روغن زیتون جوشانند آن جهل او زرد در اقتاب
بگذارند تا رایحه کرم و تلک نوی و مدر حیض و مخرج دود و رافع کلف و شور و اکم
گوش و گرانی ساعه و رباح آن و با تخم لکان مجفف و اسیر و قرر بر شش تا کلدا است
غاریس بلغة یونانی بمعنی منق الراعی است و در طبرستان بهیم نامند و
در بستانها و خرابها الماریر و مدبوز نبات انجره و بر کش با ملات و بد
بوی و کلش سفید و فرش مانند گل بنفشه و ثمرش بقدر غب العنب و بلوط
رسیدن سیاه و در آب میفتد و در دار الفرز سرکه را با او رنگین میسازند
و تخم او سفید و با تخم لوف و آب او با روغن زیتون جهت پاک کردن چرک
سعادل مؤثر است و تنقیع تخم او بقدر ده درهم ربع الحبات است فرآر بلغة
اکسیریان زیبق است شک بتازی مسک و بفارسی مشک گویند و آن جسیف سعرطا
و سفید و قبول الاذی و از سموم قاتله و اهل صناعت او را در کل مقام مول
زنج میدانند و نیم درهم او در بکر و زن کشنده است و آنچه از وی بابل زیبت

شخار ابیض

شخار ابیض بلغة اهل صناعت ملح القلیات است نخت یونانی آنرا ابات
ثبت از جمله معادن ارض غیر کامل الصوره است که عبارت از زاجات
و املاح و نوشادر و شبوب بشر و آن جسیف شدید تبرید و با تیزی اندکی
بطوف زاج که بی طعم ترش است و در اکثر افعال قریب بزاج است
و از ارمنیه و گرجستان و یمن و سایر مواضع جزو و اصناف او را
بهفده قسم شمرده اند و آنچه موجود و متداول است سه قسم شفاف مایل بزردی
و بی از زردی که یمانی گویند و آن آبیست که در بلاد یمن چکیده منجمد میگردد و
قسم ثانی بی زردی و شفاف انجاری زاج بلوری نامند و بار چهارم قسم سفید را
مکعب و مشقق و ایلب ستاره دار زاج مدوخ نامند و قسم نرم ملمس لاوسکن
که بان هومت ایکه بشر زاج گویند و این اقسام در تداوی مستعمل است
و قسم ازو مستطیل و قسم غیر مضبوط الشکل و نوع بسیار شبیه بزاج شور
طعم بشر در تداوی مستعمل نیست و قسم ازرق شفاف و سیاه مایل بسرخی
و از جمله سموم اند و ظاهرا لویمایس نیز بجالات الماس بن مجموع آن در حجم
کرم و دیدم خشک و مجفف قوی و فواید بسیار دارد و از جمله از خواص اوست
که چون کف را بچشم بدرسرشت آنچه کنند بدان قطعه تقبیت لصقت چشم
ظاهر کرده و هر گاه اثر اندک غیر قبیه خانه انشق بگذارند بر هر چشم بد
با اهل کنند نافع دم الاخوین بقدر خون سیاوشان نامند و آن صمغ

قاطع الحجرة مایل بتحمر و قوتش مدتها باقی بماند و گویند عصاره گیاه و خرات و از
ستوطرا و از جزر خیزد و ایاه او معروف نیست از سیم رود خشک و قابض و قوی
و قاطع خون از جمیع اعضا و منبت طحم و رادع سیلان مفضول و جهت حرارت جگر
و احشا و التحام جراحات بیشتر و اشمال آن کانت مؤثر و جهت بخیر و اسهال
و سوی و صفراوی و بیج و خفقان معتدل و قوت معده و لشر و بازده بخش و
جهت وقوع اسهال و کحال و جهت تقویت باصره و قرص نافع و منقرکه و مصحح کرده
و قدر سرشش از نیم درم تا یکمثقال و بدلش شاذنج و عصاره حسن است و چون
بلور و شیر را با او رنگ کنند حاضر و رنگین تر از یقین شود و در این حرمت عمل
اخر لف است بر بیرت علق طفسیقولت و گویند اسم صبرست علق
بفارسی زلو و دیو و بتازی سلوک و آنست کریم سیاهی است بقدر انگشت و از آن
بدکنز و اخطوط سر و در آبها و زمینهای متعفن بهم رسد و در حرضه و اعضای
صغیره و صغیره و له بالی مجتمع باشند مثل ملک چشم و بینی و مثال بیل حرمت
در حیم رود خشک و سوخته او طالی آثار و موت حصاة و قصور
بادرنج بنشر جهت عرق البلد و مرض خانه مجربست انفه
مجتمع و بیسر و لعوق او بعسل محلل خلاق و طلای کنند
جهت قوی گردن قصب لایت مؤثر و خاد سوخته
جهت منع رویدن مویی که کنند بر عجایب صبر از

زنده کرده و با هم آنچه تمام از مفعول بر کبریت آمیخته آن
بعضی است که بجز کبریت را باشد بعد از روغن کنجد با شمع و نفت
سطبین بجوشانند تا کبریت حل شده در روغن مرهم کرده و نیز مثل کبریت
نوشادر را سائیده بر فحات بر روی آتش تقطیر بر روغن مذکور کنند
و سه بار بطریق تربیع تصعید نمایند **طریق دیگر** و جز نوشادر را در آب
کبریت سحق نموده آتش کرده بسحق بلیغ خشک کنند و در ظرف سطبین
آتش ساعت و آتش مثل آتش قوی کنند پس بشویند و با نوشادر جدید
عاده عمل نمایند تا کبریتی که بر سطح قشر جمع کنند و بجز باقی و هر چه باقی
سفید کنند نوشادر نیست **طریق دیگر** کبریت یمانی را سائیده در جوف دو کان
ریخته در سطح تنک طرح کنند و باشد و لعل کبریت را بسائیده کنند و نیست
بکنند و بر نوشادر ملعول در باد بکان نیز اثر دارد **تدبیر**
زرنیخ زرنیخ ذرقی براق را بجز و بارع آن نیز مشوی نرم سائیده
و حلول خشک عراقی بوتر نیم وزن زرنیخ ذرقی کرده و ربع آن حلول
نیم وزن آن روغن کنجد یا پیه تازه که بر روی آتش نرم نرم بسیار حل
نمایند و زرنیخ و نمک مسحوق را اضافه کرده جوش دهند تا زرنیخ منعقد و سیاه
شود و چون حرارت دهند تا رفع روغن و حلول شده زرنیخ منعقد نماید
آتش او نرم باشد تا احتراق در جوهر زرنیخ واقع نشود پس منعقد را گرده

تدبیر کبریت شمع را در آب خشک کرده بار بنگ و بر آتش بنشانند و زرنیخ
سوده و وزن کبریت تقطیر بنعم نمود
توضیح کنند منبع الاول الجا ۱۲

تدبیر دیگر

تدبیر زرنیخ

در طرفی از آن در آتش بنهند طرف را بپوشانند که هیزم خوب که بدو فرو چربی اندوده
و باید که در هیزمی آتش تنور مراعات کنند که مصفی گردد و بعد از رفع چربی صیقل
در سرکه و ماء القاطع دهند تا بقوت حرارت زایل گردد و لطافت مثل غبار سایده باقی
سطایین با روغن بلسان کلوی مطایین تصفیه آتش بسیار دهند که چون از احتراق آتش
باشد باید که تا چون هر آن ماده برف سفید گردد و اگر در تحت آن سیاهی باشد
باید عشر آن نمک و سایده با روغن بخیزانیه سرشته بر تنور تنور آتش نرم
کنند و بعد از تنور با آب ماء القاطع داده مکرر بتنور نهند تا رفع نمک و دود و
با دوم بالتنور چند بار تنور کرده با آب ماء القاطع داده بتنور رفع سیاهی
مشهور و علامت تصفیه آن چون گردن در آتش است و تصریح نموده اند که به
سهایی بجز و او بر پشت جزو زهره منفی طرح مفعول و از تکرار سبک در آتش
نقصان نمی پذیرد **حل نهم در خواص فلزات و اعمال آن** در تنقیه قمر
چیزی بهتر از نمک زرنیخ نیست و بوره باعث سرعت ذوب اوست و
با ذهبیه باطنی است و خالص مقلس آن با اجزای مناسبه اکسیر ماهی و بر قلی
زهره و مریخ و مشتری است و بهترین اقسام تقلیس او آنست که مراده با
او را در تیغ ذوبی اندازند تا حل شود پس از تبرید جدا کرده با نمک و روغن
تیزابی که با او باشد با مثل او نمک ابرازی بسایند و در بوطه بیش از قال
رفع کنند و هر چند آتش حوام مشتری بهتر است بشرطی که بطرف شد

پس با آب

پس با آب صاف بشویند تا نمک و زاجی که در آن خواص خالص اوست که بجز فرو آن باشد
بجوشند و قرار محض سایند و ملقمه مفعول و چون ملقمه را بر زهره که گرم کرده باشند
طلا کنند و آتش نرم که از آن رفع قلاد مفعول مخصوص کنند و بجرات و طایر
غیر متطرق او که متطرق گردانند گوشت مطبوخ و سایر طعوم است که آنرا ابوره
قید کرده باشند پس غیر متطرق او را که خرسه قمری بر آن بپاشند بر لهو
الذوق و لغایت مرکنه و در حدید نیز بنوبت تنور است و عمل را نیز قریب
بنیر عمل نیز سازد و ماء القاطع و زاج سفید و نمک و رافع سواد قمر زهره که
بر آن مالند و در آن بجوشانند **عطارد** از خواص اوست که چون بجزو
کبریتی از و رفع شود و سایر اول سازند و بیض او بجزو چربی
مع جزو سه بهمرتبه سازند و بدیر بیض الف کرده در کچه
آهنی با روغن شیر بخت بتوبیر که چهار انگشت بر روی آتش بنهند و
بجوشانند تا روغن بانتها رسد پس آتش را تمام کرده و هسته را با تمام مواد
و مانند خاک سیاهی گردد پس با آب نمک گرم بشویند و بعد از رفع و هسته با تنور
با نمک و طوم بسایند و در کوزه مطین یکشبانه روز در تنور یا در آتش
شبیه آن بگذارند پس بیرون آرند بشویند تا نمک زائل شود و بعد از آن با آتش
خشک کرده بتنور با نمک او نمک بسایند و یکشبانه روز در آتش گرم نهند
بشویند تکلیف عملی نیز تا مانند برف سفید شود و هر گاه مذکوره کوزه گری و یا

در تنقیه قمر

در خواص عطارد

در آتش بشبیه بن که تنه بشکند گداز ند در هر مرتبه تقویه الحواس مجربست آنست که جزوی
سی جزو اول را بر ایلیه سه روز و مجربست او با ماء الاحمر بروایت که عطارد با مشتری بالای هر فرقه
بقوت سیف التقویه بر روی آتش خرمه کنند بخشک شود پس سائیده در طرف جزو جرح مطلق
یکشبانه روز بمثل آتش تقویه نمایند آده حمله هر مرتبه و حول رنگ او عنابی تیره دارد
علامت کمال اوست **زهره** کل ترشی و مجوز فواقع مانند سرکه و کاف نبق زنار و
ورفع حمرت او میکند بوا از مصطکی او را افتر در آن اندازند و حول بکنند فکلس
ابیض و نمکرا با بوره سائیده با سفیدی تخم مرغ خمیر کرده بر صفحه آن طلای غلیظ کرده
بوا از خشکی آن بگدازند رفع سواد و حمرت آن بالکلیه منتهی حول آب شبانی و نمک داغ زنبق
و نوشادر را با تقویه در جرح مثل آن سرکه تنه حل کنند و زهره با چهار بار که خشت در آن بر زند
با صفح بجز آنرا گرد تا بیرون در آن فرو برند بحدی که دیگر سرکه سیاه شود کمال تقویه اوست و حول
با صفح کردکان او را بکوبند با نمغز کردکان را کوبیده بر آن بمالند [illegible]
با دکان بحث سرعت ادب آن و شوره را رفع مخالطات اوست حول بوا از آن
اطراف نمایند و بدستور با عابس که در طرستان بر هم نهند و آب قاذی الطیار جند تقویه
بن تقویه و اسفل است و طرطیر را حول با ماء الحق و شبانی سائیده در سرکه حل نمایند و
نشره ذراب با صفح تقویه او را در آن اندازند در آن اندازند سر حوان محرت نشسته اند و حول
ذراب را تقویه بعمل سفوف کنند بسبز کرده و حول طرطیر را با شوره [illegible] مرجی مس
و اصطلاح تقویه بیرون است و آب جزو بسطی با آب بهی و منتهی جمع جزوی [illegible]

شمس

شمس حول از [illegible] جزو و نمش [illegible] بسیار رقیق آن [illegible]
[illegible] در آن [illegible] اول [illegible] و [illegible] حول [illegible]
و زاده بر آن [illegible] بر [illegible] و [illegible] حول [illegible]
افزایند [illegible] عظیم [illegible] و حول [illegible]
سرخ و در التقویه [illegible] و نظر آن کنند و بر صفاح نمش طلا کرده [illegible]
[illegible] و مجربست [illegible] که جزو [illegible] حول [illegible]
[illegible] و شوره از
[illegible] جزو [illegible] که آب [illegible] و دفع با التقویه [illegible]
و [illegible] و [illegible] روز در آتش [illegible] و [illegible]
او میکند و نمک [illegible] **مریخ** حول بر صفاح [illegible] او [illegible]
زیبق الفار با علم با [illegible] و [illegible] آن [illegible]
و [illegible] و حول [illegible] در حال که [illegible] و [illegible]
[illegible] آب [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] حول [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] حول [illegible] و [illegible]
با سه جزو مس بگدازند و نه جزو خل با آن دو [illegible] و [illegible]

وچون زعفران را با آب و در بخت و بخور و در روغن بخور و در بخور و در بخور و در بخور و در بخور
و لیقونه و لیقونه نامیده شده و چون زاج و نشادر را با لیقونه با روغن زیتون بسرشته و ازان
دو بخور دهد و هر سه آبستن را تمام زایل کرده و چون در سرکه و نوشادر حل کنند و حوالهم بر لیقونه
بخور فرمایند کشته شده آورده و بکی بر بیخ اول دود و گویند چون با آب عصاره بوت انار
بسائند و اول کنند زنجار که مرتبه در افاقت آنها و چون با طول او محمد فرمایند و از خیران
باز دارد تا بترک کرانه مشتری بیضه و نیق او نمک و نوشادر و در بخور و بوره است که لیقونه
در آب حل کرده مذاب او را بر آن ریزند و کل البیض و نوشادر نیق است و بر تو رجع
زیره نیق است و بر تو طلق مطهر است چون باطل و قصه با آن بگدازد و چون بر فروزه
بگدازند او را بی بیت حلب کنند و بچوب بر پره بزنند بر شعله کنند و هر شیئی و نبی البیض را
خیر و دوا و نزی است فافهم و چون نیق او را در دیگ اسفل و مانند آن جیره بجا
باشد و کل البیض و کل آن جال و زنجاه شامی بخوف کنند بر بخور که انفراق مملو کرده و بر پوش
او را محکم بخوند بگشایند و زر در آتش ملایم نهند بگدازند و در آن وقت پی کاو و بولی خیر و دیر
که از آرد و چون سر خروزه را و حیدر را با بخور فرنج سائیده بگدازند و سیاهی او را با آب
نمک و زاج کنند و بخور او را با جوز و مشتری مدبر نور بگدازند در بیاض و ورق مانند
قرمز شده نمایند و تعمیل مشتری و بیضات او مانند مشتری است و چون بخت بار
که آخته در بیل حمار تطهیر کنند دانق و متحکم کرده و چون نکار را سه روز بلیونی بخته
سحق و متوتر کرده جیتهای ساخته زحل را نام آخته مدبر او طرح کنند بیضه و دیگر از کرده و بر بخور

بخور و بر بخت

بخور و بر بخت مصعد و آرده بخور و حل مشغوله و متحکم کنند و بر تو در بر کاه عقد را کرد بر او و در
کنند و بر بخت مشغوله و جیاد و بر او قرمز بر بیش کنند و بر بخت بستانند آن بخور او و ثابت که
ده بخور و اصل بیض او را با مثل آن سخت بر بوطه فرش و بر او قف نموده بگدازند و سه بار
بخور فرش و بر او قف بر تو بر بوطه آن نموده دفن نمایند و چون محمد مذکور را در دو بس
بخورد و حوض او قمر و بیض مصفی را بر زهر طلق مملوب او را با مثل او طلق و نوشادر
مدبر ثابت که مذکور شد عمل و روغن تازه کاوی با لیقونه بر تر سرشته حیز کرده در بوطه
با بیش تنه بگدازند و بعد از آن مقعود او با بیض زرد و صاف مباشد چون او را با مثل آن
زیبق ذرت که علت از جهت صاعد او است بگدازند بخور او بر بخاه بخور و مشتری بیض
رو و هر کاه طلوب او را در کوزه مرتبه کرده در کوره کوزه گری و مانند آن خرال بگدازند
که مانند سیونه کرده و پس بسته در حل زیل جمال روز که آخر بعد از بیست شبانه روز در تو
جیاری بیاد بر نمر طلوب در شیشه بشر و صاف در آن بیاب اول کنند و باید بیض مدبر قرار
بکافور مسدود نمایند و در تو بر بیاد بر نمر و گویند چون نوشادر مدبر را با طلق مملوب با لیقونه
سر با رضیعه کنند مشبک کرده و ساده با مثل طلق سازد عقد اول در قاعده
قمری مجربی تقریبی بعضی مفرد که جمله اکسیر بیض مشعع مفصول قرمز بالمشترک بخور بر بخت
مبیض و طلق با طول و فلز مصعد و فضه مقلی و قاعده کلیه در قمر و ارکان است
که بعد از تناسب فلز هر بخت مجموعه با آبهای مخصوص لیقونه و لیقونه که تمامی نمایند که شعمه کرده بس
شعمه را حل و عقد نمایند دم بر بیض و عقد هر چیز زیاده باشد در هر شیء طرح و ادوی افزاید

و بر ضعف آب بیفزاید و اگر تنها بر جزو بر صفت و جزو قیر بکلس و بجزو جوهر بیرون
باید یا بجزو دهن لاجورد تا مساوی در ظرف تقویر رسانیده و یک ساعت تقویر بیفتی صابر
نرم نموده و جوش بخار از قوطه بر سفلی از سر آتش بر بلند که باعث احتراق او نشود و صحو کنند
و بعد از خشکی و بریدن آن از بجزو دیگر را لذوبهن مذکور اضافه نمایند تا مساوی ارکان از
دهن تقویر نمود پس اتحال بر روی قطعه قفته زهره نمایند هرگاه ماده سوم که جسم صحیح را
سفید سازد و صحو کند کمال اوست و در وقتی جزو ارکان با تقویر است پس کل برده
عقد کنند و بعد از آن معقود را مثل غبار سائیده مثل شفی را که جسم بجزو بر سبب جزو آن
طرح نمایند و بدون حل و عقد برده جزو باید در حال تقویر بلا حل بر هر دو ماده تقویر
تمام جزو آن تا وی دانسته باشد تقویر در تقویر بعضی اجزا و دون بعضی کرده طریق دیگر
ده جزو سیماب را با آب سیب بسته تا ماده عسل غلیظ گردد پس شست جزو عدد را با جزو
برابر ده مثل جزو اضافه نموده و اگر کسی را تنزیب بسته تا بدید گردد و دانش جزو مذکور
جوهر نموده در ظرف انبیر کرده و بظرف مس صفحی پوشیده شد و حل صفات مانع
نموده و در آتش نیل کوکنده و کاو و تمام جزو فرو انهوان کنند و باید آتش بر تنه تصویر باشد
بلکه تقویر اشراج کاف قیت و معقود مذکور یکی را بر سر از زهره و شفی زرد و حول بار دیگر
تحی نموده آب سیب جزو که تقویر و تشویر کنند و عمل اگر از نمایند ثابت کرده مطلوب او
روایی شود و اگر از عدم ثابت فرو شاد در مدبر و برابر ده مکلس ترتیب دهند یکی بر سبی جزو
طرح نمایند ایضا اکسیر بیضی حول با بوش در طلوع عوقس شفی اکسیر ناقص و سس شفی

و مثل شفی است

و مثل شفی است جزو جزو طریق زاد المسافرین مشتری مطهر را
با بیض البیضه جزو تمام و نیم او قیر رصاص و نیم او قیر شوره سحق نموده بیضه کرده با بیاض البیض
سر رشته بند مهر تنزیب سوخته کنند و در زمین شفی را که جزو با آبی هر جزو
مذاب بجزو بینند اضافه نموده با چوبی بر هم زنند و در راحت بریزند عقد دویم
در قواعد تحیه تمس تکلس و تولیای مجمر از هر یک را جزوی باشد جزو زیبق با ماء الاصل
و سایر جواهر تقویه و تشویر کنند تا کوزه آن بسر و وصل و عقد کنند و بجزو را بر صد
جزو قمر قاطع طرح کنند قاعده دیگر بخرف نیز معلوم را با آبهای که از زعفران
احمد و سایر اجزا قیطر کرده باشند بدور تقویه و تشویه نمایند تا شمع کرده و یکی بر
صد لذ قاطع طرح نمایند قاعده دیگر مجمر اسود مشغول بخف تعرض را بعور رطلی
و زیاده از آن بگرد در تنزاب فارغی یا متوطر زعفران احمد مذکور بعور مجمر
و کمتر لذن که او را فرو گیرد و حل کنند باید کرد تا مجمر مضمحل شود پس بوزن مجمر
کلس البیض مثل آن نوشادر مصفه سحق نموده در زیبق و مثل آن حل کرده
تقطیر کنند و نوشادری که در زیبق صبح شفی ضبط نمایند و بجزو قمر آن بیرون با قدر
ثلث او تقطیر نمایند و بدانش نرم بجوشانند و دهنی کنند و اگر اقلا با نوشادر را بنیق
سائیده بلذت در ظرف تشویه ابرا قفص قطر تطعیم او کنند و تعبیر است و در ظرف
مسدود المنفوه یک دانش لیمار نرم کنند از و باید بدر اماده عمل کنند بجزو
شمع کعه الکاه یکی بر صد از قمر و صد نخاه از مشتری و حرارت از حل و مشتری

زاد المسافرین

در شفی

در شفی

در شفی

طرح میرود **عمل عقد دیگر** عقد قبضیا مصقر را در سفرقانی بر آهن بکذارند و چون خاکستر شود
شحم قطرات بلادر مقصر مذکور بر آن بریزند بجری که او را پوشانند و تقویه نمایند منعقد
و شبیه بخاک سرخ و لذا مستعد میکند از صلاح قبر یا کاس یا از زیر طرح کنند و لکن حل و عقد یا
یکی بر ضعف اول و در حل و عقد بر ضعف سابق رود و هر گاه حل و عقد او بضعف مرتبه
رسد تضرع نمود که یکی بر نهایی طرح مخفی **عقد سیم** در عمل مروارید و اعمال متفرقه
عمل مروارید مروارید با صدف سفید صاف را بعد از شستن کوبیده در شیشه کرده آب
لیمو آب بنج خاف و تربی که او را پوشاند اضافه نمود چهارده روز بهوا بیست روز
در سرگین نهند بگذارند تا حل شود و بقوام خمیر شده و فلد مصقر از نمک و زاج بالمناصفه را
بقدر مروارید اضافه کرده در شیشه خمیر در دست کرده در کوزه در روی خمیر مذکور کنند
و باید که دست غلبا و سرد و بایل تعزیه را با یک دیا بوی خوش که حب کرده بشند
در جایی رطوبت آن سوراخ کنند و بواز خشک شدن بیرون آورند و بود هر دانه فلد
حد و هفت دانه در کیسه کرده و آنها خشک شده را تا تمام روز بدست بمالند تا جلایی در دارد
پس هر عددی را بخیط آویخته گرفته بخود و مرغی دهند و بواز بیست چهار ساعت مرغ را
بدو انیل خسته کرده ذبح نمایند و در تنور بریان کرده چو حواله و استخوانها را
بیرون آورند و لکن دو نهری خمیر گرفته را در شکم ماهی که خایه از حشا کرده بشند
که شسته در تنور بریان کنند و دانه را اخراج کرده تا نیه نماید است و اگر مروارید را
با ابریشم هفت جهاب اندر بلد خشک ان مشتبه بر شتوان سوراخ کرده با سنباده بعد داده

عمل جلای مروارید

قاقزه در تنش

در عمل مروارید

عمل جلای لؤلؤ چون مروارید را زرد شود یا ماخوذ باشد در آب بنج بجوشانند
و با سنباده خرخی بمالند و از هر آب خلد خوش مروارید و لؤلؤ است کلیل بر بست
و عقد فلد و محبت است **عمل شادنج عدیمی** شادنه سفید و غیر حمر او را قرمزی
دم الاخوین مثل جلاء سابق با ابریشم هفت رشته تا ایک شبیه بمس و انهاب از
و از مکتوبات **عمل اعتبار دنگین** صدف با مهره را که قیمتی از صدف است
باید سیاه و شست و چیز بر زنگار مقتی و چیز سرخ بجوف و چیز زردی از بنج و چیز
سایر الحال بخر سب شد اضافه صدف مغول نموده و چنان سحق باید کرد که در
حمایه خشک شود پس با ابریشم هفت رشته هر چه خواهند ترتیب دهند و بواز چهار
یوم که در غیبت سحق شد بنج با صبح اعوله کرده مرغ زیتون چوب نمایند
و با پیه دانه در کیسه کرده چو سه روز بمالند تا جلا گیرد **عمل انبات احجار مثل یاقوت**
و احجاری که فی الجمله آب تنش داشته باشد قلی زاج سیاه زاج سفید بنج زرد
سخاله فولاد دم الاخوین پوست پیاز بنج تا لیوه با سرکه و بول اطفال بگیرند نام
با پنبه و بواز خشک شدن آن در شیشه مطبق و شال آن کرده تا سه هفته در زبل نهاده
که از زبل حل شود و ماهول شبیه بخون گردد پس یاقوت سفید و اشال او را در قرع
زجاجی مطبق کرده با بلوی عشته در آتش گذارند و قرعی بر سر قرع نصب کنند
و چنان آتش دهند که رنگ گیرد **دستور نوشتن عقیق** مالقاع بر سر درخت
عرعر با لیوه سائیده بر کرده سر رشته با آن هر چه خواهند بر عقیق نویسند با نقش کنند

جلا یا مروارید

عمل شادنج عدیمی

در سیاه نمودن دانه یا نگین

در رنگ یاقوت و غیره

در نوشتن عقیق

و بعد از خشک آن زمانی در آهنی نرم کنند تا خوب کرم شود پس در کوره بدست جلاد
و هر چه بخش کرده باشند دیگر زائل گردد **ترک کردن استخوانها** علاج و ذکر
او را در آب سرش یا شیر یکشبانه روز بگذارند تا نرم شود و بچه بزی در هر چند
شبانه تقلیل شیر بخورد و بعد از آن هر روز او را خاقه نموده بر هم زنند افزاید تا
ده یوم و اگر تا چهل یوم و باید در ظرف مس بگذارند و لکن نه خواهند آنچه نرم آمده
روز در زیر بخیسانند تا بسیار نرم شود پس بر روی آفتاب هر روز در زیر بالاک
بگذارند و اگر لاجوردی خواهند آمده چه از ده یوم هر روز اطاقه باشد و بیرون کشند
و اگر زود مطلب باشد هر روز چهار تقلیل زود چوبه اخاقه نمایند تا چهل یوم تدبیر
کنند و چون استخوان را با پوست بیخ لفاح بشش ساعت بجوشانند لینت
مطبوع گردد و ولد تجربات **عمل ذهب فرعونی** که در رنگ زرقی لذ
ذهب للنفس سوای آنکه در آتش سیاه شود و لکن اصلاح آن توانند نمود چنانکه اول
برادهٔ صیر را با زرنیخ بسیار بسایند و با آب بشویند تا رفع زرنیخ بعد از شعله آتش
در بوطه کنند و چون بنزدیک بذوب رسد بعد از نه ثلاث دانگ اخاقه کرده
بگذارند **عمل بیخ دمشقی** و او را رومی نیز گویند زنگار ترکند اقسام بیخها
و شبیه بنبات میباشد مگر اصغر آنچه بسیار رقیق کرده بعد در هیچی بریزه کنند و ربع آن
روی توتیا را نرم سائیده بریزه و مویز سرشته قرصی ساخته بر روی نخال دابه
نهند که آتش آتش در زیر آن کنند تا سوخته و سیاه و دلب گردد پس بار دیگر

سائیده بنبات

در نرم کردن استخوانها

در ذهب فرعونی

در بیخ دمشقی